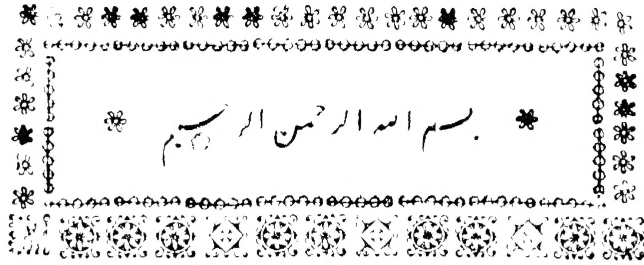


الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * ونشره بجهد بعض عبيده المجاهدين *
واوضحه واوطى لسان بعض عبيده المنيبين * وجعله حجة لابطال
تمويهات الباطلين * فخصصه بهذه العناية من بين الطالبين *
وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رسوله
سيد المرسلين * شفيع المذنبين * وسيلتنا في الدنيا والدين *
وآله المهديين الهادين * وصحبه المهتدين الراشدين * وتابعيهم
وتبعهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراسخين * الى يوم الدين *
اما بعد می گوید بنده امیدوار برحمت پروردگار محمد [illegible] ابو الفضل
المشتهر ابوه باللقب المورخ بیداربخت الصدیقی الحنفی
القادري المدرس في المدرسة الكلكتية غفر الله له ولوا

واحسن الیهما والیه ابن المولوی مولی بخش ابقاه رب العرش
که درین زمان فتنه توامان اکثر مسلمانان بنگاله و هندوستان
برچند گروه متفرق شده اند وافتراق ایشان در امور دین
سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال
رسیده است * گروه اول از قوم جهال و عوام اند که رسومهای آبای
خود را حق می انگارند بلکه عین دین می پندارند و هیچ وجه بمواعظ
ونصائح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علمای دیندار
پرهیزگار و اولیاء نیک کردار بودند پس انچه به تحقیق ایشان
حق بود اختیار کردند پس مایان نیز پیرو اینها هستیم * و در حقیقت
اینها مصداق قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
سورهٔ بقره است وَاِذَا قِیْلَ لَهُمُ اتَّبِعُوْا مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوْا بَلْ نَتَّبِعُ
مَآ اَلْفَیْنَا عَلَیْهِ اٰبَآءَنَا اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ شَیْئًا وَّلَا یَهْتَدُوْنَ
یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
است آن را خدای تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود چیزی
[illegible] یافته ایم * پس الله تعالی در شان

آیه‌های فرماید که آیا پیروی روش پدران خود را خواهند نمود اگرچه پدران آنها چیزی را نفهمند و بوجهی راه راست نیابند نعوذ بالله منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات فاسده در دل ایشان متمکن نشده و بمرتبه جهل مرکب نرسیده پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند گروه دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت ایمان و اسلام قرار داده اعتقادی دارند * و باعث آن این است که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیا و اهل یقین و صاحب کشف و کرامت و اهل فضل و شهامت و مقتدای انام و پیشوای خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال والاکرام بودند اگر این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مباشر آنها نمی شدند و بفرزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند * چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات السادات سادات العادات * و در حق ایشان نیز نصایح و مواعظ سودمند نمی گردد * و خاصه در بارهٔ ایشان باعث دیگر نیز هست و آن این است که اگر عادت قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیر و تحمیق و توهین و تفسیق بزرگان ایشان لازم
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد
و نذر و نیاز که همین وجه معیشت و سرمایهٔ حیات ایشان است
بالکلیه مسدود خواهد شد لهذا از انها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها
اصرار و مبالغه می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم مرسومه
و احیای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند
تا منصب پیری و شیخی اینها بر جای خودش بر قرار ماند و فتوحات
آبائی در بارهٔ ایشان نیز جاری و ساری باشد * و ازین فرقه کسانیکه
چیزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند فتاوی طیار کرده
و رسائل تالیف نموده بر امور بدعیهٔ آبای خود بدلایل مرجوحه
و اقوال ضعیفه استدلال کرده و بتاویلات رکیکه و روایات
شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند * و در واقع این
گروه مصداق قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزو
بست و نهم در سورهٔ زخرف مرقوم است بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا
آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ * و نیز در همین رکوع حکایت
اقوال ایشان می فرماید که إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ
مُقْتَدُونَ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ

یه تکافرون ترجمه بلکه می گویند بد رستی که ما یافتیم پدران خود را بر طریقه
وسیرتی و ما بر کردارهای آنها را پیا فته قایم ونیز قول ایشان را روایت
می نماید که می گویند بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را بر کیشی و روشی
و ما بر پیهای ایشان اقتدا کنندگانیم * پس بگو ای پیغمبر که آیا
متابعت پدران جاهل خود می کنید اگرچه بیاریم راهی را که راست
تر باشد از طریق پدران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
راه و روش شما انکار داریم و به چیزی که فرستاده شده آید شما کافرانیم *
بیت * عاق را تقلیدشان بر باد داد * که دو صد لعنت بر این تقلید باد
* گر چه عقلش سوی بالا می برد * مرغ تقلیدش به پستی می برد *
نعوذ بالله منهم و من عقایدهم * لیکن بعضی از ایشان که
الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قایم
و مستقیم اند وقلیل ماهم * گروه سیوم کسانی اند که آبای
ایشان جهال و قوم رذیل بودند گر ایشان شرف صحبت علما
و شرفا اند وختند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت
عبارت خوانی آموختند * بعده عظمت مکان و رفعت شان ایشان
دیده وخست وحقارت احوال آبای خود مشا...

وشرفا و لباس و هیئات ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیحه
آبای و عادات رذیله قدمای خود بیرون آمده اند * بعده هوس
تحصیل فضیلت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس
چیزی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در
بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خوانده در زعم
خود لیاقت و علم فراهم آورده در زمره علما و فرقه شرفا داخل
شدند و در مجالس شادی ایشان و در محافل دعوت
و عبادت جلیس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات
ایشان خوشه چیدند * بعده با علما و شرفا دم مساوات زدند تا در
قوم خود ریاست و سرداری پیدا کنند و از عزت علما و شرافت
شرفا بهره اندوزند * لهذا بطمع حصول ریاست و شرافت وعظ را
پیشه کسب اموال و پیری و شیخی را وسیله تحصیل جاه و جلال
ساختند * و برای دفع عیب آبائی و نقص ذاتی اولا رسوم و عادات
پیشینگان خود را مطلقا و عموما حرام و بدعت قبیحه می خوانند و از انها
تبری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال پدران
و افعال قدیمان خود بیزاریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از انها
[illegible] که این پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیراچه

بمضمون حدیث شریف اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهٗ
یعنی توبہ کنندہ از گناه مانند کسی است که اصلا گناه نه کرده است
ما از ان عیوب پاک و صاف شدیم * و عیب پدران به پسران
سرایت نمی کند زیرا چه آبای اکثر پیغمبران با عمال قبیحه و اقوال کفریه
گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسل که از اولاد آنها
بودند نگردید * و از انجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
نیست که فرق کنند که کدام رسوم کفریه و کدام بدعت محرمه و کدام
بدعت مکروهه و کدام بدعت مباحه و کدام بدعت حسنه و کدام
بدعت واجبه است لهذا هر فعلیکه صراحةً در شرع شریف مذکور
نیست و هم در میان این اقوام مشهور نه . پس علی الاطلاق آن همه
افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه
بدعت را سیئه می نامند و عوام را از جمیع افعال مرقومه و اعمال مرسومه
بالکلیه منع می کنند * و علی هذا القیاس در مسائل شرعیه آنچه در ذهن
و قیاس ایشان خطور می کند فتوی می دهند * و چون مردمان
ایشان را مثل علما و شرفا نمی شمردند و توقیر و تعظیم و اکرام
و تکریم مانند ایشان در حق این نومسلمانان مرعی نمی داشتند پس
به طمع حصول کمال عزت و هوس تساوی مرتبه

وعجب جوئی علما شعار و دثار خود ساختند و بہ توہین علما و تشبیہ شرفا پرداختند * و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علمای روزگار دنیادار اند و نوکری نصارا می کنند * و حال آنکه حکم نوکری نصارا و دیگر کفار مطلقا حرام نیست بلکه درصورتیکه اهانت مسلم یا اعانت بر ظلم یا خلل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در بیان مسائل متفرقه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی * و غرض ایشان از اهانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان گرویده شوند و از ایشان رو تافته باینها رجوع آرنده * مگر کسانی که او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است پس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته باز مانده اند اما این چنین کسان بسیار اندک اند * و درحقیقت باعث این همه فتنه و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس است که این نااهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است * قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَیْرِ اَهْلِهٖ کَمُقَلِّدِ الْخَنَازِیرِ الْجَوْهَرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ یعنی کسی که نااهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید و زر بر خنزیر پوشاند * و درحقیقت این گروه مرقوم ثالث ثلثه اند

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لَا یَقُصُّ اِلَّا اَمِیرٌ اَوْ مَامُورٌ اَوْ مُخْتَالٌ
و در شرح شیخ عبد الحق رح مرقوم است که قص به معنی وعظ
گفتن و پند و نصیحت دادن و قاص واعظ را گویند * آن حضرت
صلی الله علیه و سلم می فرماید که وعظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که پند گوید
مردم را تا پند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم
و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
یا مردی متکبر معجب که طالب ریاست و اتباع هوا و ریا می کند
و تصدّر می جوید * و مختال بخای معجمه است و در روایات
دیگر محتال بحای مهمله نیز آمده است از حیله * و درین زجر است
از وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت
و مهربان تر بر ایشان و اگر خود نه گوید پیدا کند از میان علما کسی را
که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
باشد * و ازین جا استنباط می توان کرد که تصدّر بر سجادهٔ
مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت
ایشان جایز نبود چنانچه بعض متشبّعه از اهل جهل و هوی می کند

انتهی من الشرح * اما این قدر دانستنی است که در شهری که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود نبود پس اگر جمیع علماء متعمدین و روساء معتبرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل وعظ دانند پس بالاتفاق او را اجازت وعظ گفتن و اذن پند دادن دهند پس البته برین تقدیر در حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری که امام جمعه نبود و نیز بادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مقرر کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و باتفاق خودها آنرا امام جمعه و عیدین نمایند پس شخص مرقوم شرعاً امام خواهد شد و پس او نماز جمعه و عیدین درست خواهد بود * و همین حکم است در باب تقرر قاضی باکه نصب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیر المومنین عثمان رض محصور شده بودند و به سبب خوف بلوائیان از خانهٔ خود بیرون آمدن نمی توانستند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رض را افضل وقت خود دانسته در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است قال الشافعي رح السلطان ليس بشرط لما روي ان عثمان رض حين كان محصورا صلى علي رض الجمعة بالناس قلنا يحتمل انه فعل

ذلک باذن عثمان رض ولو فعل بغیر اذنه انما فعل لان الناس اجتمعوا علیه وعند ذلک یجوز لان الناس احتاجوا الی اقامة الفرض فاعتبر اجتماعهم * وایضا فی العالمکیریة ولو تعذر الاستیذان من الامام فاجتمع الناس علی رجل یصلي بهم الجمعة یجوز * وگروه چهارم مانند گروه سیوم بجمیع امور مرقومه موصوف اند بلکه در بدو حال خودها از قسم گروه سیوم بودند اما بتدریج غلو وافساد در دین وخصومت وعناد با اهل یقین روز بروز زیاده کرده بر فرقهٔ سیومین سبقت بردند حتی که از دین و مذهب خودها بیرون افتاده مذهبی جدید حادث نمودند واحوال ایشان بالتفصیل در نسخهٔ نظام الاسلام بیان کرده ام ونیز در خطبهٔ رسالهٔ سبعهٔ سیارهٔ مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی * اما درینجا بملاحظهٔ تفصیل گروههای مسلمانان که درین زمان متفرق شده اند اجمالاً احوال ایشان نیز مرقوم می گردد * که اکثر ایشان از اولاد اوباش ونسل ارذال اند که چندی در خدمت علما وشرفا بوده بکفش برداری وخدمت گذاری ایشان نموده آداب نشست وبرخواست اندوخته وعادات ایشان درابواب لباس ورفتار وگفتار وغیره آموخته لیاقت حرف شناسی وصلاحیت عبارت خوانی حاصل کردند * بعد ازان در صحبت قوم رافضیان یا در جماعت

گروه بداعتقادان مدتی دراز بوده ترجمهٔ قرآن شریف وبعضی نسخهای حدیث وچند رسالهٔ هندی درمسائل نماز وروزه خوانده خیال ریاست ومشیخت درسر ایشان افتاده دم فضیلت وشرافت زدند وبه طمع حصول شرافت ودرک ریاست وعظ ونصیحت را دام حصول آرزوی خودها ووسیلهٔ سرمایهٔ معیشت خودها ساختند * اما عیب خساست آبائی وعار رداءت قدمائی ایشان مانع این آرزوی شد لهذا ایشان نیز مانند گروه سیوم افعال شنیعهٔ پدران واعمال قبیحهٔ قدیمان خود را مطلقاً وعموماً حرام وبدعت سیئه وشرک وکفر می گویند بالکه تکفیر آبا واجداد خود می نمایند * وهم چنین بهوس تعلی وحرص تفوق طعن وتوهین دراعمال علما وتشنیع در اقوال شرفا وتحسین افعال وتزئین خصال خودها وتحقیر بزرگان دین واهانت فضلاء شرع مبین شروع کردند تا عوام از ایشان بدگمان وبی اعتماد شوند وبا این گروه اعتقاد نمایند * وخلاصه آنکه پردهٔ حیا وحمیت وشرم وغیرت را از چشم خود برداشته بی باکانه وبی مبالات وبدون پرواه بغیر مهابات هرچه درفکر ورویت وآنچه در خیال وطبیعت ایشان می آید بزبان می رانند *

بیت * باش بی فکر وبادشاهی کن * بی حیا باش وهرچه خواهی کن *

و ملی بذا القیاس در باب مسایل اعتقادیه و احکام عملیه بلا تامل هر چه در گمان پریشان و خیال پر کلال ایشان می آید بی باکانه فتوی می دهند * و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت و بطالت ایشان در هر امور خصوصاً در احکام شرعیه بر هر که دمه ظاهر شد و روز بروز ندامت بر ندامت افزود و باران ملامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار رشده چنان تدبیر نمودند که معتقدان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و از تمامی فضلا بی اعتماد شوند و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را حق و صواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت و ضلالت ایشان ظاهر نگردد * پس اولاً ربقهٔ تقلید از گردن خودها کشاده طعن و تشنیع بر امر تقلید و توهین علماء مجتهدین و ابطال مذاهب ائمهٔ دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید * و مکرهای ایشان بانواع مختلفه است * یکی از آنها این است که وقتی که کسی از طالب العلم ایشان را از طریقهٔ اینها استفسار می نماید یا کسی در مجلس سرداران اینها را در گرفت می کند و سخت می گیرد و یا قولی از اقوال اینها می پرسد پس انکار محض می کند و می گویند که من حنفی ام و سرداران اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از ان مجلس بیرون می روند بدستور سابق افساد می کنند * و اگر در مجلس حنفیان بسبب بند می شوند و وقت نماز می رسد پس منافقانه بطور حنفی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رسالهٔ سبعهٔ سیاره بفضله تعالی مستوعباً و مستوفیاً مذکور خواهد شد * خلاصه آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتماد ندارید که خلاف قرآن وحدیث است و بعلماء مجتهدین و فضلاء مقلدین اعتقاد نه کنید که از رای خود ها گفته اند و می گویند باید که هر چه از ترجمهٔ قرآن وحدیث دریابید بلا تامل و بغیر تفکر عمل کنید * و این مضمون را بانواع مختلفه و باوضاع متنوعه پیش عوام ساده لوحان ظاهر می سازند که تفصیل آنها را دفتری شاید وطوماری باید * ورخنه رفته در امور دین آن قدر رفته وفسادانگیختند که از تحریر افزون و از تحریر بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سیئات اعمالهم من یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادي له * و در حقیقت این گروه مظهر معجزهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن همه صفات درین قوم درست و راست بی کم و کاست یافته می شود و بعینها

برانہا صادق می آید چنانچہ در کتاب مجمع الزوائد از جلد رابع

در باب ماجاء في الكذابين الذين بين يدي الساعة مرقوم است

روي الطبراني عن عبد الله بن عمر رض انه قال والله لقد سمعت

رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ليكونن بين يدي الساعة

الدجال و بين يدي الدجال كذابون ثلثون او اكثر قلنا ما آياتهم

قال ان ياتوكم بسنة لم تكونوا عليها ليغيروا بها سنتكم و دينكم فاذا

رايتموهم فاجتنبوهم و عادوهم ترجمہ از عبد الله بن عمر رض مروی

است کہ گفت سوگند خدای تعالی است کہ ہر آئینہ بیشک

شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیہ و سلم را کہ می فرماید کہ بیشک

پیدا خواہد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک

قوم دروغ گویان کہ سی یا زیادہ خواہند بود

پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم کہ

علامت ہای آن گروہ کدام خواہد بود پس آن حضرت فرمودند

کہ ظاہر خواہند کرد نزد شما سنتی را کہ شما آن سنت را عمل نمی کردید

یعنی کاری نو را دین گفتہ و آنرا سنت نام نہادہ شمارا تعلیم خواہند کرد

و ترغیب آن خواہند نمود یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا

عمل نمی کردید تا کہ سنت دیگر بجای آورید پس آن قوم سنت

دیگر را بشما تعلیم و تحریص خواهند کرد تا سنتی که شما آنرا عمل می کردید آنرا تغیر دهند و آن را بسنتی دیگر بدل کنند یعنی آن سنت را از شما ترک سازند و دین و مذهب شما را تغیر و تبدیل نمایند پس چون آن قوم را به بینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن دین دانید و از ایشان دشمنی دارید * و این کتاب مجمع الزواید جامع است کتب احادیث معتبرهٔ معتمده را که سوای صحاح ستہ است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است که آن را صحاح ستہ می گویند هم چنین مجمع الزواید جامع است کتابهای حدیث را که سوای صحاح ستہ است مانند بیهقی و طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزاز و غیر ایشان * و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است هر کرا خواهش مشاهدهٔ آن باشد تشریف آورده معاینه کند * و در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب و السنة مرقوم است عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یَکُوْنُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ دَجَّالُوْنَ کَذَّابُوْنَ یَأْتُوْنَکُمْ مِنَ الْاَحَادِیْثِ مَا لَمْ تَسْمَعُوْا اَنْتُمْ وَلَا آبَاءُکُمْ فَاِیَّاکُمْ وَاِیَّاهُمْ وَلَا یُضِلُّوْنَکُمْ وَلَا یَفْتِنُوْنَکُمْ رواه مسلم در شرح شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح این حدیث

مرقوم است بعینها درینجا نقل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در آخر زمان تلبیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند که خود را به کر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا در وغهای خود را ترویج دهند و مردم را به مذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند * و می آرند پیش شما از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا * و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم یا عام تر از آن شامل اخبار مردم نیز پس دور دارید نفس خود را از ایشان و دور دارید ایشانرا از خود تا گمراه نه گردانند ایشان شمارا و در فتنه و بلا نیندازند شمارا * و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت با ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند * مثنوی *

چون بسی ابلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نشاید داد دست
حرف درویشان بدزدد مرد دون * تا بخواند بر سلیمی آن فسون
ز آنکه صیاد آورد بانگ صفیر * تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر
کار مردان روشنی و گرمی است * کار دونان حیله و بی شرمی است

انتهی من الشرح المذکور بلفظه * گروه پنجم علما ی دنیاد

و فضلای شریعت شعار که حق جوئی و صدق گوئی شیوهٔ ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه پیروی نفس اماره روا نمی دارند و در باب فتوی و احکام بهیچ وجه منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود و یا رسوم آبای خود را در ان دخل نمی دهند بلکه هرچه قول صحیح و حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هرچه با آن سنت وارد است و بانچه جماعت صحابه رفته اند و بر انچه علماء امت اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آرند ❁

و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفْتَرِقُ اُمَّتِی عَلٰی ثَلٰثٍ وَّسَبْعِیْنَ مِلَّةً کُلُّهُمْ فِی النَّارِ اِلَّا مِلَّةً وَّاحِدَةً قَالُوْا مَنْ هِیَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ مَا اَنَا عَلَیْهِ وَاَصْحَابِیْ و فی روایة وَهِیَ الْجَمَاعَةُ ترجمه جدا می شوند امت من بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقاید همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل ملتی است که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوه در

باب الاعتصام بالکتاب والسنة است * و دریں زمان این چنین گروه که شمایل اهل سنت و جماعت دران متحقق باشد نهایت کم اند اگرچه در صورت و نام بغایت و بسیار اند و هرقدر که هستند اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد و کثرت ارباب فساد و بجهت انتشار فتنه و خلاف و شیوع هوای نفس و اختلاف در زاویهٔ عزلت گوشه نشین و در بادیهٔ خمول غربت گزین شده اند و در اختلاط با ابنای زمان و در وازهٔ ارتباط با اهل بطلان بر روی خود بسته و در گوشهٔ تنهائی و کنج یکتائی نشسته اند زیراچه در مشکوة در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است *

وعن ابي ثعلبة في قوله تعالى يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم فقال اما والله لقد سألت عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر حتى اذا رايت شحا مطاعا وهوى متبعا ودنيا موثرة واعجاب كل ذي راى برائه ورايت امرا لا بد لك منه فعليك بنفسك ودع امر العوام فان وراءكم ايام الصبر الحديث و در شرح مرقوم در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعلبه که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی عليكم انفسكم الخ *

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را آگاه دارید از شرک و گناه و وقتی که شما راه راست یابید پس ضرر نمی کند شما را کسی که او گمراه شد * پس گفت آگاه باشید بخدا سوگند هر آئینه به تحقیق من پرسیده ام ازین آیت پیغمبر خدا را که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی منکر را * پس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی تو ای مخاطب صفت بخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود و به بینی هوا و خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت * و به بینی خوش داشتن و نیک پنداشتن هر صاحب رای و مذهبی رای و مذهب خود را و رجوع به علما نانمودن و مفتی نفس خویش بودن * و به بینی امری را که چاره و جدائی نیست ترا از ان امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو بدان از صفات ذمیمه که اگر تو میان مردم درآئی و در ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع در ان بیفتی * و در بعضی روایت ولا بد لک منه یعنی نیست قدرت برای تو از ان امر پس برین تقدیر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی و گناه ار

کار عامهٔ خلق را و تعرض کامن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که بدرستی در پیش شما در آخر زمان روزها است که در ان صبر باید کرد انتهی من الشرح المذکور * خلاصه آنکه درین زمان مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هرگاه مردمان را شوق دریافت حکم رسمی از رسومات می گردد و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا از گروه دویمین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بحلال زادگی و پیرزادگی موسوم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقا جواب می دهند که هرچه پیران و بزرگان ما بطنا بعد بطن و ظهرا عقب ظهر کرده می آیند بی شبه آن درست است بلکه بدرجهٔ استحباب است و عین صواب بلکه محل ثواب است و منکر آن گمراه از حق بلکه کافر مطلق است * نعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم * و وقتی که از گروه سیومین یعنی نومسلمانان که در پیشهٔ وعظ گوئی گرفتار و بتفضیلات دعوید ار اند سوال می کنند ایشان بر عکس گروه دویمین علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع گردن دراز کرده می گویند که حرام و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجوز آنها مشرک و کافر است نعوذ بالله من جرءتهم و من عدم مبالاتهم .

ومن وقاحتهم وعن علم صعا باتهم * و وقتی که از گروه چهار متین می پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس علما و مشایخ در آمده و در دین التباس می کنند و در شریعت رخنه می زنند و در مذهب فساد می اندازند و در میان امت فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیت *
این قوم که در پناه ریش آمده اند * گرگ اند که در لباس میش آمده اند
او را سخنان فریب سازی و گفتگوهای ابله نوازی و کلام های حیله بازی شنوانیده سایل را در دام تزویر خود انداخته و معتقد خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات انتها ندارد این همه را بگذارید و علم مختصر مفید بیاموزید که شما را هادی و مهدی گردانده و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و وافی بوده بدیگری محتاج نه گرداند و آن این است که ترجمهٔ قرآن و حدیث بخوانید که همین دین است و ماورای آن اقوال الشیاطین * و این قدر علم در زمان یسیر و محنت قلیل حاصل خواهد شد پس هرچه در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز هدایت نمایید وانچه در آنها نیابید پس شما در ان اختیار دارید هرچه موافق خواهش و غرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت شما نباشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولویان دنیاداران

علی الخصوص نوکران انگریزان اعتقاد و بر کتب فقه اعتماد نه کنید که سراسر کذب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است * و تفصیل احوال قوم دجالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان فتنه و فساد اینها در رسالۀ سبعۀ سیاره مشرح و مفصل مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز * و هرگاه که از گروه نجمیین یعنی علماء اهل سنت و جماعت استفسار می کنند پس هرچه صواب و حق می باشد مفصلا جواب می دهند و میگویند که هر رسمی که مخصوص به کفار است بدعت سیئه و حرام است و هر رسمی که در ان شایبهٔ عادت کفار نباشد و بهیچ وجه خلل در دین نیندازد و بالکه مسلمانان خودها اختراع کرده اند بدعت مباحه است اما التزام آن بدعت باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینیه شمارند پس بدعت سیئه و حرام است * و هر رسمی که باعث امور مستحسنه باشد و یا موید امور شرعیه باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها در رسالهٔ مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و اهوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه اختلافات و منازعات دیدند و فتواهای مختلفه و احکام متنوعه شنیدند

در تیه حیرت سرگردان و در بادیهٔ وحشت پشیمان و پریشان
شدند و در باب تحقیق مسایل دینیه و استفسار دلائل یقینیه متحیر و
متردد گشتند * آخر الامر کسانیکه توفیق ازلی ایشان را سائق
و فلاح ابدی قائد سابق بود باخود ها اندیشیدند که مدارس مرجع علما
و معتمد فتاوی است خصوصا مدرسهٔ کلکته که بفضله تعالی از
قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علمای امصار
و بیشتر فضلای هر دیار درین مدرسه تربیت یافته منتشر شده اند *
و از انجا که جماعت معتدبها و معتمد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم
می دهند و فتوی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث
شریف که در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب والسنه مرقوم است
یَدُ اللهِ عَلَی الْجَمَاعَةِ یعنی الله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا
محفوظ میدارد پس در جوابهای استفتای ایشان خلل راه نمی یابد
لهذا تمامی علمای امصار و قری اعتماد کلی واعتقاد قوی می دارند
بلکه بسا اتفاق افتاد که اگر درمیان علمای اطراف و فضلای
اکناف در مسئله از مسائل شرعیه اختلاف واقع میشود پس برای
رفع منازعات و فیصلهٔ خصومات فیما بین خود ها درسین مدرسهٔ
موصوفه را حکم می سازند و حکم ایشان درباره خود ها لازم می دانند

وگاهی از اطاعت ایشان گردن نمی پیچد * و هرگاه که مردمان را
بفتاوی وفرایض حاجت می افتد رجوع بمدرسین مدرسهٔ مذکوره می آرند
و موافق کاغذ افتای ایشان دعوای حقوق خودها می کنند و بمطابق آن
باخودها مصالحه می نمایند و برحسب آن اموال و متروکات را تقسیم
کرده می گیرند * و اگر بعضی علما و متعصبین متکبرین و مردمان مفسدین
فی الدین قبول نکنند هیچ خلل و نقصان ندارد زیراچه * بیت *
گر نه بیند بروز شپره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه گناه *
آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آوردند و گروه گروه
برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بجهت تمیز میان
حق و باطل بذات خودها و یا بارسال رسل و رسائل در مدرسه
می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان طرف
بسماعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خودها
می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت
سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین دلیلی قاطع
و برهانی ساطع باشد * لهذا طلبهٔ مدرسهٔ موصوفه واهالی شهر که بااین
احقر العباد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و ساکنین اطراف
و قاطنین اکناف که با و حسن ظن می داشتند مکلف بر این امر

شدند که مسائلی که درین دور واپسین مختلف بین المسلمین است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع و جدال در آن‌ها بیشتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نموده شود * تا سائلان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مفتیان مجیبان از مشقت تفهیم هریک از سائلان خلاص شوند و کاتبان از محنت فتوی نویسی سبکدوش گردند * و مخلصین فی الدین بر جادۀ مستقیمۀ خود ها برقرار مانند و از اضلال مضلین گمراه نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین در ورطۀ شبه و تردد نیفتند * و عالمان را دلائل و براهین بلا تعب تفحص و بدون رنج و نصب تصفح بدست آید و سرمایۀ احتجاج در وقت احتیاج و دستاویز استدلال و الزام هنگام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدان دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و اوهام و تزویرات آنها را دور کنند * و جاهلان از گرداب تردد و تفکر و تشتت و تحیر برآمده بکرانۀ تسکین قرار گیرند و از تیه حیرانی و از بادیۀ سرگردانی نجات یافته بمنزل اطمینان سکون یابند * و کسانیکه در چاه شبهات افتاده اند بر آن رساله مطلع شده بحبل المتین یقین چنگ زده از ان قعر عمیق

بیرون آمده بشاہراه سلامت برسند و مردمانیکه
در ورطهٔ شکوکات منغمس شده اند بوسیلهٔ این صحیفه بزورق
نجات تشبث نموده ازان تهلکه خلاص شده بساحل هدایت فایز
شوند اما این ذرهٔ بی مقدار عاجز خاکسار از ارتکاب درین امر
عظیم و قیام براین کار جسیم تقاعد می کرد و بسبب وجوه شتی
اقدام نمی نمود منجملهٔ آنها یکی آن که بسبب کمی بضاعت علوم
و نقص لیاقت و فهوم خود را اهل تصنیف ندانستم لهذا هرقدر که
مردمان مرا درین باب ترغیب و تشویق می کردند و ظواهر کوائف
عوارف معارف این احقر را دیده تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند
این کم مایه بواطن معارف طوائف لطائف خود را نگریده زیاده تر
ندامت می کشید و این شعر بر حسب حال خود می دید بیت
طاؤس را بنقش و نگاریکه هست خلق تحسین کنند و او خجل از زشت پای خویش
و منجملهٔ عوایق آنکه از زمان دیر باز و دهر دراز علماء مصنفین
متقدمین و فضلاء مولفین متاخرین قرناً بعد قرن اخوان الزمان
را تجربه نموده اجمالا حال خود و معاصران خود را بیان فرموده اند که
مَن صَنَّفَ فَقَد اَستَهدَفَ یعنی کسیکه چیزی تصنیف کند پس نفس
خود را نشانهٔ طعن و هدف تشنیع مردمان سازد پس وای صد وای

بر حال ابنای زمان که حسد و عداوت بمنزلهٔ ذاتی ایشان گردیده است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * ومنجمله موانع آنکه بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حیرت زده گشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی رائی دیگر میزند ما بکدام اکس اقتدا کنیم و چگونه دریابیم * مصراع * که کیست بر سر باطل و کیست بر سر حق * پس درین صورت تصنیف رساله فایدهٔ معتد بها ندارد * ومنجمله آنکه درین زمان جهالت نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فهوم اصلا نمانده و رغبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عنقا گرفته * تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و فضلای دوران بران نهج گردیده است که اگر کسی مسئلهٔ در باب عبادات یا معاملات از ایشان می پرسد و حکم آن یاد ندارند پس بملاحظهٔ رفع عار و ننگ خود و بخوف هتک عزت و حرمت خود و بترس ضعف اعتقاد سائل و یا بوهم امر دیگر بلا توقف فی البدیهه هرچه در ذهن ایشان می گذرد جواب می دهند و اصلا پروای فتور دین و عذاب روز پسین نمی کنند نعوذ بالله من ذلك * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده است چنانچه در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم مَنْ اُفْتِیَ بِغَیْرِ عِلْمٍ کَانَ اِثْمُهٗ عَلٰی مَنْ اَفْتَاهُ یعنی
هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است
او را و نیز در کتاب و باب مرقوم است اَلَا اِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شِرَارُ
الْعُلَمَاءِ وَاِنَّ خَیْرَ الْخَیْرِ خِیَارُ الْعُلَمَاءِ آگاه باشید که بدرستیکه
بدترین بدان بدان علما اند و بدرستیکه نیکوترین نیکان نیکان علما اند
زیرا که علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
در خلق بیشتر سرایت می کند که از مردم دیگر * و نیز در کتاب
و باب مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اِنَّ اللّٰهَ لَا
یَقْبِضُ الْعِلْمَ اِنْتِزَاعًا وَلٰکِنْ یَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتّٰی اِذَا لَمْ
یَبْقَ عَالِمًا اِتَّخَذَ النَّاسُ رُؤْسًا جُهَّالًا فَسُئِلُوْا فَاَفْتَوْا بِغَیْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوْا وَ
اَضَلُّوْا یعنی بدرستیکه خدای تعالی نمی گیرد و باز نمی ستاند علم را که
بکشید آنرا از بندگان و لیکن باز می گیرد علم را بمیرانیدن علما تا آنکه
چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را
سرداران قوم پس پرسیده می شوند و استفتا نموده می شوند پس فتوی
می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگرانرا گمراه
می کنند * و من جملهٔ غدر ها آنکه درین جزو زمان حسد و حقد که اقبح
صفات وارد و سمات است در میان مسلمانان عموما شائع و ذائع

است و قدیما بین علما و شعرا خصوصا جاری و ساری است که یکی دیگری را نظر کینه می نگرد و پیوسته در صدد عیب او می گردد و عیب جوئی و سقط گوئی شعار و دثار خود ساخته و بدگمانی و غیبت گوئی پرداخته اند چنانچه بعضی بزرگان تجربه کرده فرموده اند * بیت * ز ابنای دوران الحذر زینهار نبی جز شر * می رفتمی جائی اگر می بود دنیائی دیگر * تا آنکه اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند و همه کس در افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیب بجان می کوشند و نقل مجلس می کنند چنانچه گفته اند * بیت * صد نقش درست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت خطای همه را چشم بر آن است * شعر * وعین الرضا عن کل عیب کلیلة * ولکن عین السخط تبدی المساویا * و ابنای زمان آن قدر حسد و بغض که با این مقر بعجز و قصور و معترف بنقص و فتور داشته اند و می دارند با کسی کم تر داشته باشند * و هم چنین این احقر اضعف آن مقدار که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید دیگر کسی آن قدر نه آزموده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نعمت بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود تر گردد * بیت * زبد درونی ارباب روزگار مپرس *

گذشته ایم درین کوچه از غبار مپرس ٭ و فضال غیبی و منعم تحقیقی
درباره این نیازمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از
اقسام مختلفه و انواع متنوعه مبذول داشته و می دارد بالکه نعمای
دو جهان و آلای آشکار و نهان سال بسالی و ماه بماه و روز بروز و
ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزاید و رفع درجات
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیطهٔ تقریر و بیان بیرون و از احاطهٔ
تحریر و تبیان افزون است ٭ اما درینجا غرض بیان اسباب حسد حاسدان
و بقصد آنکه نمایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب مشکوة
در جلد ثالث در کتاب اللباس مرقوم است براین معنی دال است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب ان یری اثر نعمته
علی عبده ٭ و در شرح شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله تعالی در شرح این
حدیث مسطور است بدرستیکه خدای تعالی دوست می دارد که
بہ بیند اثر نعمت انعام خود را بر بندهٔ خود ٭ یعنی چون عطا کند حضرت
حق سبحانه تعالی بندهٔ از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود
اثر آن در احوال بنده به تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن بی مبالغه
و اسراف در ان بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن نا مردم

دانند و محتاجان بوی روی آرند نه بقصد تکبر و از نیجا معلوم
می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران
نعمت است وهم چنین هر نعمتی که وی تعالی مر بنده خود داده مثل علم و
فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در مصداق
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ داخل شود انتهی من الشرح المرقوم و هم
به نیت آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی
از کفر چنانچه در مشکوة در جلد ثالث در باب متممات کتاب
البیوع مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فَاِنَّ مَنْ اَثْنٰى فَقَدْ شَكَرَ وَمَنْ كَتَمَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسی که ثنا کند منعم خود را
و ظاهر سازد عطای او را پس به تحقیق شکر کرد او را از برا چه مدح
و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که بپوشد احسان و انعام
کسی را پس تحقیق کفران نعمت او کرد هکذا فی الشرح المرقوم
بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این احوج العبید الی
فضل الله الوحید جاری و ساری داشته اجمالا ذکر کرده
می شود و آن این است که فضال ازلی و منعم ابدی این نیاز مند را
در سن هفده سالگی در ممالک طلبه مدرسه کلکته انتظام
فرمود و بعد پس دو سال در امتحان علوم متداوله بر جمیع طلبه

مدرسه سبقت زاده انعام درجهٔ علیا با اضافهٔ مشاهرهٔ طبقهٔ اولی علا
فرموده است * و این اول بواعث حسد حاسدان و حقد کینه وران
بوده * پستر او تعالی بفضل خود بعد سه سال بسن بست سالگی بکار
تدریس بعهدهٔ معاونت مدرسهٔ موصوفه ممتاز و سرفراز گردانید *
و این اعظم اسباب حسد اقران و امثال و حقد همدرس و همسال بوده
است * الا من عصمه الله تعالی من هذه الذمیمة * فنجا من الغیبة
والنمیمة * وقلیل ماهم * بعد ازان او جل شانه برحمت خود بعد سه سال
بعهدهٔ مدرسی چهارم و هم چنین تدریجاً و تمریجاً تا بدرجهٔ مدرسی اول بعمر
سی و چهار سالی به مشاهرهٔ دو صد و پنجاه روپیه رسانید و بعد سه سال
باضافهٔ ماهیانه بسه صد روپیه سرافراز گردانید * و علی هذا القیاس
در مادهٔ کثرت پسران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
مختلفه و غیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
بانکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و رجای واثق از کرم
و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعمل خود شرمنده
را از فضل و رحم خود در دنیا بهر قسم از نعمتهای نامعدود ممتاز
فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت
نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده با فضال نامحدود و سرفراز گرداند

و چنانچه او را در دنیا باسم محمد وجیه موسوم و مشهور گردانید در عقبی نیز بفضل و کرم خود به مسمی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید *
بتوسل رسولنا و رسول الثقلین ووسیلتنا فی الدارین وشفیعنا فی الکونین علیه افضل الصلوات واکمل التحیات واجمل التسلیمات وعلی آله الطاهرین واصحابه الراشدین اجمعین الی یوم الدین
خلاصه آنکه به جهت این همه تعذرات بتالیف رساله اقدام نمی نمودم اما هرگاه دیدم که کسی از علما در باب تبلیغ احکام اهتمام نمی کند و برای دفع فساد دین و رفع جدال بین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر متوکلا علی الله المنان ومستعینا بالله المستعان * ومتمثلا لامر الله الرحمان که ارشاد فرموده است اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید خرج کنید برای خدا از چیزهائیکه رزق داده ام شما را * و این شامل است همه مرزوقات را از مال و اسباب وعلم و هنر وغیره * ومتبعا لامر سیدنا رسولنا شفیعنا ومنتهیا عن نهیه وتهدیده علیه افضل الصلوات واکمل التحیات که در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ عَلِمَهُ ثُمَّ کَتَمَهُ اُلْجِمَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ یعنی کسی که پرسیده شد از علمی که می داند آنرا پس تر پوشید او آن

علم را الگام کرده می شود در دهان او از آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و مانع صحیح از ان نباشد و از جهت بخل و یا عدم اعتنا بعلم دین بود انتهی من الشرح المرقوم* وطامعا لوعده تعالی چنانچه در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مَاتَ الْانْسَانُ انقطع عنه عمله الا مِنْ ثلثة صدقة جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعو له* و در شرح مرقوم مسطور است که چون می میرد آدمی بریده می شود ازو یعنی ثواب او از هر عملی که می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن مگر از سه عمل* یکی صدقه روان که بعد ازوی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلهای خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن* دوم علمی که نفع گرفته می شود بآن به تعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و انتساخ نیز* سیوم فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از موت او انتهی من الشرح* در عین وقت تفرق بال و تشتت حال و حالت کلال و صفت ملال و کثرت علایق و وفور عوائق و هجوم خلایق کمر همت بمیان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان مردمان اختلاف تمام داشت در کتب معتد اولهٔ معتمده

نظر کردم و امعان نمودم پس بفضل او تعالی انچه قول صحیح وحق صریح یافتم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن وحدیث واجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفح خود دریافتم وبرآوردم ثبت نمودم * وجوابهای شبهات و دفعهای شکوکات انچه از فیضان او تعالی در ذهن قاصر و عقل فاتر خود درک نمودم بصورت سوال وجواب تحریر نمودم * ومنجمله آن مسائل مسئلهٔ نذر لغیر الله است که او لا مولانا عبد العزیز رحمه الله تعالی آنرا مشهور کردند پستر جناب حضرت سید احمد شهید قدس سره آنرا رواج دادند * بعده علمائیکه باین هر دو جناب گونه حسد داشتند ونیز فضلائیکه اباعن جد بنذور اولیاء عادی بودند وآنرا وسیلهٔ قضای حاجات خودها می پنداشتند انکار کردند بلکه دلائل جواز آن برحسب زعم خودها پیش آوردند * لهذا در میان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار دران واقع شده خصوصا مسئلهٔ نذر جانور بنام غیر خدای تعالی که اکثر عوام وبعضی خواص نیز دران گرفتار اند * و باعث منازعات وموجب مخاصمات دران چند چیز است * اول آنکه از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول ومروج است که در مادهٔ شادی وبیماری ودیگر حاجات خود جانوران

را بنام بزرگان نذر می کنند و آنرا وسیلهٔ انجاح مرام خود می پندارند
علی الخصوص پیرزادگان که بنام پیران خود جانوران را خود
نذر می کنند و مریدان خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان
مذکور شد * دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمهٔ
ما اهل به لغیر الله استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر
متداوله معتمده مثل بیضاوی و حسینی وغیره قید عند الذبح آورده
ازین سبب اکثر ناقصین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری
است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حالانکه احدی
از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
گفته ذبح می کنند * تا آنکه شاه احمد عرف ملا جیون در ورطهٔ این شبهه
افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانوریکه بنام اولیا نذر
می کنند حلال است * و رفع شبهه مرقومه در آخر این رساله بفضله
تعالی باحسن وجوه مذکور خواهد شد * سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
برین وجه جاری است که اول بنام بزرگی نذر می کنند اما وقت
ذبح برحسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند
پس اکثر قاصرین بملاحظهٔ تسمیه عند الذبح حل آن منذور را
زعم می کنند * لهذا مسئله مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق کردم پس انچه او تعالی از فضل و کرم خود قول ظاهر و روشن و حق و باهر و مبرهن در نظر این نیازمند الهی وانموده بر نگاشتم * و دلائل آن از ادلۂ اربعۂ شرعیه انچه در قلب این منیب فیضان نموده ترقیم کردم * و شبهاتی که مردمان را خطور می کنند نقل کرده جواب آن هرچه او تعالی درصدر این راجی القا فرموده ثبت نمودم * و بعضی دلائل که بمقامات متعدده مناسبت داشت برای تسهیل طالبان آن دلیل را برحسب اقتضای مقام تکرارًا ذکر نمودم وحواله بر سابق و لاحق کمتر کردم * و این رساله را دفع الشرور عن مسائل النذور نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تبصره باشد و برای غافلان تهدید وتنذیر بود * و برای اهل معرفت و فضیلت دستاویز محکم وسند مستحکم بدست آید * و برای منکران و سرکشان حجت قاطع وبرهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دینی الهی هدیه و تهنیت عزیزان حال و آینده اولی ذخیره گردد * و برای دعای خیر در حق این نیازمند از مستفیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و به جهت نجات و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی وسیله شود * وحاشا وکلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا اعتبار عادت آبای و پیران خود و یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا لحاظ آرایش سخن خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز نکردم * و نیز چنانچه عادات اکثر ابنای زمان است که در واقعات وحوادثات اولا حکمی بر حسب خواهش و بر طبق غرض خود اختراع می نمایند بعده در کتب شرعیه تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود ایشان صراحةً یا کنایةً بر آید و بهر وجهی که ممکن باشد از روی تاویل یا از راه احتمال و یا قول ضعیف و یا روایت شاذه دلیلی بدست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند و عوام را در دام مکر و فریب خود می اندازند نعوذ بالله منها که این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم اهالی بطلان است بلکه خود را خالی الذهن گردانیده حکم حادثهٔ مرقومه را در کتب شرعیه تفحص کردم پس آنچه از فضل او تعالی قول صحیح وجه صریح دریافتم درین رساله درج نمودم وکفی بالله شهیدا ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * وما توفيقي الا بالله العليم * وهو حسبي ونعم الوكيل * ونعم المولى ونعم النصير ونعم الكفيل * وها انا اشرع في المرام * مستعينا بالله العلام * ومتوكلا على ذي الجلال والاكرام * ومتوسلا بالنبي خير الانام * عليه وعلى آله الصلوة والسلام * بدانکه جانوری که از قسم چارپایه باشد مانند

بز و گوسپند و گاو و مانند آن و یا از جنس پرنده بود چنانچه ماکیان
و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدای تعالی مقرر ساختن و بنام
آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان
داشتم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواه روح
طیب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سدو
و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها بنیت تعظیم آن غیر
و یا بملاحظهٔ تقرب باو و یا بامید خوشنودی او و یا بقصد چاپلوسی
و خوشامد او و یا بلحاظ دفع رنجش او و یا بارادهٔ دفع شر او و یا
بغرض دفع آفت و بلا از مکان که دران وهم آن باشد و
امثال آنها ٭ بعده آن جانور را بنیت سابقه ذبح کردن اگرچه وقت
ذبح نام مبارک خدای تعالی بر زبان رانند ٭ و یا آنرا سر دادن
و واگذاشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بتی سر میدهند و بهیچ
وجه انتفاع ازان جائز نمیدارند ٭ و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
داشته و جمیع وجوه ایذا و تکلیف از وبر داشته پرورش نمودن تا آنکه
بمیرد ٭ و یا بالتعیین جانوری اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در
زبان هندی آنرا منت کردن میگویند چنانچه گفتن که اگر فلان
حاجت من بر آید پس گوسپندی را بنام فلان بزرگ

خواهم داد بعده جانوری را برحسب نذر سابق بقصد اداى آن خرید نماید و مقصود ازین نذر آن دارد که در صورت نذر کردن جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود شده حاجت او را از روا خواهد کرد * و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت سابقه خریدن و بعد ازان یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن * و این همه که مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدای تعالی به نیت مرقومه بود * و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری را بنام غیر خدای تعالی نام زد نه کنند بلکه جانوری را ذبح نمایند برای غیر خدا بیکی از نیتهای مرقومه * و یا نزدیک قبر بزرگی و یا نزد آستانهٔ کسی و یا نزد قبری بلا میت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام بارهٔ حضرت امام حسین رض وغیره یا نزد موضعی که بزرگی دران جا اقامت داشته یا چله کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوجهی من الوجوه شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر * و در جمع صورتهای مرقومه نیتی از نیتهای مذکوره در وقت ذبح متحقق شده باشد اگرچه از زبان نام بزرگ او تعالی بجا آنند * و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا هنگام روانه شدن کسی

به سفر و یا بوقت عروس آوردن بخانه و مانند اینها به نیت دفع آفت و بلا از آنها و بقصد دفع شر جن و دیو از آنها * خلاصه این همه آن است که جانوری را برای خدای تعالی نامزد کردن و برای او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خدای تعالی مقرر کردن و یا برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکه از نامزد کردن جانوری برای غیر خدای تعالی مقصود آن باشد که جان آن جانور را بنام آن غیر معین کردن و برای او دادن و هم چنین از ذبح کردن جانوری برای غیر خدای تعالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود بالذات نباشد بلکه به تبعیت ذبح بود پس این همه صورتها حرام شدند و آن جانور نیز حرام مانند مرده است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال مجتهدین ثابت است * اما دلیل از قرآن شریف این است در سورهٔ بقره اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيْرِ وَمَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَيْرِ اللّٰهِ جز این نیست که حرام گردانید خدای تعالی بر شما مرده و خون و گوشت خنزیر و چیزیکه آواز برداشته شود برای غیر خدا بدان چیز یعنی به نیت تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او هر جانوری آواز داده شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح * وعلت حرمت
آن تقرب و تعظیم غیر خدا است بجان آن جانور چنانچه آینده مفصلا
مذکور خواهد شد * و وجه تمسک باین آیت آنست که اهلال در اصل
لغت به معنی بلند کردن آواز است بعد ازان در مطلق آواز استعمال
یافت بلند باشد یا پست لما فی القاموس اهل الرجل صاح
واستهل الصبي رفع صوته بالبکاء کاهل وکل اکل متکلم رفع صوته
او خفض * وفی الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبیة واهل
بالتسمیة علی الذبیحة وقوله تعالی وما اهل به لغیر الله ای نودی
علیه بغیر اسم الله واصله رفع الصوت * وفی الصحاح کذلك
بعین هذه العبارة وفی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
عند النظر الی الهلال وغیره وقوله تعالی وما اهل به لغیر الله ای
ذکر علیه اسم غیر الله * وفی تاج المصادر الاهلال آواز برداشتن
وما اهل به لغیر الله ای نودی علیه بغیر اسم الله وفی کنز اللغات
اهلال آواز برداشتن ونام چیزی برداشتن * اما مفسرین
در تفسیر قوله تعالی واما اهل به لغیر الله اختلاف کرده اند بعضی
معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
ما ذکر علیه اسم غیر الله وبعضی معنی مجازی اراده نموده گفته اند یعنی

ماذبح لغیراللہ چنانچہ امام محی السنہ بغوی در معالم التنزیل
ہر دو قول را نقل کردہ حیث قال وما اہل بہ لغیراللہ ای ذبح
للاصنام والطواغیت واصل الاہلال رفع الصوت وکانوا اذا ذبحوا
لآلہتہم یرفعون بذکرہا فجرئ ذلک من امرہم حتی قیل لکل ذابح
وان لم یجہر بالتسمیۃ مہل وقال الربیع وغیرہ ماذکر علیہ اسم
غیراللہ * وفی التفسیر الکبیر لمولانا فخرالدین الرازی وما اہل
بہ لغیراللہ قال الاصمعی اصلہ رفع الصوت فکل رافع صوتہ
مہل ثم قیل للمحرم مہل لرفعہ الصوت بالتلبیۃ * والذابح مہل
لان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتہم
بذکرہا فمعنی قولہ تعالی وما اہل بہ لغیراللہ ماذبح للاصنام وہو
قول مجاہد وضحاک * وقال ربیع ابن انس وربیع ابن زید یعنی
ماذکر علیہ غیر اسم اللہ وہذا القول اولی لانہ اشد مطابقۃ
للفظ قال العلماء لوان مسلما ذبح ذبیحۃ وقصد بذبحہا التقرب
الی غیراللہ صار مرتدا وذبیحتہ ذبیحۃ مرتد انتہی بلفظہ * وفی تفسیر
الحاکم قولہ تعالی وما اہل بہ لغیراللہ قیل ذکر علیہ غیر اسم اللہ ہذا عن
الربیع وابن زید وجماعۃ وقیل ماذبح لغیراللہ ہذا عن قتادۃ ومجاہد
الی قولہ ولا شبہۃ ان المراد ما یظہر من اسم غیراللہ علی الذبیحۃ

وانه يحرم واختلفوا فيمن ذبح لغير الله بالعلب ولا يظهر ذلك فمنهم من يحرم وهو الاولى * وفي تفسير الكشاف اهل به لغير الله اي رفع به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى انتهى * وفي تفسير الحداد في سورة المائدة وما اهل لغير الله به اي وحرم عليكم ما ذكر عليه عند الذبح اسم غير الله وذلك انهم كانوا يذبحون لاصنامهم يتقربون بذبحها اليها فحرم الله كل ذبيحة يتقرب بذبحها الى غير الله تعالى عند الذبح و هرگاه ارکتب لغت و تفاسير ظاهر و باهر شد که معنی حقیقی اهلال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر قول او تعالی و ما اهل معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی انچه نام غیر خدا بر و ذکر کرده شود راجح خواهد شد بچند وجوه * وجه اول آنکه در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است که اصل در کلام حقیقت است یعنی تا وقتی که عمل به معنی حقیقی لفظی ممکن و متصور باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نه کرده خواهد شد و پر ظاهر است که در آیهٔ کریمه اخذ معنی حقیقی بهیچ وجه متعذر نیست * وجه دوم آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضرور است و در اینجا هیچ قرینه بر رجحان معنی ذبح نیست * وجه سیوم آنکه اکثر علماء معتمدین از اهل لغت اولا معنی حقیقی اهلال ذکر کرده تفسیر آیه مرقومه

بدین گونه نموده اند که ما نودی علیه اسم غیر الله چنانچه از صحاح و صراح و شمس العلوم و تاج المصادر نقل کرده ام * پس صاف ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم استعمالات الفاظ قرآنیه اند آیه وانی الهدایه در معنی حقیقی خودش مستعمل است یعنی چیزیکه نام غیر خدا بروه ذکر کرده شود مراد است * وجه چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا فخر الدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند وهذا القول اولی لانه اشد مطابقة للفظ * ترجمهٔ این قول یعنے ما ذکر علیه اسم غیر الله مناسب تر است زیرا چه این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت می دارد چرا که اگر به معنی ماذبح می بود پس همین قدر کفایت می کرد که ما اهل لغیر الله و به لفظ به حاجت نداشت بلکه زائد می شد و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته ولا شبهة ان المراد ما یظهر من اسم غیر الله * و زمخشری در تفسیر کشاف آورده ما اهل به لغیر الله ای رفع الصوت للصنم و ذلك قول الجاهلیة باسم اللات والعزی * و نیز خاتم المحققین آخر المدققین زبدة المعتقدین عمدة المتاخرین مولانا شاه عبد العزیز مرحوم و مغفور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیهٔ

کریمه فرموده اند آن جانور که آواز برداشته شد و شهرت داده شد در حق آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خدا است * و نیز از تعلیل صاحب هدایه صاف ظاهر است که از اهلال معنی آواز برداشتن اراده داشته حیث قال بان یقول باسم الله واسم فلان فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله * و نیز از تعلیل قاضیخان که در فتاوای خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر وذبیحة المجوسي والنصاری حلال الا ان یسمع من نصراني انه سمی علیه المسیح لانه اهل به لغیر الله * و در این مقام اگر در خاطر احدی خلجان کند که از تعلیل کتب فقه چنانچه منقول شد و نیز از کتب تفاسیر متداوله مانند بیضاوی و حسینی و جلالین و مدارک و غیره که قید عند الذبح مرقوم است متبادر می شود که ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت ذبح باشد و الا نه پس باید که سراسیمگی نه کند که آینده بفضله تعالی دفع این شبه بتوضیح تام و تنقیح تمام خواهد آمد * و اگر کسی گوید که لفظ اهلال اگرچه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور شد که حتی قیل لکل ذابح مهل وان لم یجهر بالتسمیة و نیز در تفسیر جلالین معنی ذبح اختیار نموده است * هم قاعدهٔ اصولیه است که

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی مجازی اولی است * جوابش بدو وجه است اول آنکه معروف و مشهور شدن لفظ اهلال در معنی ذبح یعنے زیاده مستعمل شدن لفظ اهلال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال اهل عرب اصلاً ثابت نه شده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر ظاهر می شود که لفظ اهلال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتی استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بران دال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیراچه لفظ قیل بر این معنی مشعر است * و اختیار کردن مصنف جلالین و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد زیراچه در بسیار کتب تفاسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد * و نیز در بیضاوی و حسینی و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * مصراع حفظت شیئا وغابت عنک اشیاء * جواب دوم آنکه بعد فرض شهرت و تعارف لفظ اهلال در معنی ذبح پس باید دانست که قاعدهٔ اصولیه برین نهج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل باشد و در معنی مجازی متعارف یعنے لفظی که در معنی حقیقی

خود مجهور نباشد اما مستعمل کم باشد و بہ نسبت معنی حقیقی دو معنی مجازی زیادہ مستعمل بود و متعارف و مشهور در ان باشد پس درین صورت نزد امام اعظم رح معنی حقیقی اولی است و نزد صاحبین معنی مجازی اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذا کانت الحقیقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند ابی حنیفة رح المعنی الحقیقی اولی وعندهما المجاز اولی و ماخوذ و معمول قول امام است چنانچه در تلویح تلمیح بآن نموده است ان الحقیقة اذا کانت مهجورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم یصر المجاز متعارفا فالعمل بالحقیقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة بالحقیقة لان الاصل لا یترک الا بالضرورة وعندهما العبرة بالمجاز لان المرجوح فی مقابلة الراجح ساقط بمنزلة المهجورة فیترک ضرورة * وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لا یجعل الحقیقة مرجوحة لان العلة لا تترجح بالزیادة من جنسها فیکون الاستعمال فی محل التعارض انتهی من التلویح * و بسیار مسائل فقهیه مبنی بر قاعده امام است چنانچه کتب فقهیه مملو از ان است * وجه چهارم آنکه لفظ ما اهل به لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است اول در جزو دوم در رکوع پنجم از سوره بقره انما حرم علیکم

الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللّٰهِ یعنی جز این
نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما مردار را و خون روان را
و گوشت خوک را و حرام کرد آنچه آواز برداشته شود بهاو برای
تعظیم غیر خدا ❁ دوم در جزو هشتم در رکوع نهم در سورهٔ انعام
قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ
یعنی بگو ای پیغمبر که نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است به سوی
من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را اگر آنکه باشد
آن چیز مردار یا خون روان یا گوشت خوک پس بدرستیکه
او پلید است یا باشد فسق و آن جانوری است که آواز برداشته
شده است برای تعظیم غیر خدا بآن جانور ❁ سیم در جزو
چهاردهم در رکوع بست و یکم در سورهٔ نحل إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ و جز این نیست
که خدای تعالی حرام کرده بر شما مردار را و خون روان را و
گوشت خوک را و آنچه آواز برآورده شد از برای تعظیم غیر خدای
تعالی بآن چیز ❁ چهارم در جزو ششم در رکوع نهم در سورهٔ مائده
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ

وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا
ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ حرام کرده شده است بر شما
مردار و خون روان و گوشت خوک و انچه آواز بر آورده
شود برای غیر خدای تعالی بآن چیز و دیگر حرام کرده شده
است بر شما انچه بفشردن گلو مرده باشد و انچه بچوب و سنگ
زده شده مرده باشد و انچه از بلندی افتاده بمیرد و انچه از جانوری
دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و انچه درنده او را خورده مرده
باشد و چیزی از وی باقی مانده * مگر آنچه دریابید شما ازینها ذبح او را
در حالیکه در وی چیزی حیات باشد * و دیگر حرام کرده شده است
آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منصوب بود بر حوالی بیت الله که اهل
جاهلیت تعظیم آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند
و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است انچه
برای بت بکشند هکذا فی الحسینی * فی القاموس نصب بضمتین
کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت
حول البیت تنصب فیهل علیها ویذبح لغیر الله * وفی الصراح نصب
بت و آنچه بر پای کنند بجهت پرستش * وفی البیضاوی النصب
واحد الانصاب وهی احجار کانت حول البیت یذبحون علیها

ویعدون ذلک قربة وقیل هي الاصنام وعلی بمعنی اللام ؛ وفی التفسیر الکبیر ماذبح علی النصب فیه وجهان احدهما ماذبح علی اعتقاد تعظیم النصب والثاني ماذبح للنصب واللام وعلی یتعاقبان پس از کتب لغات وتفاسیر ظاهر شد که حاصل معنی ماذبح علی النصب چیزیکه بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس درین صورت اگر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ماذبح لغیر الله باشد مضمون هردو کلام واحد خواهد شد ؛ واگرچه در ظاهر لفظ غیر عام است و لفظ نصب خاص اما بملاحظه غرض واصل مقصود هردو مساوی است پس دریک جا تکرار بی فائده وتطویل لاطائل لازم می آید واین خلاف بلاغت است کما هو مصرح فی کتب البیان و دیگر آنکه بر آن تقدیر اتحاد معطوف علیه ومعطوف لازم می آید وحال آنکه عطف مقتضی مغایرت است کما هو مذکور فی کتب اللغة والنحو والاصول ؛ پس معلوم شد که ما اهل به لغیر الله در معنی ماذبح لغیر الله مستعمل نیست پس بالضرورة ثابت شد که بمعنی ما نودي علیه اسم غیر الله است وانکار آن یا از جهالت است ویا از غوایت نعوذ بالله منهما ؛ اکنون حقیقت حال هردو آیت را باید دانست که فرق درمیان هردو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیراچه حاصل لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خدا معین نموده شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را مسر کنند و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است از انیکه وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف او تعالی زیراچه لفظ ما عام است و نیز لفظ اہل مطلق * وحاصل لفظ ثانی آنکه جانوریکه برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود حرام است برابر است که نام آن غیر خواه قبل ذبح خواه وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلا بر زبان آورده نه شود بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود زیراچه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق * و مادہ اجتماع صورتین هر دو معین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم او معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند * و مادہ افتراق باین وجه که اول یافته شود بدون ثانی آنست که جانوری را بنام غیر خدا محض بجهت تعظیم او مخصوص کرده واگذارند اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه هنودان گاوان را بنام بتان وغیر آنها نام زد کرده سر می کنند و امی گذارند و تصرف

دران بوجه من الوجوه جایز نمی دارند پس آیت اولی خاص است
درحق نذر کردن برای غیر خدا و عام است درحق ذبح * و ماده
افتراق دیگر باین وجه که صورت ثانیه یافته شود بدون اولی
آنست که جانوری را به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن
غیر بر آن جانور بر زبان اصلا نآرند * پس این آیت خاص
است درحق ذبح جانوری و عام است درحق نذر کردن *
پس از کتب ائمت معتمده و تفاسیر معتبره صاف ظاهر شد
که جانوری که برو نام غیر خدا ذکر کرده شود و بنام او نامزد
نموده آید بعده به نیت تقرب به سوی او یا بنظر تعظیم یا بلحاظ
خوشنودی یا با مید جلب نفع یا بتوقع دفع ضرر از ان غیر
ذبح کرده شود حرام است * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هرکه
باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولیی یا خبیثی یا جنی یا بتی
یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا چه
این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات
هرکه باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است * اما
این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما تعظیمیکه از قبیل عبادت است پس برای غیر خدا هر که باشد حرام مطلق بلکه کفر است * لهذا فرق در میان تعظیم و عبادت دانستن ضرور است تا یکی بدیگری خلط نگردد و آن این است که تعظیم عبارت از قول یا فعل که دلالت بر بزرگ داشتن کسی کند و عبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن برای او سبحانه و هم چنین ذبح کردن برای تعظیم او عز و جل عبادت است چنانچه در تضحیه و عقیقه و امثال آنها * پس بدانکه نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت مردمان این زمان بر سه نوع جاری و معتاد است * اول آنکه جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و باو شهرت داده سر کنند و بوجهی استعمال آن و به نهجی انتفاع ازان روا ندارند چنانچه هنود ان گاو نر را بنام بتان و غیر آنها سر میدهند * دوم آنکه وقت ذبح نام غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبل ذبح بنام آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت در میان کافران و مشرکان شائع و ذائع است * سوم آنکه اولا بنام غیر خدا

به یکی از نیت های مرقومه منسوب و معین کنند اما وقت ذبح
بر حسب عادت خود ها نام خدای تعالی بر زبان رانند اما در دل
شرک منزل ایشان نیت سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
و مستمر و متمکن باشد * و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند * و این هر سه قسم
حرام است زیرا چه آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
سه گانه مرقوم را و مطلق است از هریک از انها مخصوص و مقید
بصورتی نیست * و عمل بعموم نصوص و اطلاق دلائل ما دامیکه دلیل
تخصیص و تقیید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان يجري على اطلاقه
و حكم العام ان يشتمل جميع ما يتناوله قطعا * یعنی حکم لفظ مطلق
آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
می شود تمامی چیز هائیکه داخل است درو * پس ثابت شد انستی است
که صورت ثالثه که در میان عوام مسلمانان مروج است
در آیه کریمه ما اهل به لغير الله داخل است بر ابراست
که معنی آن ما نودي عليه اسم غير الله گرفته شود یا ذبح لغير الله
گفته شود کما لا يخفى * بلکه در آیه ثانیه اعني ما ذبح على النصب

نیز داخل است خواه از عبارة النص گفته شود یا از دلالة النص اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان هردو آیت ظاهر شد* پس ترید آنکه در صورت ثانیه یعنی اگر در وقت ذبح نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن متقرر خواهد گشت و مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت از ان و ثبوت حل دران مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به چیزی دیگر متبدل گردد مثل آنکه در نمکستان افتاده نمک شود پس البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد* و در صورت ثالثه یعنی اگر پیش از ذبح نام غیر خدا بتقرب او بر جانوری ذکر کرده شود آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین طور که مالکش از اراده سابقه برگردد و نیت ماضیه را از دل خودش دور کند و به نام خدای تعالی به نیت تقرب او سبحانه ذبح کند تا البته حلال خواهد شد* و خلاصه این مقام آنکه جانوری که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیثی یا جنی و یا بتی به یکی از نیتهای مرقومه معین کنند و آواز بر آورند که این جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای اوست بعد از ان بهمان نیت ذبح کند پس گوشت آن جانور حرام است اگرچه در ظاهر نام

او تعالی بر زبان راند * زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب بآن غیر گشت و منذور برای او گردید و خبث و حرمت درو پیدا شد پس مجرد ذکر نام خدا در حلّ این ذبیحه فائده ندارد چنانچه دلائل آن از کتب متعدده خواهد آمد * آری ذکر نام خدا بران جانور وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قول سابق و نیت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب غیر خدا و تعظیم و خوشنودی آن از دل دور کند و بعد ازان آنرا برای خدا نذر دیا برای ضیافت و دعوت یا برای اکل خود مقرر کند و یا آنرا بدیگری تملیک نماید و امثال آنها تا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت * پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که شیره انگور بود و اسکار او را عارض نشده بود حلال بود و هرگاه که اسکار او را لاحق شد حرام گشت پستر وقتی که او را سرکه ساختند باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید * همچنین آن جانور بذات خود حلال بود و هرگاه نذر بنام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید * اگر کسی گوید که جانوریکه برای غیر خدا نامزد کرده شود اگر حرام گردد پس لازم می آید که جانوری که باراده ضیافت احدی و یا بقصد تملیک

برای کسی واشال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند
نیز حرام گردد * جوابش آنست که صرف معین کردن جانوری را
برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از مجرد ذکر کردن
آنکه این جانور برای فلان است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب
و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است
چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای مهمان ویا برای دیگری
یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه وقتیکه
جانوری را برای کسی ذبح کنند و صرف اراقت خون او یعنی
کشتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب
باشد بیشک حرام است * وهمچنین اگر جانوری را برای کسی معین
کنند وصرف جان آن جانور منظور نظر باشد و تعظیم آنکس وتقریب او
بجان آن جانور مرکوز خاطر بود پس البته حرام می شود * و این معنی
از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصاص موضوع
است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبح
علی النصب است مستنبط است * پس معلوم شد که اگر جانوری را
برای ضیافت کسی یا بقصد تملیک او و امثال آن بنام کسی نام
زد کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت اسدی

یا به جهت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد
و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمجرد ذکر نام غیر خدا برد
مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن بهیچ وجه متصور نیست
نعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام
بلکه وقتیکه نام غیر خدا به نیت مذکوره مذکور شود البته آن جانور حرام
می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
باشد * چنانچه تفصیل آن بفضله تعالی خواهد آمد * اما در صورتیکه نام
خدای تعالی شهرت دهند و باسم مبارکش نامزد کنند و از ان
رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که الله تعالی از فضل
خود هر ثوابیکه از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح
فلان برساند پس بلاشبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت
درست است چنانچه دلائل آن بفضله تعالی مفصلا خواهد آمد *
و حاصل آنهمه آنکه اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده
که از ذبح آن جانور خون ریزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
و گوشت آن بالذات قصد نکنند بلکه به تبعیت ذبح باشد و همچنین از
ملاحظه آن شخص بجز از تعظیم و تقریب او چیزی دیگر مثل خورانیدن گوشت
آن به شخص مذکور یا ایصال ثواب آن برای او ملحوظ ندارند پس درین

صورت آن ذبیحه حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب معتمده بفضله تعالی خواهد آمد فی تفسیر عبد الصمد و ذکر الامام ابو عاصم العامري محمد بن احمد عن اصحابنا ان سلطانا لو دخل بلدا فذبح الناس الذبائح تقربا الیه بذبحها و اراقة دمها لم یحل تناول شيء منها لانه قد اهل بها لغیر الله و تقرب بذبحها الی غیره * و کان یفرق بین هذا و بین ما یذبحه الرجل لضیفه بمعنی ان صاحب الضیف انما یتقرب الی ضیفه باللحم دون اراقة الدم الا تری انه لو ذبح شاة باسمه و بسببه و لم یتقرب بها الیه لم یکن متقربا الیه فاما ما یذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد فانما یتقربون الیهم بالذبح و اراقة الدم دون اللحم فان اللحم لا یحمل الیهم و لا یرجع الیهم بشيء من منافعه فلذلك افترقا * و کان یحکیها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد ماوراء النهر فاختلف بها فقهاءها فکتبوا الی ائمة بخارا فافتوا بتحریمها ترجمه ذکر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء ما یعنی علمای مذهب ابی حنیفه که سلطانی اگر داخل شود بشهری پس ذبح کنند مردمان ذبیحه ها را از جهت تقرب بسوی او بذبح آن ذبیحه و بریختن خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن چیزی

از ان به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بران ذبیحه
برای غیر خدا و تقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی *
و بود امام عاصم که فرق می کرد در میان این یعنی ذبح برای
قدوم امیر و بادشاه و در میان چیزی که ذبح کند آنرا مردی
برای مهمان خود باین معنی که مهماندار جز این نیست که تقرب می کند
بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او بگوشت آن نه از
جهت خون ریزی آن جانور * یعنی که اگر ذبح کند بزی را بنام
آن مهمان و بسبب او و تقرب نماند بگوشت آن ذبیحه
بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان
بآن بز * اما انچه ذبح کرده می شود برای امراء بوقت
در آمدن ایشان در شهرها هنگام معاودت از سفر چنانچه رواج
است که بطریق نثار و بهوگ معمول دارند درین صورت
تقرب می جویند بسوی امراء و سلاطین بذبح جانوری و
بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب
به گوشت آن جانور به تقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت
گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های
ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن مهمان محض دعوت او بخورانیدن
گوشت آن مقصود می باشد * پس درمیان هردو صورت فرق
ظاهر شد * و امام مذکور حکایت می کرد از بعض مشایخ که این
مسئله واقع شده بود در بعض شهر ماوراء النهر پس مابین فقهای
آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سوی
فقهای شهر بخارا رحمهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به تحریم
این ذبیحه انتهی * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت
کسی و یا بقصد تملیک احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام
نخواهد شد * و خلاصه سابق و لاحق آنست که اگر کسی نیت کند که
جان این جانور را بنام فلان بجهت تعظیم و تقرب او داشتم یا برای
تقرب و تعظیم او خونش خواهم ریخت و هلاکش خواهم ساخت
پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است که
وقت ذبح نام آن غیر خوانند یا نام الله تعالی بر زبان رانند * و نیز
برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد
کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف در دل تعظیم و تقرب او
داشته باشند یا آنکه قبل ذبح اصلا ذکر بنام غیر یا لحاظ آن
غیر نباشد بلکه ابتداءً بوقت ذبح به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند

پس درین پنج صورت حرام است * اما اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح نماید باین قصد که غرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن برای آن غیر مقصود دارند ذبح و خون ریزی او را صرف وسیله برای اخذ گوشت او دانند * و علی هذا القیاس اگر از ملاحظهٔ آن غیر اطعام او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از تصدق بگوشت او برای آن غیر مطلوب کند پس درین صورت آن ذبیحه حلال است * و همین مدار فرق است درمیان آنکه وقت قدوم بادشاهی یا امیری در شهری اگر اهل آن بلده جانوری را برای تعظیم او ذبح کنند حرام است و درمیان آنکه وقت آمدن مهمانی یا رسیدن احدی از نزد در خانهٔ کسی و امثال آن اگر صاحب خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است * و وجه فرق درمیان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از اراقت خون آن جانور تقرب بآن پادشاه می جویند و گوشت آن جانور و خورانیدن آن به بادشاه اصلا مقصود و مطلوب نمی دارند لهذا گوشت آنرا بحضور آن پادشاه نمی رسانند بلکه درمیان مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانیه که گوشت آن را برای خورانیدن آن مهمان تیار می کنند و آنرا می خورانند و بتبعیت

به تبعیت او دیگران را نیز می دهند * و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه
نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر ملحوظ می باشد پس چرا حرام نباشد
جوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از
ضیافت او بگوشت آن جانور ملحوظ می باشد نه از اراقت
خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود
نمی باشد بلکه از دعوت گوشت آن جانور * و وجه فرق درمیان
هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا بدادن چیزی از اموال در
شرع درست است اما بدادن جان حیوانی بدون دادن گوشت
آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا که دادن صرف
جان جانوری برای احدی متصور نیست بجز آنکه بنام آن ذبح
کنند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم
خاص برای خدا است و از جنس عبادت است و عبادت برای
غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای ضیافت
کسی و یا بقصد تملیک برای احدی و امثال آنها نامزد کنند هرگز
حرام نخواهد شد و همچنین با راده ضیافت شخصی و یا بقصد دادن
گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در
در مختار است ذبح لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم

لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی ٭ ولو ذبح للضیف لا یحرم
لانه سنة الخلیل علیه السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی
والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة
للضیف او للولیمة او للربح وان لم یقدمها لیاکل منها بل یدفعها
لغیره کان لتعظیم غیر الله فتحرم وهل یکفر ففیه قولان خلاصه ترجمه
آنست که اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاه و یا وزیر
یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کنند حرام می شود اگرچه وقت
ذبح نام خدای تعالی از زبان بگویند واگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را
ذبح کنند حرام نخواهد شد زیراچه ضیافت سنت حضرت ابراهیم علیه
السلام است و تعظیم مهمان بخورانیدن طعام در حقیقت تعظیم خدا
است زیراچه امتثال حکم او تعالی است ٭ و فرق درمیان هردو صورت
آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا ازان بخورد
پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت
مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نه نهند بلکه صرف
بملاحظهٔ تعظیم او ذبح کرده بدیگران بدهند پس این ذبح برای
تعظیم آن مهمان است پس حرام خواهد شد و در کفر ذابح اختلاف
است و پستر انستنی است که درینجا فائده جلیله است بگوش

از زمان باید شنید و بجان و دل باید کوشید کسانیکه شریعت سنیه را شعار خود ساخته اند و بترک بدعت سیئه پرداخته اند پس اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون فیض مشحون آیه وافیه الهدایه اِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا ٭ ایشانند یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیتهای قرآن را زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را ٭ یعنی هرگاه حکمی از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد ٭ اما کسانیکه پیرو طریقهٔ کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان غالب است که بجبر قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان مصداق فحوای عبرت انتمای قوله تعالی اند که در جزو هفتم در سورهٔ مائده است اِذَا قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰی مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَی الرَّسُوْلِ قَالُوْا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ آبَاءَنَا اَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ شَیْئًا وَّلَا یَهْتَدُوْنَ ٭ یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیائید سوی چیزی که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع آرید سوی پیغمبر پس می گویند که بسنده است مایان را چیزی که

یافتیم ما پدران خود را بر ان چیزها پس الله تعالی در شان ایشان
می فرماید که اگر چه پدران ایشان چیزی را نه داشتند و نه جهی راه
راست نیابند* و آن اینست که عادت هنودان و مشرکان
است که هرگاه این ها را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام
نبی و یا شیطانی یا جنی بقصد تقرب بآنها و یا به تعظیم آنها
بامید حاجت روائی از انها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند
و از انجا که ایشان مشرک محض اند برحسب نذر سابق
بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان
می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و بنگاله که آباء ایشان
از قوم هنود مرد و د بودند این طریقهٔ سیّهٔ آبائی را باقی داشته
اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقابلهٔ
کفار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان
بجز از تقرب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن و لی بوسیلهٔ
دادن جان جانوری چیزی دیگر ملحوظ نمی باشد چنانکه از
مشاهدهٔ احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است پر
ظاهر و باهر است و آینده تفصیل آنها بعونه تعالی مذکور خواهد شد
لیکن ایشان درمیان کفر و اسلام خلط کرده اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهرا بر حسب عادت اهل اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند * اگر کسی گوید که جانوری را اگرچه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی مقرری نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای او می سازم پس چرا حلال نباشد * جوابش بچند وجه است اول آنکه وقت ذبح نام خدا گرفتن صرف بر حسب عادت مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را از قسم اطعمه وغیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود ها نذر می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نامزد می کنند پستر وقت ادای آن چیز نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این چیز بنام آن غیر است و هرگز نمی گویند که این چیز بنام خدا است چنانچه در فاتحه رسمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن چیز یا وقت آوردن آن بخانهٔ خود ها می گویند مثلاً که این نیز بنام امام حسین است مثلاً و بعد تیاری آن وقت فاتحه مرثیه نیز

می گویند که این چیز بنام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود و یا با آنجناب نذر است و یا بحضرت ایشان نیاز است و امثال آنها پس ازین صاف ظاهر میگردد که نام خدا وقت ذبح جانور مذکور گفتن مجرد رواج و عادت است چنانچه بسم الله گفتن وقت خوردن و خورانیدن خواه طعام حلال باشد یا حرام و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بلکه در همه کار و بار خواه آن کار شر باشد یا خیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سر درین آنست که اکثر مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور است چنانچه کارد تیز و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای ذبح شرط است برای هرکه باشد و بقصد هرچه بود و برای ضیافت مهمان باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای تعالی بود * یعنے این همه از لوازم و شرایط طریقهٔ اسلام است چنانچه اکثر عوام درود و سورهٔ فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری می شمارند و می پندارند که این همه در هر فاتحه رسمیه شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال ثواب برای میتی منظور باشد و یا برای تقرب و تعظیم باحدی مقصود بود یا بنام مرده منذور شود چنانچه این معنی در میان ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و نوکاران نادانان معمول و مشهور است * جواب دوم آنکه منجمله شرایط ذبح دو شرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی ملحوظ و مقصود بود پس اگر یکی ازین هر دو فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه در جامع الرموز مرقوم است فلو سمي على ذبيحة وذبح لغيره لم يحل وانما قلنا الله لانه لو سمى وذبح لقدوم اميرا ونحوه من العظماء لا يحل لانه ذبح تعظيما له لا لله تعالى ولو سمى ولم ينو له يحل * خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید براو اما ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم خدای تعالی * و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تعظیم احدی نیست نه کند نه تعظیم خدا و نه تعظیم غیر خدا حلال نخواهد شد ❊ و نیز در حموی است ذبح شاة للضیف و ذکر اسم الله تعالی علیه یحل اکله ولو ذبحه لاجل قدوم امیر او واحد من العظماء و ذکر اسم الله علیه یحرم اکله لان فی المسئلة الاولی کان الذبح لاجل الله تعالی و ذکر اسم الله له ایضا لهذا اضعه بین یدیه لیاکل بخلاف المسئلة الثانیة لان ذبحها لاجله تعظیما له لا تعظیما لله تعالی لهذا لا یضع بین یدیه لیاکل بل یدفعها الی غیره ❊ خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر کسی بزی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بران جانور بخواند حلال می شود ❊ و اگر وقت در آمدن امیری یا دیگری از سرداران ذبح کند اگرچه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد زیرا که در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام خدا نیز برا و خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه برای خورانیدن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را پیش مهمان می نهند و او را می خورانند بخلاف صورت ثانیه که ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی و نه برای خورانیدن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را پیش آن امیر نمی برند و برسر فرهٔ او نمی نهند بلکه بدیگران بخش

می کنند * و نیز از فتاوی قنیه و در مختار و اشباه و عالمگیری دلائل آن خواهد آمد * و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطسه و یا شکر بر امر دیگر باشد آن جانور حرام می گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذبائح است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التسمیة حل ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد علی النعمة دون التسمیة * خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گفتن من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده کند حلال می شود * و اگر وقت ذبح جانوری عطسه زند پس الحمد لله بگوید و از گفتن آن کلمه شکر بر عطسه مقصود دارد حرام می شود زیراچه درین صورت از گفتن الحمد لله شکر بر عطسه مراد شد نه گفتن نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا برای ذبح متحقق نه شد * و علی هذا القیاس در صورت سؤال یعنی بر تقدیریکه وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند اما تقرب و تعظیم غیر خدا ملحوظ باشد و ادای نذر لغیر الله مقصود بود پس گفتن کلمهٔ بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه
سابق گذشت * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله
نام او تعالی وقت ذبح گفتن صرف بحسب عادت و رواج
خودها بر زبان می رانند و در دل این ها نیت تعظیم خدای تعالی اصلا
مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس بی شبهه آن ذبیحه
حرام است زیرا که نیت تعظیم الله تعالی که یکی از شرایط ذبح
است در صورت مسئوله مفقود است * جواب سیوم
آنکه لفظ اهل در ما اهل به لغیر الله مطلق است که وقت ذبح
نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی مقرر
کرده شود حرام است برابر است که وقت ذبح او نام
خدا گفته شود یا نه و قاعدهٔ اصول فقه است که نص مطلق را
بر اطلاق او جاری داشته خواهد شد یعنی حکم او را بقیدی
مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است
حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ
ما در ما اهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده
شود یا نام آن غیر و قاعدهٔ اصولیه است که حکم العام ان یشمل
بجمیع ما یتناوله و جواب پنجم آنکه در صورت مذکوره بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمکن می باشد
پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعیه است
که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردل راست
چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت
نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در اشباه و نظایر
در مبحث تاسع مرقوم است واذا اختلف القلب واللسان
فالمعتبر ما فی القلب و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنیات
براین معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ینظر
الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم و نیاتکم برین مدعا شاهد صادق *
و شعر ضرب المثل زبان زد خلایق براین دعوی گواه واثق اعنی *
بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر * این چنین تسبیح کی دارد اثر *
آری نام خدا وقت ذبح وقتی فائده خواهد داد که نیت سابقه
از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل
خود شی در آرد چنانچه سابقاً مذکور شد ولاحقاً نیز مبین خواهد شد
اما بعضی از جهال که برسم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد
ایشان هم جل بعادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فهمی
می کنند و تاویل و توجیه می نمایند ومی گویند که از تعیین جانوری بنام

بزرگی ہمین قدر ملحوظ و مقصود میدارید که نذر برای خدامی نمائیم
و ثواب خورانیدن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم
جوابش بچند وجوه است * اول آنست که چنانچه درباب تسمیه
بسان شما مخالف جنان شما است یعنی بر زبان نام خدامی آرید و
در دل تعظیم غیر خدامی دارید هم چنین این سخن سازی شما بر خلاف
اعتقاد شما است زیرا چه عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تقرب
و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا هرگز نیست * چرا که اگر
فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خورانیدن
گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس
چرا از شی ہنذور خود می خورید و آباء و ابناء خود را می خورانید
و چرا بطریق تحفه و ہدیه بمردمان می فرستید و بنظر حقوق دوستی
و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان
می دہید بالکه بملاحظهٔ هل جزاء الاحسان الا الاحسان اغنیا را
دعوت و ضیافت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی ازینہا
در شی منذور جایز نیست و ہرگز وفای آن نذر نمی شود بالکه ادای
آن بر ذمهٔ ناذر باقی می ماند لما فی الفتاوی العالمکیریة فی کتاب
الاضحیة وان اوجبت بالنذر فلیس لصاحبها ان یاکل منها شیأ

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء سواء كان الناذر غنيا او فقيرا لان سبيلها التصدق وليس للمتصدق ان ياكل صدقته ولا ان يطعم غنيا انتهى * خلاصهٔ عبارت مرقومه آنست که اگر کسی اضحیه را نذر کند پس جایز نیست برای ناذر که چیزی ازان اضحیه بخورد و نه اینکه اغنیا را ازان بخوراند برابر است که ناذر مرقوم غنی باشد یا فقیر زیرا چه حکم شی منذور تصدق است و متصدق را جایز نیست که خود از صدقهٔ خود بخورد یا غنی را خوراند * وفی البحر الرائق لایجوز دفع الزکوة الی ابیه وجده وان علا ولا الی ولده و ولد ولده وان سفل وفيه اشارة الى ان هذا الحكم لا يختص بالزكوة بل كل صدقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم وقيد بالزكوة لان النفل يجوز للغني كما للهاشمي والصدقات المفروضة والواجبة كالعشر والكفارات والنذور وصدقة الفطر فانها لا يجوز صرفها للغني لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني واخرج النفل منها لان الصدقة على الغني هبة * خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر و جد خود اگرچه بالا باشد جایز نیست و همچنین دادن آن به پسر و پسر پسر اگرچه فروتر بود درست نیست * و این حکم بزکوة مخصوص نیست بلکه حکم هر صدقهٔ واجبه همین است اما صدقهٔ نافله

پس جایز است صرف آن بشخص غنی وهاشمی و جمیع انسام صدقهٔ مفروضه وواجبه بشخص غنی دادن درست نیست مانند عشر اراضی لاخراجی و جمیع انواع کفارات ومال منذور وصدقهٔ فطره وفی الحموی لو رکب فی البحر ونذر علی نفسه انه ان وصل الی البر سالما ان یتقرب قربانا لازمه الوفاء ولا یاکل منه ویتصدق به علی الفقراء لا علی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی بر کشتی سوار شود و نذر کند که اگر من به صحت و سلامت به خشکی برسم تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت وفای آن واجب است وخود چیزی ازان نخواهد خورد و به شخص غنی نخواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فقراء و مساکین صدقه خواهد کرد پس از افعال مذکورهٔ شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر جانوری بنام بزرگی همین قدر است که آن جانور را بقصد تقرب بآن بزرگ ذبح خواهید کرد وایصال ثواب خورانیدن گوشت آن برای آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لما فی الحموی حاشیة الاشباه والنظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبح المقترن بالکرامه الله تعالی اذا کان قبل تقدیم قادم لیهیأ لضیافته او بعد تقدیمه لیرضه الملک فلا شبهة فی جوازه بل مندوبة وفی جواز الاکل

ذلك الذبح واما اذا كان عند العمل ما ذكان القصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والذبح ميتة وما بطلته انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازع الناس كما هو معهود ببلدتنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت انتهى * خلاصهٔ عبارت حموى آنست كه وقتى كه اميرى در شهرى داخل شود و مردمان آنجا جانورى را براى او بنام او تعالى ذبح كنند پس آن ذبح بر دو صورت است يكى آنكه پيش از رسيدن او و يا پس از در آمدن او بعد زمانى جانورى را براى مهمانى او ذبح كنند و از گوشته آن سامان و اسباب ضيافت او مهيا نمايند پس آن ذبح بى شبه جايز است بلكه مستحب است و خوردن آن درست است * دوم آنكه در وقت در آمدن او و روبروى او ذبح كنند و درين صورت نيز اگر همان دعوت و ضيافت بخورانيدن گوشت آن جانور بآن امير مقصود دارند پس اين صورت نيز جايز و درست است و اگر در صورت ثانيه صرف تعظيم آن امير از مجرد ذبح او يعنى از خون ريختن او مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبيحه مثل

حرام است * و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
آنرا پیش آن امیر برند و او را نخورانند پس این ذبح برای
ضیافت و دعوت اوست و بلا شبه درست است و اگر
آن امیر را نخورانند بلکه بمردمان حواله کنند تا آنها در میان
خودها بخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم او است و بلا شک
حرام است انتهی * پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
که هرگاه گوشت آن جانورمنذور را خود می خورید و باباء و اولاد
و اقربا و اغنیا و دوستان تقسیم می نمایید و تمام آنرا به فقرا
خاصة تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما مجرد ذبح است
برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است *
و هرگز نذر برای خدا و ایصال ثواب آن بروح آن بزرگ
مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هنودان است
که بزی را بنام بهی بلی جی دهند و آنرا تبرک می پندارند و خود
ناذر و اقرباء و احبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
نیز بامید شفا و برکت می دهند * اگر کسی گوید که ما نذر می کنیم باین نیت
که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان
بخورانیم خواه اغنیا باشند خواه فقراء پس البته ایشان

زا خورانیدن جایز خواهد شد و ما مطلق نذر نمی کنیم و نه برای فقرا
خاصةً تا آنکه بر من واجب آید که بفقراء تصدق کنم * و حاصلش آنکه
ما چنانکه نذر می کنیم همچنان وفا می نمائیم * جوابش بدو طریق است
اول آنکه اگر نذر برای اغنیا خاصةً می کنید یعنی بنام اغنیا نام زد
می نمائید و یا برای اقربای اغنیا و یا برای گروه دیگر از قسم اغنیا مانند
دوستان توانگران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس
شرعاً این نذر صحیح نیست * لما فی القنیة قال ان قدم غائبی
فلله ان اضیف هولاء القوم وهم اغنیاء لا یصح * و هرگاه ثابت
شد که صورت مفروضهٔ شما نذر شرعی نیست و هرآنچه تاویل قول و
فعل خودها می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل
است پس ازین بیان هویدا شد که مقصود شما نذر برای
خدا و ایصال ثوابش بروح بزرگی که به دکان می گوئید هرگز نیست
بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه برین آنکه
خورانیدن خویشان و دوستان بپاس داری عهادات
و برعایت عهابات و بملاحظهٔ رسم مجازات که در حقیقت مبادلت
و مبایعت است هرگز ثواب در آن متصور نیست تا بدیگری
چه رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

مجرد تقرب و تعظیم غیر خدای تعالی قصد کرده اید و این حرام صریح نزد تمامی علماء و کفر صحیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنند یعنی تخصیص بفقراء و یا باقربا یا باغنیاء نمی کنند پس شرعاً مصرف آن نذر فقرا اند و باغنیا و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد

جواب دوم از اصل سوال بعضی جهال مسلمین آنکه گوشت آن جانور را تبرک می پندارید و خوردن و خورانیدن آن موجب ثواب می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام حضرت بو علی قلندر قدس سره نذر و نیاز می کنند بیماران را بامید صحت و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و بلیات و از دیاد قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع حمل و ولادت می خورانند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت پیر پیران اعنی سیدنا و مولانا شیخ عبد القادر محی الدین جیلانی قدس سره را بطور تبرک می خورند و صلحا را می خورانند و بکفار و فجار نمی دهند و تعظیم آن توشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود مولف این رساله ساکنه قریهٔ پهلواری را که قریب ... عظیم آباد

است بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان اول توشهٔ مرقومه را روبروی
خود داشته حضرت پیر مبرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته
استاده مدح و ثنای اوشان بطور خطاب می خواند بعده حاجت
خود را از ان حضرت می طلبد پس تر جماعتی که درانجا حاضر شده باشند
مودب نشسته می خورند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا
آب دهن ایشان دران توشه نافتد و پس خوردهٔ خودها را در جای
که پایمال مردمان نگردد می اندازند حتی که بعضی درویشان
محتاط این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشهٔ مرقومه آب
مضمضهٔ خود را در خندق کندیده می اندازند و علی هذا القیاس
وقت تیاری آن جنب و حایض و نفسا را دست رسانیدن بآن
نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط اشیاء دیگر می نمایند* و علی هذا
المنوال تعظیم اشیاء منذوره برحسب تعظیم بزرگی که نام آن
نذر می کنند بجا می آرند پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که
مقصود ایشان نذر برای آن بزرگ است و هرگز ایصال
ثواب بآن بزرگ منظور نیست* جواب سیوم از اصل تاویل
جهال مذکور این آنست که مولانا عبدالعزیز رح فرموده اند که برای
فهمانیدن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

موقوف

هرگاه شما ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اندر می کنید اگر عوض آن
جانور گوشت بهمان مقدار خریده بفقرا بدهید در ذهن شما آن نذر
ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح
غیر از گوشت خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود الا تقرب
بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک صریح است انتهی *
اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر ند کور ادا نمی شود سببش
آنست که ناذر همان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور
را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل شی منذور و قدرت
بر ادای آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعدهٔ کلیه
شرعیه است متی امکن العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل
چنانچه وضوء و تیمم که با وجود قدرت بر آب هرگز تیمم درست
نیست نه بجهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نموده می شود *
جوابش آنست که تخصیص مال منذور در شرع لغو است و نذر
بآن شی مخصوص هرگز مختص نمی شود لهذا با وجود قدرت بر اصل
شی منذور دادن عوض آن خواه قیمت آن خواه شی دیگر از جنس
شی منذور درست است لما فی الدر المختار و النذر من اعتکاف
او حج او صلوة او غیره غیر معلق لا یختص بزمان و مکان و درهم و

وفقیر فلو نذر ان یتصدق یوم الجمعة بمکة بهذه الدراهم علی فقیر فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق فانه لا یجوز تعجیله قبل وجود الشرط * تلخیص عبارت در مختار آنست که اگر نذری را بزمانی و مکانی و بچیزی خاص و بشخصی مخصوص مقید کند پس آن نذر بآن قیود مختص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن درست است * مثلا اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد بروز جمعه در شهر مکه باین درهم بر این فقیر بعد از ان ناذر خلاف آن کند مثلا بروز پنجشنبه در شهر مدینه بدرهم دیگر بر فقیر اجنبی صدقه دهد پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت مگر نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلا اگر کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا کردن جایز نیست في السراجیة نذر ان یصدق هذه المائة الدراهم یوم کذا علی فقیر کذا فتصدق بمائة اخری قبل مجيء ذلک الیوم علی مسکین آخر جاز و في العالمگیریة رجل قال ان نجوت من هذا الغم الذي انا فیه فعلی ان اتصدق بعشرة دراهم خبزا فتصدق بعین الخبز او بثمنه یجزیه * وایضا فیها لو نذر بهذه

الى راهم فتصدق بغيرها من نذره جازه وفيها ايضا رجل اشترى شاة الاضحية واوجبها بلسانه ثم اشترى اخرى جاز له بيع الاولى * وفي الرسائل الزينية اعلم ان تعيين النذر الى ينار والدرهم والفقراء لغو

اگر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام میتی آن دارم که هر ثوابیکه از ذبح واراقت خون این جانور حاصل شود بروح فلان میت برسد زیراچه مجرد ذبح واراقت خون نیز عبادت است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب نیست بلکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال را بروح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرد ذبح جانوری برای میتی بخشیدن چرا روا نخواهد بود ازانجا که صرف ذبح آن جانور منظور و منذور است و گوشت آن ملحوظ و محظوظ نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن بروح میتی ادا می کنم و گوشت آنرا خود میخورم و بفرزندان و پدران و آشنایان می خورانم مانند گوشت اضحیه * پس ازین لازم نمی آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام * علاوه برین آنکه اضحیه از طرف میت جایز است و معنیش بجز ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن باسم خدای تعالی و ثوابیکه بران مترتب شود بآن مرده داده شود و خوردن گوشت این اضحیه جایز است مضحی را و اولاد و اباء او را المافي السراجية رجل ضحي عن الميت جاز و لا يلزم التصدق بالكل الا اذا كان بامره ٥ و في الحمادية من ذبح عن الميت فهذا على الوجهين اما ان يذبح بامره او بغير امره فعلي الوجه الاول لا يتناول من لحمه وهو المختار لان التضحية تقع للميت و في الوجه الثاني يتناول وهو المختار لان الذبح حصل على ملكه والثواب للميت ٥ خلاصه عبارت حماديه این است که اضحیه کردن از جانب مرده بر دو وجه است اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال من تضحیه از طرف من خواهید کرد پس درین صورت خوردن گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب است زیرا چه اضحیه ملک میت است و از جانب او تضحیه کرده شده است پس برحسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق کردن ضرور است * دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس برین تقدیر مضحی را خوردن گوشت آن و خورانیدن آن اصول

و زوج خود را جایز است زیراچه اضحیه ملک مضحی است پس
او را اختیار است که در ملک خود بهر چه که خواهد تصرف کند انتهی
الترجمة * پس چنانکه تضحیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت
آن صحیح است پس نذر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق
گوشت آن نیز چرا جائز نباشد * جوابش بدو وجه است اول آنکه تصدق
بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیراچه
جان حیوان مملوک آدمی نیست * و از این جا است که کشتن مولی
غلام خود را حرام است اگرچه بسبب شبه قصاص ساقط
می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است * و همین علت است
که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیراء این اقرار
بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح
است زیراچه این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن
او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرفیکه
خواهد در شی مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب
الجنایات است وفعله بنفسه هدر في الدنيا معتبر في الآخرة
حتى يأثم عليه * وايضا فيها في الكتاب الحجر ان العبد مبقى على اصل

الحریة فی حق الدم عملا بالآدمیة حتی لا یصح اقرار المولی علیه بالحدود والقصاص خلاصهٔ عبارت ہدایہ این است کہ فعل شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و ماخوذ است یعنی اگر کسی ذات خود را جراحت کند یا بکشد پس در دنیا مواخذ آن نخواہد شد یعنی بادشاہ او را چیزے سزا نخواہد داد اما در آخرت گنہگار خواہد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم متاع و اسباب است و از این جا است کہ اقرار مولی بر غلام خود بحد و قصاص برای شخصے غیر صحیح نیست زیرا چہ حد و قصاص متعلق بجان غلام است پس این اقرار سوی جان غلام راجع است و جان او مملوک مولی نیست اما اقرار مولی بہ مملوکیت او برای غیر درست است زیرا چہ مملوکیت غلام متعلق ببدن و تن او ست و بدن او مملوک مولی ہست و ہرگاہ جان جانور مملوک آدمی نیست پس جان او را برای غیر جان آفرین دادن درست نیست تا ثواب بران مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن نیز متعذر است ٭ دیگر آنکہ ہرگاہ جان جانور مملوک آدمی نیست پس نذر بہ مجرد ذبح کہ عبارت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد زیراچه مملوک شدن شی منذور شرط صحت نذر است لما فی الرسائل الزینیة ومن شرط النذر ان یکون المنذور مملوکا للناذر یعنے از شرایط نذر آن است که شی منذور مملوک ناذر باشد * ودر مشکوة در جلد ثالث در باب الایمان والنذور مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیس علی ابن آدم نذر فیما لا یملك یعنے لازم نمی گردد بر فرزند آدم نذر در چیزیکه مالک آن نیست * ونیز در باب النذور است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وفاء لنذر فی معصیة ولا فی لا یملك العبد یعنے صحیح نیست وفای نذریکه در معصیت بود ونذریکه در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال که مملوک آدمی است وبدیگری دادن جایز است پس ثواب بران نیز مترتب می تواند شد پس دادن ثواب آن بدیگری نیز صحیح خواهد شد * پس تر دانستنی است که شرایط صحت نذر چند چیز است * اول آنکه شی منذور مملوک ناذر باشد چنانچه از رسایل زینیه ومشکوة منقول شد * دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنے از جنس معصیت واباحت نباشد * سیوم آنکه از قبیل عبادت مقصوده بود یعنے از شرایط عبادت نباشد * چهارم آنکه شی منذور عین واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد * پنجم آنکه از جنس واجب بود یعنی از قبیل مستحب نبود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود یعنی از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر شی منذور مالوک نا ذر نباشد نذر صحیح نخواهد شد * مثلا چیزی که هنوز آنرا نخریده است نذر کند بعده آنرا خرید کند و همچنین نذر کردن بفعلی که گناه باشد مثلا فلان شخص را زدن یا کشتن یا مسکر خوردن و همچنین نذر کردن به نماز ظهر که از جانب خدای تعالی خود واجب است و همچنین نذر کردن به عیادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب است و همچنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست بلکه از شرائط عبادت است و همچنین نذر کردن به نماز جنازه که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لما فی الاشباه والنظایر لا یلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب و کان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات فلو نذر حجة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولو نذر صلوة سنة وعنی الفرایض لا شیء علیه وان عنی مثلها لزمه ویکمل المغرب ولو نذر زیادة المریض لم تلزمه ولو نذر التسبیحات دبر کل صلوة لم تلزمه انتهی جواب دوم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور مملوک

آدمی باشد لیکن درمیان جان جانور و اموال دیگر فرق عظیم
است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب
است که آدمیان بوی منتفع می شوند و ازان رفع حاجات
خود ها می کنند بخلاف جان جانور بدون جثه آن که اصلا قابل انتفاع
آدمی نیست که به کسی داده شود زیراچه دادن صرف جان جانور
به کسی بدون گوشت آن بجز ازین متصور نیست که بنام او یا به
نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل هیچ وجه آدمی را
فایده نمی رسد پس ثواب بران نیز مترتب نخواهد شد
تا بکاری چه داده شود و ازان غیر چه ساخته آید * جواب سوم
آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیراچه
عبادت بر دو قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی
نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیراچه عبادت مالی عبارت
ازان است که مالی را یا انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی
به دیگران بخشیده شود و در صورت اراقت خون این
مفقود است اما در روز اضحی که مجرد ذبح عبادت است پس
بر خلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام نحر و آن چهار
روز است اول روز اضحی و سه روز بعد ازان لما فی العمادیة

فی کتاب الاضحیه واراقة الدم لیست بقربة الا فی مکان وزمان مالزمان فهو
ایام النحر والمکان فهو الحرم و سر ش آن است که روز اضحی یوم ضیافت
خدای تعالی مر مومنین راست و همین سبب است که روزه دران روز
حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت
او تعالی لازم می آید پس حقیقت تضحیه آن است که در روز
اضحی ذات اضحیه را برای خدای تعالی داده می شود اما ازانجا که
آن روز یوم ضیافت کردن او تعالی برای ما نان است
لهذا اسه تعالی آن اضحیه را برای ضیافت مومنین وا پس
می دهد بنابر آن مضحی را می رسد که خود بخورد و اولاد و ابناء
خود را بخوراند و همین علت است که در روز اضحی مستحب
آن است که تا فراغت نماز عید امساک کنند تا بعد فراغت
از نماز اولا تضحیه نمایند بعده چیزی ازان بخورند تا انتظاری به
ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی همین است
و نکته درین باب آن است که تا اول خورش در روز ضیافت
او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که اضحیه است متحقق گردد
چنانچه این معنی در کتب اصول فقه در بحث قضا تنقیحا و توضیحا مرقوم
است و درینجا به سبب خوف اطالت که موجب ملالت است

عبارت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراقت دم
در ایام نحر عبادت است پس هر کس را میسر که جانوری
را با شرایط أضحیه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد
یا مرده به نیت تقرب او تعالی قربانی کند و نیز اختیار است
که خواه با مید ثواب آن برای ذات خود تضحیه کند یا به نیت ایصال
ثواب آن برای دیگری قربانی نماید * و نکته درین باب آن است
که تضحیه صرف اتباع سنت حضرت خلیل الله ابراهیم علیه السلام
است که الله تعالی بذبح کبش امر فرموده بود و آن در ایام أضحیه
واقع شده بود لما فی العالمکیریة فی کتاب الاضحیة و چون تضحیه
بر خلاف قیاس است پس دیگری را بران قیاس
کردن جایز نیست لما فی کتب الاصول النص الذي علی خلاف القیاس
یقتصر علی مورده ولا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی دلیلی از قران
یا حدیث که بر خلاف قیاس وارد شود پس آنرا در محل
او مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست
نیست زیرا چه برای قیاس شرعی علة مشترکه در بیان مقیس و
مقیس علیه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت منصوص
علیه یافته نشد پس البته قیاس ناجایز خواهد شد به جهت

فقدان شرط قیاس و هرگاه مجرد ذبح در غیر ایام نحر عبادت
نیست پس نذر به مجرد ذبح جانور بدون تضحیه جایز نیست زیرا که
منجملۀ شرایط نذر آن است که شی منذور از قسم عبادت باشد
چنانچه مفصلاً از اشباه مذکور شد و نیز در در مختار با لتخصیص و
التصریح منقول است في الدر المختار في كتاب الايمان ولو قال
ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة او علي شاة اذبحها فبرئ لا
يلزمه شيء الا اذا اراد التصدق بلحمها فيلزمه یعنے اگر کسی گوید که
اگر من تندرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی
را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را
بعد ازان صحت یافت آن کس پس اندرین صورت لازم
نمی آید بران کس چیزی مگر در صورتیکه نیت کند صدقه دادن
گوشت آن بز را پس البته نذر مرقوم صحیح خواهد شد و ادای
آن برو واجب خواهد گردید * و نیز در رسالۀ زینیه مرقوم است
قال ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة فصح لا يلزمه ولو قال
علي شاة اذبحها وتصدق بلحمها لزمه یعنے اگر کسی گوید که اگر
صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد گوسپندی
را بعده تندرست شود آن شخص پس درین صورت آن نذر

بر ان کس لازم نمی آید و اگر بہ گوید کہ بر من گوسپندی
واجب است کہ ذبح خواہم کرد اور او گوشت آن را صدقہ
خواہم داد پس اندرین صورت نذر مذکور صحیح خواہد شد
و ادای آن برو واجب خواہد شد * آری نذر با لتضحیہ صحیح است
اما در ایام اضحیہ ذبح کردن او واجب است و در غیر آن
ایام جایز نیست لیکن در صورت نذر بعد ذبح اضحیہ منذورہ
تصدق بتمامی گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و
فروع او را و غنی را خوردن آن جانور جایز نیست لما فی چلپی قال
المصم یتصدق الناذر بان یکون فی ملکہ شاة فیقول للہ علی ان اضحی
بهذه الشاة سواء کان ذلک الموجب غنیا او فقیرا و لو نذر ان یضحی ولم یسم
شیأ یقع علی الشاة ولا یاکل الناذر لان سبیلها التصدق و نیز در فتاوی
عالم گیری در کتاب الاضحیہ مرقوم است وان اوجبت بالنذر
لیس لصاحبها ان یاکل منها شیأ ولا ان یطعم غیره من الاغنیاء سواء
کان الناذر غنیا او فقیرا لان سبیلها التصدق خلاصہ عبارت
عالم گیری این است کہ اگر کسی نذر کند تضحیہ را پس اضحیہ برو
واجب می شود خواہ آن ناذر غنی باشد یا فقیر و خوردن گوشت
آن ناذر را و شخص غنی را جایز نیست زیرا چہ حکم اضحیہ منذورہ

در ایام نحر عبادت است نه در غیر آن* پس در صورتیکه کسی تضحیه گوسپندی معین مملوک خود را نذر کند و یا به نیت تضحیه گوسپندی را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیفتد تا آنکه آن ایام منقضی گردد پس درین هر دو صورت فقهای آن بعد انقضای ایام نحر* بمجرد ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گوسپند مر قوم موجود باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت آن را تصدق نماید زیرا که مجرد ذبح که در ایام نحر عبادت بود به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد پس باصل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد لما فی العالمگیریة و ان کان اوجب شاة بعینها او اشتری شاة لیضحی بها فلم یفعل حتی مضت ایام النحر یتصدق بها حیة ولا یجوز الاکل منها فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق بلحمها و هرگاه ثابت شد که مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بر آن مترتب نخواهد شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این گوسپند را بنام خدای تعالی و برای او سبحانه و به تقرب او

داشتم تا گوشت آنرا بفقرا بدهم و ثوابیکه او تعالی از فضل خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته درست است بانکه ایصال ثواب جمیع عبادات نافله بدنیه و مالیه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن وغیره بدیگری زنده باشد یا مرده و خواه وقت عمل نیت ایصال ثواب آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورتها شرعا جایز است * لما فی البحر الرائق فی باب النیابة فی الحج والاصل فیه ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة وصوما وصدقة وقرءة قران وذکرا وطوافا وحجا وعمرة وغیر ذلك الی قوله فان صام او صلی او تصدق وجعل ثوابه لغیره من الاموات والاحیاء جاز ویصل ثوابها الیهم عند اهل السنة والجماعة وبهذا یعلم انه لافرق بین ان یکون المجعول له میتا او حیا والظاهر انه لا فرق بین ان ینوی به عند الفعل للغیر او یفعله لنفسه ثم بعد ذلك یجعل ثوابه لغیره لاطلاق کلامهم انتهی من البحر * و هم چنین در کتاب هدایه و چلپی وغیره مرقوم است * اگر کسی گوید که در بعضی تفاسیر معتبره متداوله مثل بیضاوی و حسینی وغیره در تفسیر قول او تعالی وما اهل به لغیر الله قید عند الذبح آورده پس بربن تقدیر مفاد

آیه کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
حرام است چنانچه عادت هنود ان است که هرگاه جانوری
را برای بتی می کشند نام آن بت وقت ذبح آن جانور
می خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بان می گویند پس
استدلال از آیه کریمه بر حرمت جانوری که پیش از ذبح او نام
غیر خدا بر وی ذکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونه
صحیح می تواند شد* جوابش بچند وجوه است* وجه اول آنکه از کتب
لغات و تفاسیر مفسرین متقدمین ظاهر شد که اهلال به معنی مطلق
آواز برداشتن است مقید بقیدی نیست وقاعده کلیه اصول فقه است
که نص مطلق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن
و حدیث مطلق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
آن نیز مطلق و عام خواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود مادامیکه
دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافته نشود لما فی التوضیح حکم المطلق
ان یجری علی اطلاقه وفی مسلم الثبوت المطلق حقیقة فی الاطلاق
ولا شیٔ من الحقیقة یترک الا بدلیل صارف فالمطلق لا یترک
اطلاقه الا بدلیل صارف الخ* وآیت مرقومه در قرآن مجید در چهار
موضع وارد است وقید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

باآنکه در حدیث نبوی و در کلام صحابی نیز یافته نه شده * پس
تقیید بلاوجه وجیه است باآنکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح
لغیر الله رواه ابوداؤد نیز مطلق است و موید همین عموم
است یعنی نیت لغیر الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح * پس معلوم
شد که قید مذکور اتفاقی است نه احترازی والا ابطال مفهوم کلام
الله بدون دلیل شرعی لازم می آید * و تقریر آن بدو وجه است اول
آنکه ما اهل مطلق است و تقیید مطلق ابطال صفت اطلاق آنست
و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی لما فی التوضیح قوله لان اعمال
الدلیلین واجب ما امکن و ذلک فی اجراء المطلق علی اطلاقه
والمقید علی تقییده عند الامکان اذلو حمل المطلق علی المقید یلزم
ابطال المطلق لانه یدل علی اجزاء المقید وغیر المقید وفی الحمل علی
التقیید ابطال الامر الثانی * خلاصه آنست که اگر لفظی در قرآن
و یا حدیث مطلق باشد یعنی مقید به چیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواه
بود و بصورتی مخصوص نخواهد بود زیرا چه تقیید خلاف اطلاق است
پس اگر لفظ مطلق بصورتی مقید کرده شود اطلاق آن باطل
می شود آری اگر لفظی دیگر بر تقیید آن لفظ دلالت کند پس البته
بر حسب شرایط آن معمول خواهد شد * دوم آنکه ما اهل عام

است زیرا چه لفظ ما از الفاظ عموم است و تخصیص عام بغیر بحث یقینی جایز نیست لما فی التوضیح حکم العام عندنا ان یوجب الحکم فی الکل لانه عندنا قطعی مما و للخاص فلا یجوز تخصیصه بالخبر الواحد والقیاس انتهی * و هرگاه نص عام قرآنی را به خبر واحد و قیاس شرعی خاص کردن جایز نیست پس بقول بعضی مفسرین که خارج از اصول اربعه شرعیه است چگونه جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تعمیم یافته شود و عجب است از معترضین که در اکثر کتب تفاسیر متقدمه تفسیر آیت مرقومه مطلقا بلا قید عند الذبح آورده بآن تمسک نمی کنند بلکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفسیر که فی الجمله بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت ایشان واقع است بمنزله وحی منزل و یا قول نبی مرسل می انگارند و بران مینا زند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه تعرض بلفظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت موصوفه نموده است و شخصی که مطلق بلا قید مرقوم آورده است بیان مفهوم لفظ و مدلول آن کرده است پس در بیان هردو کلام تخالف و تعارض نیست اما کسیکه توفیق ازلی نصیب

او نیست در پی توفیق نمیرود و در ربطهٔ تعارض افتاده است و پا میزند در پی بمنزل توفیق نمی برد* جواب دوم آنکه مقصود مفسرین مذکورین بیان شان نزول آیت موصوفه است زیراچه عادت مشرکین مخلصین در زمانهٔ سابق بالکه درین زمان هم برین منوال است که هرگاه جانوری را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام آن بت ودیو بران جانور میخوانند اگرچه پیش از ذبح نیز نام آن بت کرده باشند اما آنرا معتبر نمی دارند* چنانچه در تفسیر کبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتهم بذکرها انتهی بخلاف عوام مسلمین که ایشان درمیان کفر و اسلام خلط کرده اند که اولاً موافق رسم کافران و عادت هنودان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد می کنند پس ثانیاً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن غیر باقی میماند و سرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد چنانچه در اضحیه و عقیقه و فدیه حج وغیره ویا برای مهمان باشد یا برای

دعوت و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سورهٔ فاتحه و اخلاص
و درود مقرر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای
پیغمبری و یا برای پیری و بزرگی بالکه برای جنی و یا برای روح
خویشی مانند شیخ سدو و غیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه
چراغان شب برات و امثال آن چنانچه این معنی در میان
خوندکاران و پیرزادکان جاهلان و ملا قرآنیان معمول و مروج
است چنانچه سابق ازین مفصلا مرقوم شده است لیکن دانستنی
است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصص کلام
الهی نمی تواند شد زیرا چه لفظ ما اهل عام است اگر چه محل نزولش
خاص است و قاعده شرعیه است که درباب عموم و خصوص احکام
شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنے قاعده کلیه
باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه
عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
در مادهٔ استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
مورد آن اعتبار ندارد * و خلاصه آنکه خصوص مورد نصوص مخصص

نص عام نخواهد شد لما في جميع كتب اصول الفقه العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب وازانجا است که اکثر آیات الهی و احادیث نبوی در محلهای خاصه و در وقت های مخصوصه وارد شده اند و نیز در شان مکلفان که دران زمان حاضر بودند نازل شده پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی هرگز در حق عموم خلایق نافذ و ساری و تا قیام قیامت باقی و جاری نبودی بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما ازانجا که الفاظ قرآن و حدیث عام است و بمحلی و بشخصی خاص نیست لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین تا بقای نوع انسانی و درباره جمیع اهل بلاد تا فنای دنیای فانی دائم و قائم خواهد ماند او تعالی این دین قویم و شرع مستقیم را با سطوت تام و ثروت تام تا توالی لیالی و ایام جاری و ساری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که مدلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت و اتی الهدایت مطلق رفع صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح پس همان عموم و اطلاق در باب استنباط احکام و استخراج مسایل معتبر و معتمد خواهد بود وازانجاست که حضرت مولانا امام المفسرین فخرالدین رازی در تفسیر کبیر او لا در تفسیر آیت مذکوره نظر بر خصوصیت

نمودہ و محل نزول او کردہ تفسیر بالاخص بہ معنی مجازی او نقل نمودہ و ثانیاً بلحاظ اطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر آوردہ و ہردو را از سلف نقل کردہ اما عموم لفظ را ترجیح دادہ چنانچہ در تفسیر سورۂ بقرہ فرمودہ است قولہ وما اهل به لغير الله قال الاصمعي الاهلال رفع الصوت وكل رافع صوته فهو مهل وهذا معني الاهلال في اللغة ثم قيل للمحرم مهل لرفعه الصوت بالتلبية والذابح مهل لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويرفعون اصواتهم بذكرها فمعني قوله تعالى ما اهل به لغير الله يعني ما ذبح للاصنام وهو قول مجاهد وضحاك وقتادة وقال الربيع ابن انس وابن زيد يعني ما ذكر عليه غير اسم الله تعالى وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب الى غير الله صار مرتدا وذبيحته ذبيحة مرتد انتهى ترجمہ عبارت مرقومہ سابقا مرقوم شدہ است فتذکر اما بعضے از کسانیکہ درمیان عوام بلقب مولوی صاحب مشہور اند و اباً عن جد بعادات عرفیہ و بدعات رسمیہ گرفتار اند و محبت رسوم کفار و مودت عادات فجار در رگ و پوست ایشان جاری و ساری است خصوصا بنذور حضرات اولیاء و نیازہای

سدات علماء عادی و دیگران را ہادی اند و جمیع مراسم کافران و
ہنود ان کہ در میان این ہا مروج است حق می انگارند علی الخصوص
نذر اولیاء را کہ جزو ایمان بلکہ عین دین اسلام می شمارند و بتاویلات
فاسدہ و باستدلالات ضعیفہ و روایات شاذہ آن ہمہ رسوم
کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توہم کردہ صورت
مرقومہ را احلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
و اجماع و قیاس شرعی است و ہم مخالف روایات فقہیہ
و اقوال مجتہدین * اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
متعددہ و احادیث صحیحہ منقول شد فہل من مدکر فلیدکر و مخالف
اجماع پس بجہت قاعدہ اجماعیہ کہ العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب
و مخالف قیاس شرعی پس بسبب آنکہ ہرگاہ جانوری کہ وقت
ذبح او از زبان نام غیر خدا خواندہ شود بالاتفاق حرام است
پس جانوریکہ وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تقرب
او داشتہ شود البتہ بطریق اولی حرام خواہد شد اگرچہ از زبان
نام مبارک او تعالی گفتہ شود زیرا چہ در صورتیکہ لسان و جنان
مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
نہ عبارات زبانی و کلمات دہانی * و روایات فقہیہ از کتب معتمدہ

مکتوب شده است و آینده نیز بفضله تعالی از کتابهای متعدده مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینظر * و ازاینجا است که در کتب فقهیه حرمت ذبیحهٔ که به نیت تقرب الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق و العموم مرقوم است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود * و نیز برابر است که نام خدا گفته شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید عند الذبح بلا دلیل است بلکه تعمیم نصوص شرعیه و اطلاق دلایل سمعیه را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است نعوذ بالله منهم ومن اهوائهم ونلوذ عنهم ومن اغوائهم خدای تعالی هوای نفسانی و اغوای شیطانی را از دل هوا منزل ایشان دور کرده براه راست رحمانی و هدایت ربانی آرد زیرا که تا وقتیکه هوای نفسانی تابع حکم ربانی نگردد هرگز ایمان وایقان میسر نشود * چنانچه در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب والسنه مرقوم است که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و پیرو هر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت * پس اگر
مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی علیه الصلوة و السلام در
وقت معارضهٔ داعیه حق و باعثه هوا پس مراد نفی ایمان کامل
است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت اوست
پس مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هوا تابع شود و نه گفت منتفی
و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقاً ممکن نیست و کمال
نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هوا باشد تابع
حق و منقاد امر باشد کذا في ترجمة الشيخ * اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگرچه
بر حسب لغت و حقیقت مطلق است اما عادت کفار که ایشان در
وقت ذبح نام بتان را میخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او متروک
نگردد زیرا چه قاعده اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادت
ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ متروک خواهد شد
و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
خواهد شد کما في کتب الاصول والحقيقة تترک بدلالة العادة
جوابش بدو وجه است * وجه اول آنکه عادت قوم کفار عرف
عملی است و عرف قولی مقید اطلاق لفظ مطلق می شود نه عرف عملی

لما في العناية في فصل الوكالة بالنكاح من باب الاولياء والاكفاء
العرف على نوعين لفظي نحو الدابة يقيد بالفرس ونحو المال
بالابل وعملي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس
كلبس الجديد يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق اللفظ لان
اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقييد يقابله ومن شرط التقابل اتحاد
المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت که در عبارت کتب
اصول مرقوم است عادت قولی است که مقید اطلاق نصوص می گردد
چنانچه در شروح و حواشی آنها مصرح است * وجه دوم آنکه بطریق
تنزل یعنے بعد تسلیم آنکه عرف عملی مقید لفظ مطلق باشد پس
این تخصیص در باب ایمان جاری است نه در مطلق الفاظ لما في
الاشباه فصل في تعارض العرف مع اللغة صرح الزيلعي ونحوه بان
الايمان مبنية على العرف لا على الحقايق اللغوية * جواب سیوم از شبه
قید عند الذبح آنکه اهلال لغیر الله بر دو نوع است اول آنکه عند
الذبح اهلال کند * دوم آنکه قبل ذبح اهلال کند بعد ازان بهمین
نیت باقی و مستمر ماند تا آنکه به نیت سابقه ذبح کند اگرچه در
ظاهر بر حسب عادت قدیمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد
پس در صورت اولی اهلال در وقت ذبح حقیقة وشرعا موجود است *

و درصورت ثانیه شرعا وحکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال و بموجب قاعده شرعیه که اذا اوجد شیء ولم یطرء علیه ضده یحکم بوجود ذلك الشیء * یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از ان رافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی که بانعدام آن تیقن بناشد * مثالش آنکه کسی وقت خروج از خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا خواهم کرد بعد از ان از نیت سابقه برنگردد و هم منافی آن ازو صدر زده شود و وقت دخول در مسجد معهود تجدیدا نیت نکند ونماز شروع نماید درینصورت نمازش ادا خواهد شد و نیت سابقه کافی ووافی خواهد بود * لما فی الاشباه فی البحث التاسع فی وقت النیة اذا توضا في منزله ليصلي الظهر ثم حضر المسجد و افتتح الصلوة بتلك النية فان لم يشتغل بعمل آخر تكفيه تلك النية المقدمة على الشروع و تبقي الى وقت الشروع حكما اذ لم يبدلها بغيرها كما في الصوم * وايضا فيه في شرائط النية الرابع ان لا ياتي بمناف بين النية و المنوي انتهى پس اگر قید عند الذبح تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسئوله در آیت موصوفه داخل خواهد شد زیرا که اهلال عند الذبح عام است

که حقیقة باشد یا حکما و شرعا و در صورت مرقومه اگرچه حقیقة متحقق نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است نعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله یا تقرب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجا پیدا شد * و خلاصه شبهه آن است که اگر قید تعظیم غیر الله زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحات که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجرد نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت بیع و شراء و هبه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان کس است * جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است * چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه وما ذبح علی النصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما دست تا ذبح باقی می ماند اما

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق
یافته نه شود * چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در
صورت مذکوره خلاف ذکر سابق یافته شده است زیراچه وقت
ذبح از اهلال بنام غیر خدا رجوع کرده اهلال بنام خدای تعالی
کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقة منتفی است حکما
و شرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال بنا شد *
جوابش بدو وجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای
نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تقرب بغیر
خدا تا وقت ذبح باقی و مستمر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا
باقی و مستمر خواهد بود * و این را دو صورت است اول آنکه حقیقة
موجود و باقی باشد باین طور که تجدیداً و استینافاً نیت تقرب به آن
غیر عند الذبح کرده باشد * دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد
باین طور که از نیت سابقه برنگردد و آنرا از دل خود دور نکند
اگرچه وقت ذبح اعادهٔ آن نیت سابقه نه کرده باشد زیراچه در
شرع شریف قاعده مستمره است که وقتی که قصد و نیت امری
یافته شود بعد از ان تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل
خود دور نکند یا امر مخالف و مناقض نیت ماضیه یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعا و حکایت ماضیه را
اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده
می شود * چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزهٔ فردا کرده شود و مناقض
آن یافته نه شود پس شرعا نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت
روزه حکم نموده می شود * و هرگاه این قاعدهٔ شرعیه معلوم شد
پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعا
موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز شرعا باقی ماند و هرگز
منتفی و منعدم نگردید * چنانچه از اشباه و نظایر مفصلا منقول
شد * پس با وجود بقای اهلال نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم
او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب
بجناب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد
زیرا که تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان هر دو شرط
است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود
چنانچه سابقا از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فتذکر *
و سر درین باب آن است که چنانچه تسمیه مطهر ذبیحه است
هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع
مطهر و منجس بخس خواهد شد * چنانچه قاعده شرعیه است که اگر

شی طاهر و شی نجس مخلوط گردد پس غلبه نجس را است * و ظاهر است که هر چیز نجس حرام است زیرا چه انتفاع و استعمال نجس مطلقا حرام است بهر وجه که باشد و اکل اعظم وجوه انتفاع است چنانچه در هدایه در کتاب الاشربه مرقوم است الانتفاع بالنجس حرام ولانه واجب الاجتناب وفي الانتفاع به اقتراب پس این ذبیحه نیز حرام است * جواب دوم آنکه منجمله شرائط حل ذبیحه سه شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچه سابقا از جامع الرموز و در مختار منقول شد * سیوم اخلاص یعنے خالص کردن ذکر او تعالی از غیر لما في الهداية والشرط الذكر الخالص پس اگر یکی ازین سه شروط فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او تعالی گوید اگرچه با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آرد اگرچه با تعظیم او تعالی و یا ذکر او تعالی خلط کند درین هر چهار صورت ذبیحه حرام خواهد شد * پس در صورت مرقومه که قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنانی او گفته باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکه تعظیم غیر در دل باقی باشد اگرچه با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحه حرام

خواهد شد به جهت آنکه درین صورت اگرچه ذکر زبانی بنام غیر وقت ذبح یافته نشد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی است اگرچه بقای حکمی بود پس بیشک ذبیحه حرام است * زیراچه اخلاص دلی به تعظیم او تعالی که شرط حل ذبیحه است درین صورت مفقود است * ونیز قاعده شرعیه است که هرگاه زبان ودل مختلف شوند پس انچه در دل است شرعا معتبر است لمافی الاشباه فی البحث التاسع فی محل النیة اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر مافی القلب چنانچه سابقا نیز مذکور شده است ودلائل آن از کتب فقه وفتاوی بفضله تعالی مذکور خواهد شد فانتظر * وسر درین باب آن است که ذبح یعنی صرف ریختن خون جانوری عبادت محضه است ومخصوص بجی عز وعلا است پس برای غیر خدای تعالی هرگز جایز نیست بلکه حرام محض بلکه کفر است * چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذابح قائل اند کما مر مرارا ویجیء ایضا تکرارا * وقاعدهٔ شریعت است که هر عبادت بهر کیفیتی وکمیتی که در شرع وارد است دران زیادتی ویا کمی کردن از طرف خود جایز نیست * خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف دران درست نیست وهرگاه که ذبح یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز بهر وجهیکه جان آفرین مقرر ساخته است بهمان وجه ادا نمودن
ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود دران نمودن
حرام است * و ذبح در شرع باین طور مامور است که شخصی
عاقل صاحب ملت توحید جانوری را که در شرع حلال است بآله
تیز رگهای که در گردن حیوان است قطع کند در حالیکه از زبان نام
شریف او تعالی بدون ضم چیزی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی
بغیر شرکت احدی در آرد پس اگر ذابح موحد نبود یا آله تیز
برنده نباشد مانند آنکه از عصا جانوری را بشکند حرام خواهد شد *
و هم چنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت با نام او تعالی ذبح
کرده شود و علی هذا القیاس اگر به تعظیم غیر خدا یا با ضم تعظیم
او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد * و سر درین باب
همان است که ذبح در شرع عبادت است پس اگر
بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بجناب او تعالی خواهد بود
و البته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا و یا تعظیم غیر و یا به شرکت
غیر با او تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز
منسوب بحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مطرود و مردود خواهد بود
و بی شک حرام و نجس خواهد گردید * و نکته درین باب آن

است که شریک نمودن احدی را باو تعالی خواه در ذات
خواه در صفات مبغوض ترین افعال است نزد حضرت واحد
احد متوحد تعالی عما یشرکون وتقدس عما یقوله المشرکون وتنزه
عما ینعته الضالون لهذا فرموده است که ان الله لایغفر ان یشرک
به ویغفر مادون ذلک لمن یشاء یعنے خدای تعالی هرگز نیامرزد
شرک را و بیامرزد سوای شرک را برای هرکه بخواهد * و در صحیح
مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله
تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیه معی
غیری ترکته وشرکته وفی روایة فانا منه بری وهو الذی عمله
ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی فرمود که
من بے نیاز ترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد
کاری را که شریک گردانید دران کار با من غیر مرا بگذارم
آن کار را و شرکت او را * و در روایتی آن است که پس
من بیزارم ازان کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد
برای او یعنے آن چیز برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم
آن را زیرا چون به سبب شرک خفی دران پیدا گشت
پس قابلیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد * لهذا آن چیز

مردود درگاه احد و آن شخص رانده بارگاه صمد گشت والعیاذ بالله منه پس هرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت است تعظیم غیر خدا ملحوظ گشت درحقیقت این عبادت برای غیر صادر شد پس بی شبهه خبثی قوی ذروی پیدا شد که بدتر از مردار گشت * زیرا چه مرده بدون تعظیم خدا مقبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا کشته گشته است و از اینجا است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی * و هرگاه اخلاص در عبادت شرط است پس لحاظ غیر در عبادت گنجایش ندارد چنانچه او تعالی فرمود * وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء حکم کرده نه شدند مگر آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بیزار اند از جمیع ادیان دیگر * و چون قصد و لحاظ غیر دران دخل یافت هرگز اخلاص متحقق نه شد پس همانا که از درجهٔ مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب است که در حدیث صحیح وارد است که ریا یعنے عبادت فعلی برای معاینه کنانیدن غیر و هم چنین سمعه یعنے عبادت قولی برای شنوانیدن دیگری قسمی از شرک است چنانچه در مشکوة

شریف است که الریاء الشرک و این جماعه را اسمه بار فرمودند و وجهش همان است که هرگاه در عبادت عملی یا قولی ملاحظه غیره قصد آن مداخلت یافت بوی شرک پیدا کرد و بدرجهٔ قبول عروج نیافت بالکه در رده کرد و طرد بیفتاد پس ذبح جانوری با ذکر زبانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابهت با نماز باریا دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود وغیره برای خدا می کنند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدا می نمایند اما در دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بغیر او مقصود می دارند

و سر درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف که در ابتدای مشکوة وارد است انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرء ما نوی یعنی بجز ازین نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت است دیگر از ین نیست که برای هر مرد چیزی است که نیت آن کرده باشد * و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدرستیکه الله تعالی نظر نمی فرماید بسوی صورتهای شما و اموال شما و لیکن نظر می فرماید بسوی دلهای شما و اعمال شما * پس ظاهر شد که تسمیهٔ خدا از زبان

بانیت تعظیم غیر در جنان آعمال شرعا معتبر نیست بلکه معتبر همان
است که در روان است و نیز قاعدهٔ شرعیه که اذا اختلف
القلب واللسان فالمعتبر ما في القلب على ما مر من الاشباه *
و هرگاه جانور مرقوم بسبب نیت تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او
محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است و از نجا است که
او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالى انما المشركون
نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است
علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا را در وقت ذبح جانوری
بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک
زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت
ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد
و باعث آن شرک نهانی است * اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول
قید مذکور را یعنی لفظ عند الذبح هر دو صورت مرقومه را یعنی ذکر
حقیقی و حکمی را جمع درمیان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا چه
صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی جوابش
اولاً آنکه مفسریکه قید مرقوم را در تفسیر خود ها آورده اند شافعی
المذهب اند و نزد شان جمع بين الحقيقت والمجاز درست است

کما فی کتب الاصول پس این اعتراض بر حنفیان متوجه نمی شود
زیرا چه ایشان قید نمی دهند بلکه تجویز هم نمی کنند و ازانجا که اکثر
اهل تفاسیر معتقد مین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً
تفاسیریکه درین دیار مروج است اکثر ازان تالیف ایشان
است چنانچه بیضاوی و جلالین و کشاف وغیره پس اگر کسی
از حنفیان متاخرین بجهت تبعیت شان در هر امری هم چنان
عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده چه عجب چنانچه صاحب
تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیاً آنکه
درین جا جمع بین الحقیقه والمجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیراچه
مراد از مذکور عندالذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است
هردو صورت را و عموم مجاز نزد حنفیان جایز است کما فی کتب
الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و درین جا کدام
قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل
همین قرینه قویه کافی است که معترض ازان غفلت نموده است *
وثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعیه است و اصطلاحات شرعی اگرچه
به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز
نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلحاظ قید عند الذبح آنست که تو سلمناکه قید عند الذبح اتفاقی
نباشد بلکه احترازی بود پس فائدهٔ اش این تواند بود که
حرمت آن جانور بر تقدیری است که اهلال در وقت ذبح
موجود و باقی باشد یعنی اگر قبل از ذبح از اهلال سابق درگذرد
و از ان نیت باز گردد و خالصته لله ذبح کند حلال خواهد شد
یا آنکه جانور منذور مرقوم را پیش از ذبح او بنزد شدو یا بکسی
بدهد تا البته اهلال متقدم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی نخواهد بود
پس قید مذکور احتراز از ین صورتها باشد * پس می گویم که با وجود
این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد *
جواب پنجم آنکه از انجا که آیت موصوفه ظاهرا شامل است
تملیک را که برای غیر الله نموده شود یعنی جانوری که آواز
برداشته شود بر او نام غیر خدا بقصد تملیک او برای آن غیر
پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه
بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تملیک او برای آن در شرع
درست است پس ممکن است که مفسرین مقیدین غرض
از قید مذکور اخراج صورت تملیک را قصد کرده باشند و حاصلش
آنکه جانوری که بنام غیر خدا ممتاز کرده شود وقتی حرام است که

مقصود ناذر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این
جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورتهای
تابیک که این مقصود در آنها مفقود است * پس با وجود احتمال
مرقوم تمسک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون
لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس محتمل است که مراد
مفسرین مذکورین از تقیید مرقوم تخصیص لفظ ما بحیوان
بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره
باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است
پس از این قدر دانستنی است که از جوابهای مرقومه کسی
گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و مولف این رساله
آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف
روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بالا مزید علیه
صرف بلحاظ ارخای عنان و توسیع میدان جولان و بملاحظه
توفیر الزامات و تکثیر افادات این احتمالات عقلیه و تقریرات
دقیقه به معرض بیان و بمشهد بیان آورده و در حقیقت جواب
حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا
عبد العزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزیز بآن اشاره فرموده اند

شعر * فان القول ما قالت حذام * وان کثر التجمم فی الکلام و این قابل البضاعة و کثیر الشناعة اگرچه درین باب بسیار دست و پا زده و حکم مذکور را به منصهٔ بیان جلوه عیان داده و هر دعوی را بوجوه شتی اثبات نموده و بدلایل قطعیه و براهین یقینیه بپایهٔ ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و شرف سبق مر جناب عالی قباب راست قدس الله سره العزیز

فلو قبل مبکاها بکیت صبابة * بسعدی شفیت النفس قبل التندم
و لکن بکت قبلی فهیج لی * البکا بکاها فقلت الفضل للمتقدم

و اگر کسی را شبهه خطور کند که در صورتیکه معنی ما اهل به لغیر الله مانودی علیه اسم غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز معتبر نباشد و لفظ ما که در آیه کریمه واقع است شیء عام است یعنی خواه من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات یا از جنس دیگر مانند زر و سیم و غیره پس اگر مراد ازو بالخصوص جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم او وجه تفسیر کلمهٔ ما بلفظ جانور چیست * جوابش آنکه از تقریرات سابقه و تحریرات لاحقه که در اثبات معنی آیه کریمه از کتب لغات

وتفاسیر مبین گردید و نیز از تحریرات ماضیه که در سوالات
وجوابات مرقوم شد ظاہر و ہویدا و باہر و پیدا گشت که حاصل
معنی آیهٔ شریفه نذر لغیر الله است و نذر لغیر الله بہر چیز که باشد
وبرای ہر که بود مطلقاً حرام است و مورد آن نیز عام است
پس اگر شئی مطلق از ہر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات
مباحه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت
مجیده محرره اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بقرینه
میته و خنزیر و موقوذه منخنقه و ما اکله السبع و ما ذبح علی النصب
وغیره تخصیص لفظ ما بحیوان کرده شود بعید نیست و نیز برعایت
شیوع عادت مردمان که اہلال بر جانوران می کنند نه بر اموال
دیگر چنانچه فاتحهٔ رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند نه بر جنس ملبوسات
ونه بر صنف دراہم و دنانیر و فلوس وغیره اگر خاص جانور مراد داشته
شود عجب نبود * اما از انجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده
داشته باشد بلا قرینهٔ قطعیه قرآنیه و بغیر دلالت حدیث صحیح
مجمع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتمله و بدون ورود اجماع
مفسرین معتمدین ترجیح احدی از مدلولات متعدده ہرگز جایز
نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان

کرد باکه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست و ممکن
است والله اعلم بمراده * و از این جا است که مفسرین محققین
در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده
می دارد محتملات عقلیه متنوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از انها
را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا چه در مشکوة شریف در
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
فی القران برأیه فلیتبوأ مقعده من النار کسیکه به گوید در تفسیر قرآن
برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد
پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ
وفي رواية من قال في القران بغير علم فليتبوء مقعده من النار
و نیز در کتاب و باب مرقوم است قال رسول الله
صلي الله عليه و سلم من قال فی القران برأيه فاصاب فقد
اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در ان از پیش
خود پس صواب کند و دریابد حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی
اگرچه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق
او خطا کرد حکم خطا دارد * و شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در
شرح این حدیث گفته که اگر تفسیر آیتی کند و جزم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جز به نقل از ائمهٔ اهل تفسیر که بر سند
سند آن بحضرت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق
احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط
موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهی
اگر کسی گوید که در صورتیکه احدی جانوری را بنام غیر
خدای تعالی نام زد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را باین لفظ که این
چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای
فلان پیر نذر کردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال این ها
اما در دل خود مراد و مقصود ازین کلام آن دارد که نذر برای
خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خورانیدن
آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد* پس این نذر
صحیح و خوردن آن چیز و محاصل آن زمین جایز است یا نه*
اگر جایز است پس کسیکه بنام اولیاء نذر و نیاز می کند همین
مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی
که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود* حال آنکه علماء
متقدمین و فضلاء متاخرین قرناً بعد قرن باستحلال آنها فتوی
داده اند و خود از آنها انتفاع گرفته و بدیگران رسانیده اند

وکسی از علمای پیشینان و فقهای گذشتگان بر این اعتراض نکرده
واحدی ازان اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تمامی مسلمین
بر جواز و حل آن منعقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن * و نیز ارشاد
نموده اند که لا تجتمع امتی علی ضلالة * و امثال آنها پس انکار
اجماع مرقوم بسوی انکار این همه احادیث رجوع می کند
والعیاذ بالله منه * جوابش موقوف بر تمهید مقدمه ایست و آن
این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
عوام نذر لغیر الله می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام
را متبدل بحلال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
شائع و ضائع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
این قدر نمی فهمد که این تاویل رکیک و عذر لنگ بهیچ وجه
ناذر را و هم ماول را فائده نمی بخشد زیرا چه بیچاره عوام کالانعام اند
این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سلیم
شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نیز می رانند * زیرا چه
کسی که در دل خود نذر خدای تعالی منظور دارد و تقرب
بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و کدام

حاجت روداده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را
در صورت حرام و کفر و شرک انداز د آیا آن کس قدرت
نمی یابد که انچه در دل دارد بر زبان نیز آرد * پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جهال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است نعوذ بالله
من شرور اقوالهم ومن سیئات اعمالهم في الفصول العمادية في
فصل ما يوجب الكفر وما لا يوجبه اعلم انه اذا كان في
المسئلة وجوه توجب الكفر ووجه واحد يمنع التكفير فعلى المفتي
ان يميل الى الوجه الذي يمنع الكفر تحسينا للظن بالمسلم ثم
ان كانت نية القائل ذلك فهو مسلم وان كانت نيته هو الوجه الذي
يوجب الكفر فلا ينفعه حمل المفتي كلامه على الوجه الذي لا يوجب
الكفر * ويومر بالتوبة والرجوع عن ذلك وبتجديد النكاح بعد
الاسلام * ثم ان اتى بكلمة الشهادة على وجه العادة لم ينفعه ما لم
يرجع عما قال لانه بالاتيان بكلمة الشهادة على وجه العادة لا يرتفع الكفر
یعنے بدان که وقتی که در صورتی چند وجوه یافته شود که هر یکی
از آنها موجب کفر باشد گر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
تقدیر واجب است بر مفتی که بمرد مسلم گمان نیک برد

به کفر او حکم نکند بلکه بر حسب وجهی که کفر را منع کند فتوی دهد پس تر داشتنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان وجه مکفر بود پس حمل مفتی کلام او را بر وجه غیر کافر هیچ فایده نمی بخشد بلکه فتوی مفتی رایگان است زیرا چه در نفس الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بتوبه و استغفار و رجوع از آن قول و عمل و به تجدید اسلام و به تزویج ثانی با زوجهٔ خود پس تر یاد داشتنی است که اگر شخص مرقوم کلمهٔ شهادت را بر سبیل عادت سابقهٔ خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بلکه ضرور است که او اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سر نو ایمان آرد و تجدید کلمهٔ توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمهٔ شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرتفع نمی شود مادامی که قول کفر را ترک نه کند و از آن رجوع نه نماید و تا وقتیکه کفر او مرفوع نه شود هرگز مسلمان نخواهد شد. زیرا چه کفر و اسلام

بایکدیگر ضد اند و دو ضد در یک جا جمع نمی شوند انتهی * پس
بعد تمهید مقدمهٔ مذکوره بدانکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج
است بر دو نوع است * اول آنکه آن غیر را بصورت
منادی نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیر دستگیر
این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرمائید
اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد * دوم آنکه
بدون ندا باینوجه که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
بز را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال
آن بهر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورتها در معنی
نذر لغیر الله محکم است اصلا احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
زیرا چه حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت
خلاف ظاهر هرگز معتبر و مقبول نخواهد شد * و تاویل مرقوم در
سوال اصلا گنجایش ندارد زیرا چه قاعدهٔ اصول است که در
هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
محمول خواهد شد تا وقتیکه قرینه قویه بر خلاف آن یافته نشود *
و نیز بجهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

او هرگز مسموع و معتمد نخواهد شد زیرا چه قاعدهٔ اصول ست که هر کلامی که در مرادی صریح باشد حکم او لازم خواهد شد و محتاج سوی نیت و اراده نه خواهد شد * خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای نذر باشد محتاج بسوی نیت نه خواهد شد لما فی الچلپی حاشیة شرح الوقایة قوله ثم ان لم ینو شیأ الخ اقول وجه کونه نذرا ان اللفظ موضوع له ودلالة اللفظ لا یحتاج الی النیة لانه حقیقة کلامه و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هرچه در نظر دیده و در ظاهر شنیده شود برحسب آن اجرای احکام دنیاوی نموده خواهد شد * و نیز بملاحظهٔ آنکه الفاظ ناذر مبنی بر عرف است یعنے عبارت ناذر بر معنی عرفی محمول است و عبارت مرقومه در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در معنی نذر لغیر الله معروف و مستعمل است چنانچه در اشباه در قاعدهٔ سادسه العادة محکمة مرقوم است * ومنها الفاظ الواقفین تبتنی علی عرفهم وکذا لفظ الناذر والموصی والحالف * پس بر تقدیریکه عبارت مرقومه از کسی صادر گردد و قرینهٔ قویه برخلاف ظاهر کلام او یافته نه شود بلا تامل بحرمت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح کند حکم بحل آن نموده خواهد شد گر وقتیکه قرینهٔ قطعیه بر خلاف آن یافته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی جانوری را پیش قبری یا بتی وامثال آن برده و تعظیم آنها کرده واهتمام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند اگرچه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک و بلا تامل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا چه این همه افعال ظاهری قرینهٔ یقینیه و دلالت قویه بر ذبح لغیر الله دارد هیچ تاویل را دران دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل آن از کتب متعدده بفضله تعالی مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینتظر و بالفرض والتقدیر اگر فی الواقع ناذر مرقوم معنی حقیقی کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد دارد یعنی الفاظ نذر لغیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از ان تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر صرف ایصال ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس دیانةً فیما بینه و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

خدای تعالی که واقف باطن ونهان و ظاهر و عیان است
نذر صحیح است و منذور حلال اما قضاءً یعنی در احکام
دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بحرمت شئ منذور
مذکور حکم کرده* خواهد شد و هرکسی که بر صورت مرقومه
مطلع خواهد شد در حق او حرام است اما فی الاشباه فی المبحث
التاسع فی محل النیة لو قصد بلفظ غیر معناه الشرعی وانما قصد
معنی آخر کلفظ الطلاق واراد به الطلاق من وثاق لم یقبل قضاء ویدین
یعنی اگر کسی کلامی بگوید و معنی شرعی آن اراده نکند بلکه
معنی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجهٔ خود را
بگوید که تو طالق هستی و ظاهر کند که مراد من معنی شرعی
آن که رها کرده شده از نکاح است نبود بلکه رها کرده از قید و
زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد
کرد بلکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت
خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و
همچنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف
اطالت که مفضی سوی ملالت است عبارتهای آنرا درینجا
نقل کرده نشد اما دانستنی است که بدین تقدیر احکام

نذر الله جاری خواهد شد یعنی مصرف آن فقراء و مساکین
و امثال آنها خواهند بود و ناذر را و اولاد و آباء او را و اغنیا را
خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و در این
رساله نیز مذکور است و خلاصهٔ تقریر این مقام و تحریر این
مرام آن است که در صورتی که کسی از زبان خود نذر
لغیر الله کند پس برحسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمان را
واجب است که آن چیز را حرام دانند و هرگز او را نخورند
مگر وقتی که نذر برای خدا به تقرب او تعالی بالیقین ظاهر و آشکارا
شود و هرگاه نذر الله متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تناول
آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
اغنیا جایز نیست اگر کسی گوید که تسلیم کردم که آیت
کریمه ما اهل به لغیر الله شامل است جانوری را که بنام غیر خدا
نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیهٔ
شریفه مقتضی حرمت صورت مرقومه است اما در جزو
هشتم در رکوع اول در سورهٔ انعام موجود است ما لکم ان لا تاکلوا
مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم
الیه یعنی نیست مر شما را آنکه نه خورید از آنچه یاد کرده شود

نام خدای تعالی بر او و بدرستیکه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان
فرمود برای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما مگر وقتیکه
مضطر شوید یعنے ناچار شوید به خوردن آن انتهی پس آیت مذکوره
شامل است صورت مرقومه را و مقتضی حل آن است پس
این آیت که متاخر است چرا ناسخ آن نباشد و اگر
بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین
دو آیت مقدم است پس در صورت مرقومه تعارض آیتین
ثابت خواهد شد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع
باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنے اذا تعارضا تساقطا
والاصل الاباحة یعنے وقتی که دو آیت متعارض شوند و یکی را
بر دیگری ترجیح نباشد پس هر دو از درجهٔ اعتبار و احتجاج
ساقط می شوند بعد ازان رجوع کرده می شود باصل هر شئی که
اباحت است * جوابش بر چند وجه است اول آنکه می پرسم
که آیت ثانیه عام است جمیع جانوریرا که بر او نام خدا ذکر کرده
شود بهر نهجیکه باشد یا خاص است بصوریکه در شرع معهود
و معین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید
که جانوری که بر و نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

سنگ کشته شود یا برای بتی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده
شود حلال باشد و حالانکه حرمت این صورتها منصوص قرآنی است چنانچه
در آیت مرقومه والمنخنقة والموقوذة والنطیحة والمتردیة وما
ذبح علی النصب الخ بالتفصیل مرقوم شد * پس معلوم شد
که آیت مرقومه خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود
و ذبح کرده شود بشرایطیکه در شرع شریف مقرر و معین است
و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده
شود و اگر برای تعظیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام
است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته
باشد لما مر سابقا و آنفا بما لا مزید علیه لیکن
درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب تکراراً مرقوم
می گردد فی جامع الرموز فلو سمی علی ذبیحة و ذبح لغیره تعالی لم یحل
وانما قلنا لله تعالی لانه لو سمی و ذبح لغیره تعالی لا یحل لانه ذبح
تعظیما له لا لله تعالی * وفی الدر المختار ولو سمی ولم تحضره النیة
صح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ابتداء الفعل او نوی بها امرا
آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام
نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد کما هو الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که درمیان هر دو آیت تعارض واقع است پس دانستنی است که قاعدهٔ کلیه اصول فقه است که هرگاه دریک صورت دلیل محرم و دلیل مبیح هر دو جمع شوند و تاریخ آن ها معلوم نباشد که کدام مقدم است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبود پس عمل به محرم کرده خواهد شد لما فی الاشباه والنظایر اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام حل یث اورده جماعة ما اجتمع الحلال والحرام الاغلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دلیلان احدهما یقتضی التحریم والآخر الاباحة قدم التحریم وهکذا فی کتب الاصول تر کناه مخافة الاملال و معترض که جمهام اذا تعارضا تساقطا ویحکم بالاصل الذی هو الاباحة را قاعده کلیه نام نهاده است منشای آن سوء فهمی ولا علمی او است بانکه قاعدهٔ کلیه اذا تعارض المبیح والمحرم یعمل بالمحرم مخصص قاعدهٔ مذکوره است جواب سیوم آنکه در صورت تعارض دو آیت قاعدهٔ اصولیه بر این نوع است که وقتی که درمیان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بحدیث رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی ثابت نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود * و اگر از قول اصحاب نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده می شود * پس اگر از قیاس نیز غلبهٔ یکی بر دیگری ظاهر نه شود پس آن وقت باصل آن شی که دران تعارض واقع شده است حکم کرده می شود بر اینکه است که اصل آن شی حل بود یا حرمت اما انچه معترض گفته که وقت تعارض آیتین مطلقا باباحت حکم کرده می شود پس این غلط محض و افترای بحت است لما فی کتب الاصول حکم التعارض بین الآیتین المصیر الی السنة وبین السنتین المصیر الی قول الصحابة وبین قولی الصحابة الی القیاس وبین القیاسین الی تقریر الاصول و در صورت مرقومه اگر تعارض آیتین مرقومتین فرض کرده شود پس برحسب قاعدهٔ مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود چنانچه حدیثی در ابراهیم شاهی از سنن ابی داود منقول است قوله علیه السلام لاعقر فی الاسلام ای عند القبور وایضا فیها ان النبی علیه السلام نهی عن ذبائح الجن * چنانچه آینده بفضله تعالی مذکور خواهد شد * و در دستور القضاة از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبي صلى الله عليه وسلم حرم الله تعالى
ما ذبح امتي على الاصنام والاوثان والاوزار والآثار والبحار
والانهار والبيوت والعيون والاودية فالذابح مشرك والذبوحة ميتة
پس این احادیث وامثال آن مرجح آیت اولی است
و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومتین از حدیث
مرتفع نه شود پس بر طبق قاعدهٔ مذکوره ضرور است که بسوی
قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
سابقا از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لوان
مسلماً ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب الى غيرالله صار مرتدا
وذبيحته ذبيحة مرتد و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین
مزبورتین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعدهٔ
مرقومه لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده
شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام
غیر خدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگرچه در دل
تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس
جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگرچه از زبان نام خدای تعالی بخواند
بجهت شرکت در صفات حرمت که تعظیم غیر خدا است در وقت
ذبح جانور کما عرفت و ستعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت
اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگرچه
در آیت ثانیه برحسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
آیت مرقومه مخصص آن است یعنی جمله وقد فصل لکم ما حرم
علیکم الخ صورت متنازع فیها را از آیت ثانیه مذکوره خارج
می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جمله فصل لکم ما حرم علیکم
است چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی
انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله
الی آخر الآیة و هرگاه آیت کریمه اعنی ما لکم ان لا تاکلوا
صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الآیتین نیز
ثابت نشد پس بوجه من الوجوه حل جانور منذور مذکور ثابت
نگردید * اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سورهٔ
انعام موجود است کلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مومنین
شامل است صورت مرقومه را پس صراحةً حکم به خوردن
جانوریکه نام خدای تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بنابه

در صورت باز ماندن از خوردن آن تهدیدی است سخت
چنانچه کلمهٔ ان کنتم بآیاته مؤمنین ناطق بآن است جوابش
آن است که صورت مرقومه از آیت مزبوره مخصوص و منسوخ
است از آیتهای دیگر یعنی آیتهای سورهٔ بقره انما حرم علیکم
المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله الآیة وآیتهای سورهٔ مایده
اعني حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به الی
قوله وما ذبح علي النصب الخ زیرا که آیت مرقومه مندرجه سوال
یعنی کلوا مما ذکر اسم الله علیه در سورهٔ انعام است و این سوره در
مکهٔ معظمه قبل از هجرت نازل شده است و سورهٔ بقره در اول
قدوم مدینهٔ منوره بعد از هجرت نزول یافته است و هم چنین
سورهٔ مایده آخر سورههای قرآن است در باب نزول ونیز آیات
سورهٔ انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحي الي محرما الی قوله الا ان یکون میتة
او دما مسفوحا او لحم خنزیر او فسقا اهل لغیر الله به بعد چند رکوع
است از آیت مذکوره یعنی کلوا مما ذکر اسم الله علیه الخ پس
این همه سه آیات ناسخ است مر آیت مرقومهٔ
سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است
من شاء فلیطالع ثمه وجواب دوم وسیوم وچهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظهٔ آیت شریفه مالکم ان لا تاکلوا
الخ است مرقوم گردیده در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ
آیت کریمه ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه است جاری می تواند شد
بادنی تغییر اما بخوف تطویل واملال فروگذاشته بر ذهن سلیم
وطبع مستقیم حواله نموده شد * پس تنبیه بدانکه اگر این همه
تقریرات مذکوره وجوابات مزبوره در خاطر کسی جا نه کند و
به جهل مرکب خود واماند وبر جهالت وغوایت وشرارت و
عناد خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
می آرم که کسی را جای چون وچرا نباشد وتاویل وتغییر
دران گنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسرحد الحاد وکفر رساند
نعوذ بالله من ذلک و آن این است که صورت مرقومه نذر
برای میت است وجمیع نذر برای غیر خدا بالاجماع باطل وحرام
است پس بلا شبهه نذر مرقوم باطل وحرام است
لما فی البحر الرایق فی فصل النذر من کتاب الصوم واما النذر الذی
ینذره اکثر العوام کان یکون لانسان غایب او مریض او له حاجة
ضروریة فیاتی بعض قبور الصلحاء فیجعل ستره علی راسه ویقول
یا سیدی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلك من الذهب كذا ومن الفضة كذا ومن الطعام كذا ومن الماء كذا ومن الشمع كذا ومن الزيت كذا فهذا النذر باطل بالاجماع لوجوه * منها انه نذر لمخلوق والنذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنذور له ميت والميت لا يملك ومنها ان ظن ان الميت يتصرف في الامر دون الله واعتقد ذلك كفر الى قوله للاجماع على حرمة النذر للمخلوق ولا ينعقد ولا تشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا يجوز لخادم الشيخ اخذه ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا وله عيال فقراء عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فاذا علمت هذا فما يوخذ من الدراهم والشمع والزيت وغيرها وينقل الى ضرائح الاولياء تقربا اليهم فهو حرام باجماع المسلمين مالم يقصدوا بصرفها الفقراء الاحياء قولا واحدا انتهى * خلاصهٔ ترجمه آن که نذری که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار شود و یا حاجتی پیش آید پس نزد قبر بعضے از بزرگان می آید و پردهٔ قبر را بر سر خود نهاده و با دب ایستاده می گوید که یا حضرت اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان حاجت من بر آید پس برای شما این قدر زر یا نقره یا

سشیرینی وغیره ادا کنم پس این چنین نذر باطل است
بالاجماع یعنی بدون خلاف احدی از علماء بچند وجوه * اول آنکه نذر
برای مخلوق جایز نیست زیراچه نذر عبادت است و عبادت
خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر * دوم
آنکه آن شی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک
چیزی نمی شود * سیوم آنکه ناذر اعتقاد می کند که آن بزرگ
قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است *
و اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شی منذور
حرام است * وخادمان مقبره آن بزرگ را گرفتن آن
چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوجه من الوجوه تصرف
در ان شی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر مگر درصورتیکه
کسی محتاج و عاجز بود و از گرسنگی خوف هلاکت دارد
پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لغیر الله
معلوم شد پس چیزهائیکه پیش قبر را و لیاء می برند و
از آن چیزها تقرب بدرگاه ایشان می جویند حرام است

باجماع مسلمین گر در صورتیکه محتاجان را دادن مقصود باشد و ایصال ثواب آنها بروح آن اولیاء منظور بود نه تقرب و خوشامدی حضرات ایشان پس البته درست است

وایضا فی الفتاوی العالمکیریة فی آخر باب الاعتکاف والنذر الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصلحاء ویرفع ستره قائلا یا سیدی اذا قضیت حاجتی فلک منی من الذهب کذا مثلا باطل اجماعا الی قوله واذا عرفت هذا فمایوخذ من الدراهم ونحوها وینقل الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع مالم یقصدوا بصرفها الفقراء الاحیاء قولا واحدا وقد ابتلی الناس بذلک انتهی

وایضا فی الدر المختار فی آخر کتاب الصوم اعلم ان النذر الذی یقع للاموات من اکثر العوام وما یوخذ من الدراهم والشمع ونحوها الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فهو بالاجماع باطل وحرام مالم یقصد واصرفها لفقراء الانام وقد ابتلی الناس بتلک ولا سیما فی هذه الاعصار و وفی شرح المتفق البقر الذی ینذره الکافرون باسم الآباء والاجداد حرام لان فیه حرمتین احدهما انه ملک الناذر ولا یجوز للمومن ان یتصرف فی ملک الغیر و یاکل لان حق الغیر حرام · والثانی ان ما یطعم الکافرون باسم

الابآء فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان ياكل منه وكذا البقر لانه منذور باسم الميت وكذا البقر الذي ينذره الناس بارواح المشايخ لانه منذور باسم الميت انتهى * خلاصهٔ عبارت شرح متفق آنکه گاوی که کافران بنام پدران خود ها نذر می کنند حرام است زیرا چه دران گاو از دو وجه حرمت است * اول آنکه گاو مذکور ملک ناذر است وتصرف در ملک غیر حرام است * دوم آنکه بنام مردگان منذور است ومنذور برای غیر خدا حرام است وهم چنین گاوی که بارواح اولیاء نذر می کنند حرام است زیرا چه منذور بنام مرده است انتهی * اگر کسی گوید که عقیقه در شرع ثابت است وجز این نیست که بنظر استبشار بولادت مولودی گوسپندی را ذبح می کنند پس هم چنین وقت قدوم امیری ومانند او جانوری را ذبح کردن چرا جایز نباشد چنانچه در شمایل ترمذی مرقوم است که ابو الهیثم انصاری وقت قدوم آن حضرت ﷺ بزی را ذبح کرده بود * جوابش آن است که فرق است درمیان استبشار وتعظیم پس اگر ضیافت قادم واظهار بشارت قدوم او مقصود باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر ویا در هنگام

در آمدن بزرگی در خانهٔ کسی گوسپندی را ذبح کنند و اطعام آن شخص از گوشت آن گوسپند معه تخصیص بشارت و سرور بقدوم آن کس مقصود دارند و همین محل حدیث ابوالهیثم انصاری است که وقت قدوم آن حضرت ﷺ بزی را ذبح کرد و گوشت او را بآن حضرت و اصحاب خورانید * اما اگر تعظیم قادم و تقرب باو از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی از ذبح کردن بزی صرف ریختن خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظور بود نه گوشت آن جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بود نه اطعام و ضیافت او پس بی شک حرام است و همین است محل جمیع صورتهائیکه در کتب فقه و فتاوی مرقوم است یعنی ذبح لقدوم امیر و نحوه النح * پس فارق درمیان حلال و حرام آن است که اگر تعظیم مذبوح له و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطر او از مجرد اراقت خون او یعنی اظهار تعظیم شخصی به کشتن جانوری مقصود باشد و گوشت آن مذبوح و ضیافت مذبوح له مطلوب نبود حرام است * و اگر اطعام و ضیافت آن کس از گوشت آن ذبیحه منظور بود و تعظیم آن شخص بخورانیدن گوشت ذبیحهٔ مرقومه مرکوز باشد اما تعظیم آن کس

بر ریختن خون او غرض بناشد حلال است و اگر در ضمن ضیافت آن کس اظهار خوشی خود و ابراز خوشنودی او نیز مراد باشد هیچ ضرر و نقصان ندارد چنانچه سابقاً مشروحاً مذکور شد * و خلاصه آن که از ذبح کردن جانوری برای شخصی صرف کشتن او و ریختن خون او بامیین تقدر غرض اصلی بود و گرفتن گوشت آن جانور مقصود نبود بلکه گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خورانیدن و یا آنرا بدریا انداختن و یا آن را به سگان و ددان دادن هر همه نزد مالک آن جانور یکسان باشد و از ملاحظه آن کس صرف تعظیم او و خوشنودی او و تقرب باو و خوشامد او مقصود مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا بدیگری امر فرماید و خواه آن کس مذبوح له زنده باشد یا مرده و خواه روح طیب بود یا روح خبیث و خواه انسان باشد یا جن و دیو و شیطان و بت و درخت و تالاب و امثال آنها باشد و خواه قبر صادق بود یا قبر کاذب مانند علم و جهنده و پنجه و شده و گهواره و مانند آنها * پس این همه صورتها بالاتفاق حرام است و در کفر فاعل اختلاف است اما جمهور علما و اکثر فضلا

به کفر او قائل اند * و اگر از ذبح جانوري براي شخص صرف کردن گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیلهٔ او بود و هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و ملاحظهٔ آن شخص صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب آن براي آن شخص مذبوح له مطلوب بود پس بی شک حلال است * پس تر دانستنی است که اگر کسی به مضمون فیض مشحون لما یدخل الایمان فی قلوبهم و به فحواي آیت انتهاي ختم الله علی قلوبهم در ضلالت و غباوت و جهالت و غوایت خود وا ماند و این همه تقریرات که در تفسیر قوله تعالی اهل به لغیر الله و توجیهات که در مادهٔ نذر لغیر الله مبین و مبرهن شد در دل غوایت منزل و در سرشت غباوت سرشت او جا نگیرد پس دلائل شرعیهٔ دیگر بر دعوی مرقومه که دال صریح و ناطق صحیح است می آورم * اما از قرآن پس قوله تعالی وما ذبح علی النصب الخ فی القاموس نصب بضمتین کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت حول الکعبة وفی التفسیر الزاهدي وما ذبح علی النصب اي المنصب اي آنچه می کشند براي بتان وفي التفسير الكبير ما ذبح علی

النصب فيه وجهان احدهما ماذبح على اسمها وتعظيم النصب والثاني ماذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان * وهكذا في معالم التنزيل پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود به قصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواه قبر اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهنده او اشباه آنها و یا به تعظیم میتی که قبر شش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم کسی زنده خواه نزد مذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا که علت حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز ازین نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا باراقت خون حیوانی و ازانجا که در صورتهای مرقومه عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه سابق ازین در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد *

اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت که در ابراهیم شاهی و کنز العباد از سنن ابی داؤد نقل کرده است لا یجوز ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله علیه السلام لا عقر فی

الاسلام اي عند القبور هكذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح على الذباء الجديد لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لولم يذبحوا يؤذيهم الجن فابطل صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هوفي دستور القضاة في الباب السادس عشر من الصحيحين قال النبي صلي الله عليه وسلم حرم الله تعالى ماذبح امتي على الاصنام والاوثان والاوزار والآبار والبحار والانهار والبيوت والعيون والاردية فالذابح مشرك والمذبوحة ميتة والمرءة باينة ودر مشكوة در جلد ثالث در كتاب الذبايح است وهم در جامع صغير سيوطي لعن الله من ذبح لغير الله ونيز در سنن ابي داؤد است نهى رسول الله صلي الله عليه وسلم من معاقر العرب قال داؤد يعني في القبور ترجمه منع كرد رسول خدا از پي كردن اعراب ابوداؤد گويد كه نزد قبوره وشراح اين حديث نوشته اند كه در جاهليت رسم عرب بود كه جانوران را نزد قبور به نيت مقبور ذبح مى كردند لهذا ذبح مذكور ممنوع شده ودر مشكوة در جلد ثالث در باب النذور مرقوم است نذر رجل على عهد رسول الله صلى الله علية وسلم ان ينحر ابلا ببوانة فاتى رسول الله صلي الله عليه وسلم فاخبر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيها وثن من اوثان الجاهلية

يعبد فقالوا لا قال فهل كان فيها عيد من اعيادهم قالوا لا فقال
اوف بنذرك فانه لا وفاء لنذر في معصية الله

يعنی نذر کرد مردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
که ذبح کند شتری را در موضع که نام او بوانه بود * پس
آن مرد نزد پیغمبر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه
پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع بتی از بتان
زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت
آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عیدهای اهل
جاهلیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت وفا کن بنذر خود
در ترجمهٔ شیخ عبد الحق دهلوی مرقوم است که ازینجا معلوم
شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است وفا بدان
اگر آن موضع معبد اوثان و یا مجمع کفار نبود و اگر این چنین بود
صحیح نبود زیرا چه نیست وفا مر نذر را در معصیت خدا انتهی *
پس ازین حدیث صاف ظاهر شد که در جائیکه بت
باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران
بود یا جائیکه در ان منزلهٔ پرستش کفار باشد مانند قبر وغیره
در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بنیت قصد تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بلکه در موضعی که مظنهٔ قصد تعظیم و
تقرب بوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگرچه در
حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد
اما ثبوت حرمت جانور مرقومه از اجماع پس در تفسیر کبیر
مرقوم است که اجمع العلماء ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد
بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد
یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمی جانوری را
ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن
کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذبوح مرتد یعنی در حکم مردار
و همین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است
و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقاً مذکور شد که والاجماع علی
حرمة النذر للمخلوق و انه حرام بل سحت الی قوله فما یوخذ
من الدراهم والشمع والزیت ونحوها وینقل الی ضرائح الاولیاء
تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع
کرده اند بر حرمت نذریکه برای مخلوقی باشد و شئ
منذور حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شمع
و روغن و امثال آنها سوی مقابر اولیا برده می شود و تقرب

بایشان مقصود می باشد باتفاق جمیع مسلمانان حرام است
و نیز از عالمگیری منقول شد * اعنی ما یوخذ من
الدراهم ونحوها الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع
اما کفر ذابح مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن
اکثر علمای محققین و فضلای مدققین قائل به کفر او هستند
چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر نیشاپوری
و قاضیخان منقول شد * فلیذکر فهل من مذکر ولیعتبر فهل
من معتبر * اما دلائل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و
فتاوی بسیار باکه بی شمار است اما درین رساله از چند
کتب که متداول بین الناس و مشهور بین العوام و
الخواص است آورده شد * فی الاشباه والنظائر فی
المبحث الثاني من قاعدة الامور بمقاصدها والذبح قد یکون
للاکل فیکون مباحا او مندوبا او للاضحیة فیکون عبادة او لقدوم
امیر ونحوه فیکون حراما او کفرا علی قول * وایضا في الاشباه في
المبحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصدها وصرح في البزازیة
من الفاظ الکفر ان الذبح للقادم من حج او غزو او امیر او غیره
یجعل المذبوح میتة واختلفوا في کفر الذابح وایضا في الاشباه

في كتاب الذبائح ذبح لقدوم امير اولواحد من العظماء يحرم ولوذكر الله تعالي وللضيف لا * وفي الدر المختار في كتاب الذبائح ولو سمى ولم تحضره النية صح بخلاف مالو قصد بها التبرك في ابتداء الفعل او امرا آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبح لقدوم الامير ونحوه كواحد من العظماء يحرم لانه اهل به لغير الله ولوذكر اسم الله عليه ولوذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان قدمها لياكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف اوالوليمة اوللربح وان لم يقدمها لياكل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غيرالله فيحرم وهل يكفرفيه قولان في شرح الوهبانية * شعر * وفاعله جمهورهم قال كافر * وفضل واسماعيل ليس يكفر * وفي قرة الانظار شرح الدر المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترن بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم للتهيئ لضيافته او بعد قدومه ببرهة لذلك فلا شبهة في جوازه بل مندوب ويجوز اكل ذلك المذبوح واما اذا كان عند قدوم فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكر * وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة * وضابطه انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازعه الناس كما هو المعهود في بلادنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت و

في الجوهرة الذابح عند مرئ الضيف تعظيما له لايحل اكلها وكذا عند قدوم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبح عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا باس وفي الفصول العمادية في باب ما يكون كفرا من ذبح في وجه انسان شيا وقت قدومه كفر الذابح والمذبوح ميتة وفي فتاوى صدر الشهيد ان وفتاوي عالم كيري في باب ما يكون كفرا رجل ذبح لوجه انسان في وقت الخلعة وما اشبه ذلك كفروا المذبوح ميتة لا توكل وفي خزانة المفتين ومن ذبح لوجه انسان وقت قدومه كفر الذابح والمذبوح ميتة وفي القنية في كتاب الذبايح ذبح لضيف شاة وسمى الله تعالى يحل ولو ذبحه لقدوم الامير او واحد من العظماء وذكر اسم الله لا يحل لان في الاول الذبح لله والمنفعة للضيف ولهذا ايضعه عنده وياكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره فعلى هذا ما يفعله القصابون في بلدنا من اصعاد البعير بالحجارة وقت النشار فيذبحونه فيه فهو ميتة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا قول عنه الناس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى العالمكيرية في كتاب الذبايح ذبح عند مرئ الضيف تعظيما له

لا يحل اكلها وكذا عند قدوم الامير ونحوه تعظيما اما اذا ذبح

عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فانه لا باس به   وايضا في

الفتاوى العالمكيرية في فصل ما يتعلق بالتشبيه بالكفار من باب

احكام المرتدين اگر يكى بوقت خلعت يعنى بوقت پوشيدن شه

و بوقت تهنيت از براى تشريف پوشيدن و رضاى او

قربانى كنند كافر شود و اين قربانى مردار باشد خوردن آن روا نبود ٭

و ديگر از ين جنس آنست كه بر سر آب ميروند و آن آب را

مى پرستند و به نيتى كه دارند گوسپند بر سر آب ذبح

مى كنند اين پرستندگان آب و ذبح كنندگان گوسپند كافر مى شوند

و گوسپند مردار و خوردن آن روا نبود ٭ و في جامع الرموز

فلو سمى على ذبيحة و ذبح لغيره لم يحل وانما قلنا الله لانه لو سمى

و ذبح لقدوم الامير او نحوه من العظماء لا يحل لانه ذبح تعظيما

له لا لله تعالى ولهذا لا يضعه بين يديه ليأكل منه بل يدفعه الى

غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى ولهذا يضعه ليأكل

و في مطالب المؤمنين ذبح للضيف شاة وسمى الله تعالى يحل ولو

ذبحه لقدوم الامير اولواحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى

عليه لا يحل لان في الاول الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف ولهذا

يضعه عنده ليأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الذبائح
وانچه ذبح كنند براى قدوم بزرگى يا در بناى جديد وگورستان
حرام است ٭ وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز
ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام
اي عند العقور هكذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح عند
البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبائح
الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يؤذيهم الجن
فابطل النبي صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه
وفي عيون البصائر حاشية الاشباه والنظائر في كتاب الذبائح
قوله ذبح لقدوم امير الخ حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح
المقترن بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم القادم ليهيئ
لضيافته او بعد قدومه بغير هذا لك فلا شبهة في جوازه بل
مندوبة وفي جواز اكل ذلك المذبوح واما اذا كان عند المقدم
فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم
فحرام والمذبوح ميتة وضابطته انه ان طبخ وقدم
للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازعه

الثنا من كما هو معهود ببلدتنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت وعليه يحمل كلام المص واما الذبح عند وضع الجدار وعروض المرض والشفاء من مرض فلا شك في ان القصد هو التصدق وفي كتاب هداية المبتدي ذبح شاة للضيف وذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله ولو ذبحه لاجل قدوم امير او واحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى عليه يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالى وذكر الاسم له ايضا ولهذا ايضعه بين يديه ليأكله بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى ولهذا لا يضع بين يديه ليأكل منها بل يدفعه لغيره وفي الجوهرة الذبح عند مرئ الضيف تعظيما له لا يحل اكله وكذا عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا باس به وفي دستور القضاة في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي رجل ذبح للضيف شاة وذكر اسم الله عليه يحل اكله ولو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء وذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثاني كان الذبح

تعظیما له لا تعظیما لله تعالی ولهذا لا یضع بین یدیه لیا کل منه بل یدفعه لغیره * وفی نصاب الاحتساب ما یفعله الجهلة من الذبح عند قبور المشایخ والشهداء وغیرهم وعند شراء الدار وعلی البناء الجدید وباب البیوت وعند دخول الامیر وفی وجه الانسان وما اشبه ذلک فهذا یوجب الحرمة اذا کان لغیر الله تعالی وان ذکر اسم الله تعالی علیه ویکفرون بذلک وهذا امر غفل الناس خواصهم فکیف بعوامهم * پس نوشتنی است که بعضی از علمای این دیار حل صورت متنازع فیها را از عبارت هدایه که در ماده ذکر نام غیر خدا یا نام خدا بر ذبیحه مرقوم است استنباط می کنند باین طور که صورت مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر حل جانور منذور مرقوم استدلال می نمایند * و حال آنکه اگر در تمامی عبارت هدایه و در قیود آن و در وضع صورت آن تامل کرده شود پس بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید * و ایضاح مدار مضامین هدایه و توضیح منشا خطای ایشان موقوف است بر تفصیل صورت های که در ان ذکر نام غیر و نام خدای تعالی یافته شود لهذا اولا تحریر آن می کنم و من الله تعالی الهدایة

والعناية في البداية والنهاية وبفضله الكفاية ومنه العصمة
من الغباوة والغواية * باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در
وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است
بانکه از شرکت نام غیر خالص باشد * و ذکر نام غیر و
نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول
صورة و معنی یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح جانوری
موصول و مضموم باشد از روی لفظ و هم از روی معنی چنانچه
در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا گوید بسم الله
و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام
است زیرا چه نام غیر با نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر
و هم در قصد و غرض پس شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح
جانور موجود شد و خلوص که شرط حل است مفقود * دوم
موصول صورة لا معنی یعنی اتصال نام غیر با نام خدا در تلفظ و عبارت
موجود باشد اما در معنی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت
ذبح نام غیر با نام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر
حرف آخر نام غیر مانند آنکه گوید بسم الله و زید بضم دال یا گوید
بسم الله عن زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن * و برین تقدیر

ذبیحه حرام نیست زیرا چه شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم
مذبح یافته نه شد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل
بر قصد شرکت مرقومه است و آن درین جا مفقود است *
اما مکروه است به جهت آنکه شرکت در تلفظ موجود است پس
صورةً موصول است اگرچه معنیً و قصداً موصول نیست پس مشابه به
حرام گردید و مشابهت حرام مکروه است * سیوم موصول
معنیً لا صورةً یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح در ظاهر
عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه
قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود و یا برای
زید نذر کردم و بعده همبرین قصد قایم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند
اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید
اصلا بر زبان نآرد و این حرام است زیرا چه نام غیر با نام
خدا موصول است معنیً و قصداً اگرچه در لفظ مذکور نیست و
این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت
شرکت غیر با نام خدا مقصود است اگرچه ملفوظ نیست و معنی
و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعیه
است که اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب و فی

الحدیث المشهور انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی الخ

پس خلوص از نام غیر که شرط حل ذبیحه است درین صورت مفقود است و تفصیل این بمرات وکرات بوجوه مختلفه و بدلائل متعدده بفضله تعالی مرقوم شد* اما درینجا برای تنبیه مخالفان و اعلام غافلان عبارتی که دستاویز ایشان است و بر حسب فهم و زعم خودها بر حل ذبیحه مرقومه دلیل می آرند نقل کرده بفضل او تعالی خود از فحوای عبارت منقوله حرمت آن ثابت و واضح و متحقق و لایح می شود * چهارم مفصول صورةً و معنیً یعنی شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بذبح جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض یافته شود چنانچه قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال ثواب تصدق آن بنام زید نذر کردم * و یا بگوید که این جانور را برای خدا از جانب زید ذبح خواهم کرد * یا بگوید که این جانور را برای خورانیدن و ضیافت زید داشتم و امثال آن بعد ازان در وقت ذبح صرف نام خدا گوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نراند و این صورت حلال است بلا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر با نام خدا وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صوری ثابت

شد و موصول صوری کہ باعث کراہت است یافتہ نشد و
چون کہ شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح مقصود نیست بلکہ
صرف ایصال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب
احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس
مفصول معنوی نیز متحقق گشت و موصول معنوی کہ موجب حرمت
است ثابت نگردید و ہرگاہ این چہار صورت معلوم شد
پس بدانکہ صاحب ہدایہ سہ صورت را نوشتہ است کہ در انہا
صرف ذکر نام غیر و نام خدا یافتہ شدہ است و عبارت آن این است
ویکرہ ان یذکر مع اسم اللہ تعالی شیئا غیرہ بان یقول عند الذبح اللہم
تقبل من فلان وہذہ ثلث مسائل احدہا ان یذکر موصولا لا معطوفا
فیکرہ ولا تحرم الذبیحۃ وہو المراد بما قال ونظیرہ ان یقول
بسم اللہ محمد رسول اللہ لان الشرکۃ لم توجد فلم یکن الذبح
واقعا لہ الا انہ یکرہ لوجود القران صورۃ فیتصور بصورۃ المحرم
والثانیۃ ان یذکر موصولا علی وجہ العطف والشرکۃ بان یقول
بسم اللہ واسم فلان او یقول بسم اللہ وفلان او بسم اللہ ومحمد رسول
اللہ بکسر الدال فتحرم الذبیحۃ لانہ اہل بہ لغیر اللہ والثالثۃ ان
یقول مفصولا عنہ صورۃ ومعنی بان یقول قبل التسمیۃ وقبل ان

لجمع اللذبيحة او نعله وعلى الالباس به لما روي عن النبي صلى الله

عليه وسلم انه قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد ممن

شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرد

على ما قال ابن مسعود رضي الله عنه جردوا التسمية حتى لو قال عند

الذبح اللهم اغفرلي لا يحل لانه دعاء وسوال ٭ پس صورت

اولى هدايه آنچه درين جا صورت دوم است وصورت

دوم آن آنچه درين جا صورت اول است وصورت سوم

آن آنچه درين جا صورت چهارم است اما صورت ثالثه مذكوره

اين مقام پس در هدايه اصلا مرقوم نيست دوم بحث

آن است كه مدار قول هدايه صرف بر ذكر نام غير با نام خدا

است بدون اعتبار تقرب بسوى غير وبناى حكم صورت

ثالثه اين جا بر تقرب بسوى غير است لهذا صاحب هدايه آنرا

ذكر كرده اما از قيود عبارت هدايه وازوضع صورت او حكم

صورت ثالثه مذكوره اين مقام مستنبط مى شود زيرا كه در

صورت ثالثه هدايه مرقوم است والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة

ومعنى بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذه عن امة محمد الخ

پس از قيد معنى صاف واضح مى شود كه موصول بر دو قسم

است صورةً ومعنیً ودر صورت اولی که ایه موصول صورةً است ومعنی
نیست ودر صورت ثانیه هر دو مجتمع است ودر صورت ثالثه هر دو مفقود
است باقی ماند آنکه موصول معنیً بود و صورةً نه بود واز تعلیل صورت
اولی صاف ظاهر می شود که صرف موصول صورةً در باب حرمت
معتبر نیست زیرا چه شرکت یافته نشد بلکه صرف صورت حرام
است و در حقیقت ومعنی حرام نیست پس غایة الامر اینکه موجب
کراهت باشد پس ازین تعلیل بوضوح پیوست که موصول معنی البته
در افادهٔ حرمت معتبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالثه که ایه
برای اخراج این صورت یعنی صورت ثالثه مرقومه این جا قید
مفصول معنی نوشته است علاوه برین آن که اگر موصول معنوی معتبر
نمی بود پس اصلا حاجت قید مفصول معنیً برای اخراج موصول
معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که مفصول صورةً و نیز
صاحب هدایه گفته است بان یقول قبل التسمیة الی قوله اللهم تقبل
هذه من امة محمد الخ و نگفت بان یقول قبل التسمیة باسم فلان
چنانچه در صورت ثانیه ذکر کرده است و وجهش همین است
که این صورت مفصول صوری و معنوی نیست بلکه مفصول
صوری است و موصول معنوی و سابق معلوم شد که صورت

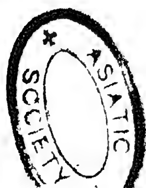
موصول معنوی حرام است پس از تعلیل صاحب هدایه باین وجه که در صورت موصول صورةً لا معنیً حرام نیست زیرا که شرکت یافته نمی‌شود و نیز از تقیید او بقید مفصول معنی باین وضع که اگر مفصول صورةً و معنی بود حلال است و هم از وضع او صورت ثالثه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تقبل من فلان و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمثیل کرد صاف متبادر می‌شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا موصول معنی یافته شود حرام خواهد شد پس می‌گویم که تعلیل مرقوم صاحب هدایه و تقیید مذکور او و تصویر مزبور او ناطق صادق است باینکه جانوری که او را بنام اولیاء وغیره نذر کرده شود بعد از ان بابقاء نیت سابقه ذبح کرده شود حرام است اگرچه از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد * پس کسیکه صورت نذر مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می‌شمارد و حل آنرا از عبارت هدایه استنباط می‌کند و از وضع صورت ثالثه بر دعوای خود استدلال می‌کند خطای محض کرده و در غلط فاحش افتاده زیرا که در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد نذر برای او و در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

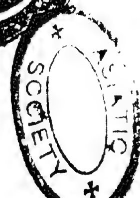
برای آن غیر فرق نکرده و حال آنکه در صورت ثالثهٔ ہذا یہ نام غیر کہ قبل از ذبح مذکور است به قصد ایصال ثواب آن برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه عن امة محمد الخ ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بذبح جانور مذکور * آری در صورت ثانیهٔ ہذا یہ البته ذکر غیر برای تقرب بسوی او مرقوم است زیراچه درین صورت ذبح برای غیر است و در صورت ثالثه آن ذبح از جانب غیر است و فرق در میان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهر من الشمس و ابین من الامس است خلاصه آنکه در صورت ثالثه ہذا یہ اتصال صوری و معنوی هردو مفقود است بلکه انفصال صوری و معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعه فیها که نام غیر که قبل از ذبح مذکور است به قصد نذر بنام او و تقرب بسوی او بذبح جانور مذکور است پس انفصال لفظی اگرچه در صورت نذر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز دران متصور نیست زیراچه تقرب بسوی غیر دران واقع است و نیت آن تا وقت ذبح موجود و باقی است * پس اتصال معنوی دران مقرر و ثابت است و همین مدار حرمت در صورت مرقوم

نیست آری اتصال صوری دران معدوم است اما این را اعتباری نیست چنانچه مفصلاً گذشت بفضله تعالی *

شکر و سپاس خالق بی‌قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان درباب نذر لغیر الله شکوک و اوهام داشتند و بیشتر ابنای این دوران فسادات و شرور رگها شتند بفضله تعالی دفع هریک از آنها مرقوم شد و گمان غالب بلکه اعتقاد جازم است که مبتدعان و متعصبان عموماً و مدعیان و حاسدان خصوصاً این رساله را دیده بجوشش و خروشش آمده دهان بطعن وا فهراء و بهتان خواهند کشود و اعتراضات بی‌کار و سوالات ناهنجار خواهند نمود اما امید قوی از منصفان و متدینان است که هرگاه این نسخه را ملاحظه خواهند فرمود زبان حق ترجمان درمادهٔ کوشش و سعی این احقر العباد خواهند کشود و دعای خیر درباب صلاح دنیا و فلاح عقبی این اصغر الافراد خواهند نمود * وما توفیقی الا من الله الفضال الرحیم ومارجائي الا بفضله العميم ولاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة علي سيد المرسلين شفيعنا في الدنيا والدين وآله الطيبين وصحبه الطاهرين



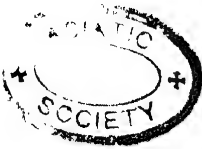




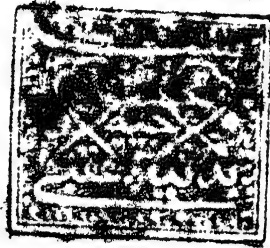
نسخهٔ ارشاد الرشاد فی فضل المیلاد لسعید الزمان حمید الدوران ص

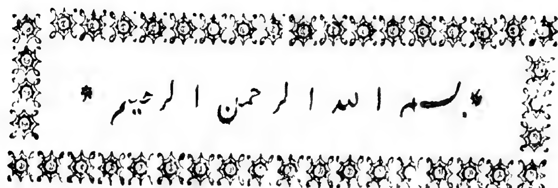
مولوی محمد اسمعیل سلّمه الله المنان هبه نمودم و دادم

الله تعالی توفیق خیر رفیق گرداند



محمد وجیه
عفی عنه







الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وآله
الطیبین وصحبه الطاهرین وورثته المجتهدین اما بعد واضح و
لائح باد که درین ایام فتنه انضمام تحریری بزبان اردو
در مذمت مولد شریف دیدم که بر طعن و تشنیع عالمان
عاملان آن عموما و بر توهین و تحقیر علمای حرمین شریفین
خصوصا مشتمل است اما دعواهای او از دلائل شرعیه
محض معطل است * چنانکه در بعض مقام قول بعضی از
متاخران مالکیان منقول است که نه از مجتهدین بود
و نه از معتمدین و آنهم نه بکتابی مسند است و نه بدلیلی

مستند بلکه صرف ادعاء است * و در بعض موضع نام بعضی از صوفیان مکتوب است بدون نقل عبارت کتاب و در حقیقت افتراء است * و در بعض محال عبارت بعض کتاب مسطور است اما نه خود آن کتاب متداول و مشهور است و نه مولف آن معتمد و مذکور * لهذا باظهار بطلان و قبح آن نابرداختم و برد و قدح آن اوقات عزیز خود را ضائع نساختم * اما هر گاه شنیدم که بعضی مردمان با و اعتقاد و اعتماد نمودند و چند کسان ترکیب آنرا شکسته و ترتیب آن را گسسته تصویر جدید نموده بطور اشتهار مشهور کردند و دیگران آن را باطراف و نواحی و اکناف و ضواحی بردند و گروه نوبنهالان دجالیان مفسدان آنرا موافق عقیده فاسده خود ها دیده لاف و گزاف زدند و سایهٔ تائید مفسده خود ها یافته فتنه و فساد برپا کردند * و بعضی از عوام ضعیف الاعتقاد در چاه تردد و شبهات و اوهام و خیالات افتادند و بعضی از طلبه ناقص الاستعداد در ظلمت تردد و تفکر و تشتت و تحیر فتاده وا ماندند لهذا این احقر العباد و اصغر الافراد مجموعهٔ در استحباب عمل مولد شریف و در فضائل آن

فراہم آوردہ بنام نظام الکلام فی نیل المرام من المولد والقیام مسمی کرد چنانکہ در ین رسالہ در مواضع متعددہ ذکر آن خواہد آمد انشاء اللہ تعالی*
امادر زمانیکہ ہنوز انتظام اختتام نیافتہ بودکہ بیشتر اصحاب محببین واکثر احباب مخلصین فرمودند کہ درین ہنگام اوہ تحریزی مختصر درباب رداقوال منکران و ابطال دلائل آنان ضرور است زیراکہ تحریزپرتزو بر فتنہ و فساد درمیان مسلمانان می اندازد و شک و تردد در قلوب طالبان می ریزد * لاجرم در عالم مجبوری و در حالت ضروری سنخہای لغو و کلامہائی حشو آن را گذاشتہ صرف عبارت دلایل آن را جدا جدا با لفاظہا نقل کردہ کذب و بہتان آن را بظہور می آرم و فساد و بطلان آن را می نگارم و حاشا و کلاکہ مقصود تذلیل و تحقیر و توہین و تعییر شخصی نداشتم بلکہ غرض ہمان قدر است کہ نگاشتم * رباعی *

* ذکر میلاد نبی دائم و میمون بادا *
* مجلس مولد او قائم و افزون بادا *
* قاری و سامع مولود ہمایون بادا *
* منکر مولد او ہائم و مغبون بادا *

و من الله التوفيق وبه التوثيق ومنه التحقيق واليه التصديق

* ز درگاه خدا خواهيم توفيق *
* كه تحقيقش نمايد راه تحقيق *
* اگر توفيق او گردد رفيقم *
* بود اقوال وافعالم وثيقم *

دليل اول قال الشيخ العلامة تاج الدين عمر بن البلخي والسكندري المشهور بالفاكهاني من متأخري المالكية ان عمل المولد بدعة مذمومة انتهى محروفه وتعريفه * اقوال پراختلال اين را بوجوه موجهه اظهار وآشكار مى كنم * وجه اول آنكه عبارت مرقومه بكتابى منسوب نيست وحال آنكه براى صحت قوى سند از كتاب معتبر متداول ضرور است * لما صرح من الحموي والطحطاوي وردنا المحتار وقرة الانظار وغيرها ان شاء الله تعالى * بيت * مثلى ياد دارم از بازى * كار هر مرد نيست هر كارى * مخفى مباد كه ناقل در هر دليل خود نام كتاب منقول عنه ذكا نشت مگر در اين دليل ذ ليل خود كه مهمل گذاشت وجهش بملاحظه دلالت حال وقرينه مقال او وخدا داناست بباطن حال وبال او چنان متبادر مى شود كه عبارت مرقومه را از

کتاب او که مسمی بالمؤید فی الکلام هائی همان الرد لذ
است و درین دیار دستیاب نمی شود نقل نکرده
است چنانکه خود وضع عبارت مومه مرقومه بر این معنی
شاهد است کما لا یخفی بلکه آنرا در کتابهائیکه در
رد و ابطال آن مؤلف است یافته ازان جا سرقه
کرده جابجا تصرف بیجا نموده بر دعوی خود دلیل قائل
آورده است. پس باصل کتاب فاکهانی نسبت
کردن نتوانست. بجهت آنکه بسبب فقدان آن کذب
و بهتان او ثابت می شد و نیز بکتاب منقول عنه اسناد
نکرد بخوف آنکه بطلان و مرجوحیت و ضعف و مردودیت
او ظاهر می شد زیرا که در ان کتاب بعد نقل کلام
مذکور رد و ابطال آن بانواع متعدده مرقوم است
و حال آنکه فتوی دادن بقول ضعیف و بقول مرجوح
جائز نیست لما فی رد المحتار و غیره الحکم و الفتوی
بالمرجوح خلاف الاجماع و لیس للقاضی الحکم بالضعیف
و لا ینفذ قضائه * و در حقیقت این اخفای منکران اغواء
است در حق جاهلان و مغالطه است در باره طالبان
و مکر و خدع است با عالمان * ایضاح این مقال بر این
منوال است که شیخ تاج الدین فاکهانی که منکر عمل

مولد شریف است بسیاری از علمای محدثین متقدمین
سابقین در رسائل خود ها قول او را نقل کرده
رد و ابطال آن بوجوه مختلفه نموده اند مثل حافظ ابن
حجر عسقلانی شارح صحیح بخاری و محمد بن علی مصنف
کتاب سبیل الهدی والرشاد و محمد بن محمد مدنی چنانکه
از رساله غایة الکرام منقول خواهد شد انشاء الله
تعالی * و نیز شیخ المحدثین جلال الدین سیوطی در
رساله خود مسمی به حسن المقصد فی عمل المولد که
نزد مولف این رساله موجود است اولا فضائل
استحباب عمل مولد شریف را بدلائل متعدده
ذکر کرده اند بعده انکار فاکهانی را نقل کرده بوجوه مختلفه
رد کرده اند بایں طور که گفتند [قد ادعی الشیخ تاج
الدین عمر بن علی اللخمی السکندری المشهور بالفاکهانی
من متاخری المالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة
والف فی ذلک کتابا سماه المورد فی الکلام علی عمل
المولد وانا اسوقه ههنا برمته واتکلم علیه حرفا حرفا
الی آخره * پس درین مقام فریب و خیانت و جهالت
و خداعت ناقل را باید شناخت که فضائل مولد شریف
و دلائل عمل آن که دراین مقام در ان کتاب مرقوم

است فرو گذاشت و همچنین رد و ابطال کلام قاکہانی کہ بعد عبارت مرقومہ مکتوب است مخفی داشت ظرف عبارت مرقومہ مذمومہ کہ موافق اعتقاد خود انگاشت و وسیلہ افساد خود پنداشت از میان آن مقام برداشت و اول و آخر آن را ہم دران جا گذاشت * وعلی ہذا القیاس یعنی حال بقیہ دلائل منکران نیز برین منال است کما سیجی مفصلا بفضلہ تعالی * و ازاینجا صاف ظاہر و باہر شد کہ انکار منکران بجہت عدم اطلاع برین فضیلت مولد شریف نیست بلکہ بسبب سوء اعتقاد و بعلت خبث طینت و نہاد و باعث شر سرشت و نژاد ایشان است * و ہمچنین تحریر و تقریر آنان بغرض طلب حق نیست بلکہ بجہت عداوت و عناد و بقصد القای فتنہ و فساد و اغوای عوام ضعیف الاعتقاد و بعزم اضلال طالبان ناقص الاستعداد است چنانکہ آیندہ نیز احوال ایشان بوجوہ کثیرہ و بطرق غزیرہ عیان و بیان خواہد شد بعون اللہ تعالی * نظم * درختی کہ تلخ است او را سرشت گرش در نشانی بباغ بہشت * ور از جوی خلدش بہنگام آب * بہ بیخ انگبین ریزی و شہد ناب * سرانجام گوہر بکار آورد *

* همان میوهٔ تانج بار آورد * وجه دوم آنکه ناقل ناکامل در نقل عبارت مرقومه چند تصرف نموده که بعضی از ان از راه مکر و شرارت و بعضی از روی جهالت و بطالت است چه در اصل کتاب چنین بود که ادعی الشیخ تاج الدین عمر بن علی اللخمي السکندري الی قوله ان عمل المولد بدعة مذمومة الخ. پس تصرف اول آنکه بجای ادعی قال آورد * دوم آنکه کلمه ظاهر زیاده کرد تا نزد عوام اعتبار پیدا کند * سوم آنکه لفظ لخمی را بلخی خواند و لخم نام قبیلهٔ ایست از یمن بخلاف بلخ که شهری است مشهور * چهارم آنکه واو بر لفظ السکندری افزود * پنجم آنکه بجای لفظ مولد مولود آورد و ازین تغییر مقصود اصل قائل و هم دعوی خود ناقل فوت شد * * بیت *

* زاغی روش کبک دری می آموخت *

* آن دست نداد و ره او رفت ز دست *

زیرا که متبادر از عبارت عمل مولد و هم دعوی منکران آن ست که اعمالیکه روز ولادت آن حضرت صلی الله علیه و سلم حادث شده است چنان و چنین ست و آن از لفظ عمل المولد ادا می شد بخلاف لفظ عمل المولود که خاص است بعملیکه بر سال مولود شد بعضی تعلق

می دارد و آن نیست مگر تالیف آن یا خواندن یا
شنیدن آن نه اعمال دیگر پس دلیل مطابق دعوی نشد *

* دخل بیجا ثمری غیر خجالت ندهد *
* تیر کج باعث رسوائی تیر انداز است *

وجه سوم آنکه قول بی دلیل بعض متاخران مالکیان
را دلیل خود می پندارد و آنرا بزعم فاسد خود برای
الزام حنفیان حجت می آرد و حال آنکه قول خود امام
مالک در حق حنفیان دلیل ملزم نمی تواند شد تا بقول
مالکیان چه رسد خصوصا قول متاخران مالکیان علی الخصوص
بعض ایشان * بیت *

* نصیحت ز پیر جهان بین بشنو *
* نباید ز بوزینه هر گز درود *

وجه چهارم آنکه منکر مدعی در دعوی خود لفظ کروه می آرد و در
دلیل خود لفظ مذمومه نقل میکند و این مبهم است
زیرا که شامل است کفریه و محرمه و مکروه تحریمی و
مکروه تنزیهی را پس نداشت و معین کردن نتوانست
که کدام یکی از اینها مناسب مقال و لائق حال و مآل
او است و حال آنکه تعیین آن بر او واجب است
زیرا که احکام هر یک از آنها مختلف است پس

از ین عبارت مدعای او ثابت و واضح نشد اما
جهالت او لائح شد چنانکه بعض جاهلان می گویند که این
کار ممنوع است اما نمی داند و ثابت کردن نمی تواند
که کفر است یا حرام یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی * بیت *

* پیر خرد از طرح سخن رانی او *
* دانست که تا کجا است نادانی او *

و آن تنی است که بعضی از منکران ناواقف از مذهب
حنفیان سوال می کند که حنفیان در مسئله مفقود با وجود
آنکه از امام خود هر روایت می دارند بقول امام مالک
فتوی می نگارند پس هرگاه که در امر عمل مولد شریف
از امام خود چیزی مروی ندارند چرا بقول امام مالک
رجوع نمی آرند * جواب آن چند وجه وجیهه می گویم
اول آنکه این روایت بی اسناد و حکایت بی اعتماد
است و هم مردود العلماء و مدفوع الفضلاء است نه قابل
اعتبار و نه لایق شمار * جواب دوم آنکه این
روایت از امام مالک نیست نه از مالکیان چه
مالکیان بلکه متاخران مالکیان چه متاخران بلکه بعض از
ایشان * پس ظاهر شد که اکثر متاخران مالکیان
و سائر متقدمان مالکیان بر این مذهب نبودند * پس

متاخران مالکیان زا چه مایه اعتبار و قول ایشان زا چه پایه شمار است * جواب سوم آنکه در مسئله مفقود علی الاطلاق فتوی بر قول امام مالک نیست بلکه در صورت ضرورت و وقوع حاجت قاضی را میرسد که بعد مرور چهار سال از روز فقدان مفقود موافق مذهب امام مالک حکم فرماید کما فی الطحطاوی و رد المحتار و جامع الرموز وغیره * پس منکر میلاد بد اعتقاد در کدام مصیبت افتاد و چه ضرورت او را ردی داد که بر قول یک کس از متاخران مالکیان بزعم خود فتوی داد و اقوال جمهور علمای مالکیان را بلکه افتاهای فقهای حنفیان و شافعیان و حنبلیان را پس پشت خود نهاد

* مشکل شرع نه در حوصلهٔ دانش تست *
* حل این مسئله زین فکر خطا نتوان کرد *

جواب چهارم آنکه این سوال از جهت عدم مهارت کتب فقهیه است زیرا که مواضع ضرورات مستثنی است لان الضرورات تبیح المحظورات پس در صورت مفقود اگرچه بصورت فتوی بر قول امام

امام مالک است اما در حقیقت فتوی بر قول امام اعظم است زیرا که وقت ضرورت عمل بقول مجتهد دیگر جایز است چنانکه در رمنائل زیادیه و در مختار و شرح آن و در رسایل عزیزیه و غیره مفصل و مدلل است

* بیت *

* گر ترا نیست شناسا و ریست * لب کشودم به شناسا کریست *

* از من این نکته فراموش مکن * گفتگوی دگران گوش مکن *

جواب پنجم انکه هرگاه جمهور علمای حنفیه بر استحباب و استحسان عمل مولد شریف اتفاق دارند اگر بالفرض بعضی از علمای حنفیه که رتبه نوعی از اجتهاد هم داشته باشد سوی عدم جواز آن میرفت هرگز قول او قابل اعتبار و اعتداد و لایق اعتماد و استناد نمی بود چه جای انکه جمیع علمای راسخین و فضلای کاملین از حنفیان بر ان اجماع دارند بلکه مالکیان و شافعیان و حنبلیان نیز بران اتفاق ورزیدند پس قول بعض مالکیان هرگز اعتبار ندارد و اصلا اعتبار را نشاید بلکه درحق مالکیان نیز پایهٔ اعتبار ندارد تا نزد دیگری چه اعتبار دارد

* قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور *

* حاش لله که بر آرم بزبان این گله را *

* همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند *

روبه از حیله جهان نگه لد ابن سلامه را *
چنانکه در تحریر اول گذشت معهذا تکرار آن تذکار آمی
نگارم * فی الهدایة وفیما اجتمع علیه الجمهور لا تعتبر
مخالفة البعض وذلک خلاف ولیس باختلاف * فی الکفایة یعني
الاجماع ینعقد باجماع اکثر اهل الاجماع علي حکم وان کان الاقل
منهم یخالفهم لان العبرة للاکثر انتهی * حاصل آنکه حکمیکه
جمهور علما بران اتفاق دارند معتبر است و پیروی آن
واجب است وخلاف بعض علماء معتبر نیست و پیروی آن
درست نیست * ولما فی المشکوة في باب الاعتصام قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم علیکم بالجماعة والعامة در شرح شیخ دهلوی
مرقوم است که بر شما باد که لازم گیرید جماعت را و اکثر
را اشارت است بآنکه معتبر اجماع اکثر وجمهور علماء است
چه اتفاق کل در همه احکام واقع نمی شود بلکه ممکن نیست *
پس در حق کسانیکه اعتقاد صادق واذعان واثق می دارند
همین قدر دلیل در باب اثبات استحسان عمل مولود شریف کافی
ووافی است

* بیت *

* باوری از نیست ترا وجدانی معتقد باش و یار ایمانی *
ودر رساله غایة المرام مرقوم است که فاکهانی نے که او عابد عت
مذموم کا کیا ہی وه متفرد ہی اور حافظ ابن حجر عسقلانی شارح

صحیح بخاری اور شیخ المحدثین جلال الدین سیوطی اور محمد بن علی مصنف سبل الہدی والرشاد اور احمد بن محمد مدنی نے اوسکے کلام کو اصولاً و فروعاً لفظ بلفظ رد کیاہی پس باوجود مردود ہونے اسکے قول کے یہ راز سند لایاہی اور قول مردود مرجوح لایق سند و قبول علما کے نہین ہی لما فی الدر المختار ان الحکم والفتیا بالقول المرجوح جہل وخرق للاجماع یعنی حکم و فتوی دینا اوپر قول مردود مرجوح کے جہالت اور توڑنا اجماع کا ہی انتہی * دلیل دوم * و ہمچنین شیخ مجدد الف ثانی رحمہ اللہ علیہ در مکتوب دویست و ہفتاد و سوم و مکتوب پنجاہ و چہارم نوشتہ است انتہی بعینہ و شینہ * و اصح با دلہ در اصل پارہ پارہ نمودہ فتوای اہل بلوی بدینگونہ عبارت است کہ اور علی ہذا القیاس شیخ مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ نے پانچ مکتوب دویست و ہفتاد و سوم و مکتوب پنجاہ و چہارم کے لکھاہی اور کہرا ہونا اسمین دوسری بدعت قبیحہ اور سیئہ ہی انتہی بعینہ وشینہ * بدانکہ فضایح و شنایع این دلیل منکران با اصل و فرع چند وجوہ موجبہ ہویدا و پیدا می کنم ھدی للمتقین و تقی للمہتدین بفضل اللہ و رب العالمین وجہ اول انکہ عبارت یکی اردو مکتوب ننوشت پس مجدد نام کتاب کہ درین دلیل خود آورد لائق اعتنا نیست چنانکہ مجدد نام عالمی کہ در دلیل اول خود درج نمود قابل اعتماد نیے کما لا یخفی وحقیقت

اینست که نوشتن عبارت مکتوب خدع و فریب است چنانکه مفصلا در وجه چهارم مرقوم خواهد شد بفضله تعالی وجه دوم آنکه کتاب مرقوم درین شهر موجود است برحسب تعیین راقم مرقوم مکتوب پانصد و چهارم را از اول تا آخر آن حرفاً حرفاً مطالعه کردم اصلاً ذکر مولود شریف دران ندیدم پس این دروغ بی فروغ است و درحقیقت افترای بی امترای است برحضرت شیخ موصوف پس فتوای مرقومه بالاصل و فرع هرگز قابل اعتبار نیست و راقم مفتری اصلا لایق اعتماد نیست * بیت *

* کار پاکان را قیاس از خود مگیر *

* گرچه ماند در نوشتن سیر و شیر *

وجه سوم آنکه شیخ قدس سره از طبقهٔ عالیهٔ صوفیه اند پس قول ایشان درباره تصوف و ورماده ریاضت و مجاهدات صوفیه معتمد می تواند شد بر تقدیرے که مخالف قول جمهور صوفیان نباشد و آن هم درحق کسی است که در سلسله خاصه ایشان منسلک باشد پس قول ایشان در باب استنباط و استخراج مسائل فقهیه مستند نمی تواند شد و بر عالمان شرعیه و بر کسانیکه از سلسله ایشان خارج اند هرگز ملزم نمی تواند شد * وجه چهارم آنکه مکتوب دویست و هفتاد و سوم را ملاحظه کردم و لفظاً لفظاً آنرا خواندم واضح شد

که مکتوب نیک اسلوب فتوی نیست در باب مولد شریف بلکه خطی است مشتمل بر مضامین مختلفه و نصائح متنوعه و متضمن بر جواب شخصی که استفسار نموده بود از قصیده مخصوصه که دران زمان و دران مکان بروز میلاد شریف خوانده میشد پس مجموع رقعه موصوفه را درانجا نقل کردن فائده ندیدم لهذا سوال و آنچه حضرت موصوف در جواب نگارش فرموده اند نقل میکنم تا حال مولود خاص مرقوم و هم مضمون آنچه شیخ محمد روح در بارهٔ قصیدهٔ مخصوصه ارشاد فرموده اند واضح و لائح گردد و افترای فتوی نویس بر تدلیس بر آن حضرت رئیس و حال ناقل ناکس ظاهر و باهر گردد و هو هذا * صحیفه التفات که از روی کرم نامزد حقیر کرده اند بوصول آن مسرور گردید * اندراج یافته بود که اگرچه ناکه مبالغه در منع سماع است منع مولود که عبارت از قصائد نعت و اشعار غیر نعت خواندن است نیز بوده مبالغه فقیر در منع سماع بواسطه مخالفت طریقه خود است مخالفت طریق خواه بسماع و رقص بود خواه بمولود شعر خوانی هر طریق را وصول است بمطلب خاص و وصول بمطلب خاص این طریق منوط بترک این امور است هرگاه طالب مطلب این طریق بود باید که از مخالفت این طریق اجتناب نماید و مطالب طریق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت

خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نه این کار میکنیم و نه انکار میکنیم یعنی این کار منافی طریق خاص ما است پس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند انکار هم نمائیم الکلّ وجهةٌ هو مولیها انتهی بعینه وزینه مختصراً بلا زیاده شیء و بدون تغییر لفظ * و اصح و لایح باد که از عبارت مکتوب چهار فائده بیرون آمد * فائده اول آنکه منع آن بزرگ از خواندن قصیده موصوفه صرف بجهت رعایت مخالفت طریقهٔ خاصه ایشان بود نه بجهت قبح ذات قصیدهٔ موصوفه * فائده دوم آنکه منع آن بزرگ صرف در حق مریدان ایشان و خاص در بارهٔ طالب طریقه خاصه ایشان بود نه در حق دیگران * مصراع * ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا * پس منع آن بزرگ را که در بارهٔ مریدان ایشان خاص بود عام فهمیدن از غایت غباوت و نهایت غوایت است و شخص عام گوینده قابل اعتماد و قول او لایق اعتبار نے * فائده سوم آنکه آن بزرگ قصیدهٔ مرقومه یا دیگر مولود شریف را بدعت قبیحه یا سیئه یا مذمومه یا مکروهه هرگز نفرموده اند پس قول قائل ناقابل یعنی او رعلی هذا القیاس شیخ مجدد الف ثانی نے کہا ہی الخ و نیز نقال ناقل ناعاقل یعنی همچنین مجدد الف ثانی نوشته است الخ دروغ بے فروغ و افترا ئے بے امترا است چهارم آنکه ذکر قیام وقت مقام اصلا در این مکتوب نیست

له البتاتاً نه نفياً وهذا ايضاً قرينة بلا مرية * قوله کہڑا ہونا اسمین دوسری بدعت قبیحہ اور سیئہ ہی * در ین جا بیشیا کی قائل را باید دید کہ ہنوز دعوی اول خود را اثابت کردن نتوانسته کہ باز لاف می زند و میگوید کہ کہڑا ہونا اسمین دوسری بدعت الخ زیرا کہ وجود دوم بدون تحقق اول متصور نیست * بیت *

* تو کار زمین را نکو ساختی * کہ بر آسمان نیز پرداختی *

* زمین زاده بر آسمان تاختہ * زمین و زمان را بس انداختہ *

تنبیہ از ین مقام جہالت و عدم لیاقت و ضعف عقیدت ناقل ناکاں بچند وجوہ ظاہر شد اول انکہ مانند جاہلان بر فتوای دیگران اعتماد کرده اعتقاد نمود و تفتیش نکرد کہ عبارت ہای مرقومہ در واقع در کتاب مذکور ہست یا نہ دوم آنکہ بمجرد نام شیخ تاج الدین در ریزه کاغذی دیده ایمان آورد و تحقیق نکرد کہ شیخ موصوف از کدام طبقہ مجتہدین است و مجرد قول او قابل اعتماد و لایق سند ہست یا نہ سوم انکہ شیخ موصوف از مقلد امام مالک است پس مجرد قول او در حق مقلد امام اعظم حجت نمی تواند شد چہارم انکہ عبارت مرقومہ را در پاره کاغذی دیده اذعان کرد و تفحص نکرد کہ در کدام کتاب است و آن کتاب از کتب معتبره متداولہ است یا نہ پنجم انکہ مجرد این مضمون کہ شیخ فلان در ملفوظ خود

نوشته اند در ریزه کاغذی یافته جزم کرد و تصفح نکرد که شیخ موصوف بچه عبارت نوشته اند یا این مضمون از عبارت شیخ ظاهر میشود یا نه شنیدم آنکه بمجرد تحریر شخصی اعتماد کرد و تجسس نکرد کم فی الواقع در کتاب ههنت یا افتراء نه عزو کرامت نه شرف و شهامت نه ترس قیامت * قوال چنین باید * نه پاس ندامت نه خوف ملامت نه طول و جسامت * نقال چنین باید * مثلهای بالا مثال است و پند * بکار آید گر شوی کاربند *

دلیل سوم * في تحفة القضاة مثل القاضي عن مجلس المولود الشريف قال لا ينعقد لانه محدث وكل محدث ضلالة وكل ضلالة في النار انتهى * مخفی مباد که کتاب تحفة القضاة غیر متداول و غیر مشهور است تا آنکه درین شهر و اطراف آن تفحص کردم نشانی ازان نیافتم بلکه از آیندگان و روندگان بلاد دور و نزدیک نیز استفسار کردم نام آن هم نشنفتم تا حال تصرف و افتراء ناقل ظاهر میگشت اما بنظر تدم فات و افتراءات او که در دلیل اول و دوم خود نمود ظن جلی و قیاس قوی است که در عبارت نسخه مرقومه هم برحسب عادت مستمره و خصلت مقرره خود البته تصرف و بهتان کرده باشد که * بیت *

* خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود جز بوقت مرگ از دست *
* زبد گوهران بد نیاید عجب * نشاید ستردن سیاهی ز شب *

الغرض نقال شخصی که بر چنان بزرگی صوفی صافی افترا کند و بر جناب ایشان همه دروغ بندد هرگز قابل اعتماد نیست نه عقلا و نه شرعا و نه عرفا بلکه لایق التفات نیست تا بجواب آن چه رسد * بیت *

* برکنده به آن چشم که بد بین باشد *
* بد بین همه جا درخور نفرین باشد *

اما بملاحظه آنکه پیش جاهلان لاف ورو بروی نادانان گزاف خواهد زد که احدی داد سخن من نداد لهذا علی الفرض و التقدیر عبارات منقوله اورا بعینه و شینه نقل میکنم و ذمائم آنرا بچند وجوه موجهه توجیه مینمایم و حال جهالت و بطالت اورا اظهار و آشکار میکنم عِبْرَةً لِمَنِ اعْتَبَرَ وَتَذْكِرَةً لِمَنِ اذَّكَرَ متوکلا علی فضل العلام و معتصما بتوفیقه فی نظام الکلام و متوسلا بنبیه خیر الانام علیه الصلوة و السلام * وجه اول آنکه کتاب تحفة القضاة از کتب متداوله نیست و فتوی نوشتن از کتاب غیر مشهور درست نیست لما فی الحموی حاشیة الاشباه فی شرح الخطابة لایجوز النقل من الکتب الغریبة التی لم تشتهر وایضا فیه فی موضع آخر لایجوز الافتاء من الکتب الغیر المتداولة

وفی الفتاوی ما یکون فی زماننا من الفتوی لیس بفتوی حقیقة بل هو نقل کلام المفتی لیاخذ به المستفتي و طریق نقله احد الامرین اما ان یکون له سند فیه او یاخذ من کتاب معروف تداولته الایدي ای من کتب الامام محمد بن الحسن ونحوها من التصانیف المشهورة لانه بمنزلة الخبر المتواتر والمشهور * وجه دوم آنکه لفظ القاضی مبهم است ضرور بود که نام قاضی پس آن یا پیش از ان می نوشت تا عبارت صحیح میشد زیراکه برای عهد معهود ضرور است وبرای آنکه استدلال بقول شخصی درست نیست مگر وقتیکه حال علم و فضل و طبقه و درجه او در باب روایت و درایت مشهور باشد و رتبه اجتهاد او معروف بود صرف نام و نسب کفایت نمیکند چه جای آنکه نام و نسب هم ظاهر نباشد * چه لطف است که منکر مدعی استدلال میکند بقول شخصی که نام و نشان و نسب و مکان و علم و عرفان او هم نمیدانند * پس استدلال منکر مدعی بقول قاضی مجهول الاسم و الذات غیر معلوم الصفات درست نیست لما في رد المحتار شرح الدر المختار لابد للمفتي ان یعلم حال من یفتي بقوله ولا یکفیه معرفته باسمه ونسبه بل لابد من معرفته فی الروایة والدرایة ودرجته فی الدرایة و طبقته من طبقات الفقهاء لیکون علی بصیرة في التمییز بین القائلین المخالفین وفی الترجیح بین القولین المتعارضین

خلاصه اش آنکه ضرور است برای فتوا دهنده که بداند حال کسیکه بقول او فتوی می دهد و صرف نام و نسب او کفایت نمی کند بلکه ضرور است که حال معرفت او در دلایل عقلیه و نقلیه دریابد و نیز کیفیت درجهٔ آنکس در باب استنباط احکام و رتبهٔ او در مادهٔ استخراج فتاوی دریافت نماید تا فتوی دهنده بر بصیرت باشد و میان مخالفان تمییز نماید و در میان مسائل مختلفه ترجیح فرماید * آری * بیت *

* منکه یاد دارم از یاری *
* کار هر مرد نیست هر کاری * چنانکه * ع *

کار بوزینه نیست نجاری * و في قرة الانظار حاشية الدر المختار اجمع العلماء والفقهاء على ان المفتي يجب ان يكون من اهل الاجتهاد فانه لا يقلد اذا لم يكن من اهل الاجتهاد وان لم يكن من اهل الاجتهاد فلا يحل له ان يفتي الا بطريق الحكاية فيحكي ما يحفظ من اقوال الفقهاء ولا يحل له ان يفتي فيما لا يحفظه من اقوال المتقدمين * خلاصه آنکه علماء و فقهاء اجماع کرده اند برین امر که شخص مفتی را ضرور است که مجتهد باشد چه بدون درجهٔ اجتهاد رتبهٔ افتاء حاصل نمی شود پس اگر آن شخص مجتهد نباشد حلال نیست وی را فتوی دادن مگر بصورت حکایت از قول مجتهدی

که مقلد او باشد مانند آنکه بگوید که امام اعظم درین باب چنین حکم فرموده اند واگر آن شخص قول مجتهد یاد ندارد پس بقول غیر مجتهد یا بقول کسیکه حال اجتهاد او ندانند فتوی دادن بران شخص حرام است * بیت *

* تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف *

* مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی *

وفي الطحطاوي حاشية الدر المختار قال في فتح القدير وقد استقر رأي الاصوليين على ان المفتي هو المجتهد فاما غير المجتهد ممن يحفظ اقوال المجتهد فليس بمفت والواجب عليه ان يذكر قول المجتهد كالامام الاعظم على وجه الحكاية حاصل آنکه آراء علماء اصولیین قرار یافته است برین معنی که مفتی نیست مگر مجتهد اما شخص غیر مجتهد که اقوال مجتهد یاد میدارد پس او در حقیقت مفتی نیست و بر او واجب است که قول مجتهد را بصورت حکایت روایت کند مانند آنکه امام اعظم درین حادثه این چنین حکم فرموده اند دنگوید که درین حادثه این حکم است چه این خاصه مجتهد است * اما این قدر روا نیست است که این حکم در مسایل اجتهادیه خاص است اما در مسائل قطعیه ضروریه جایز است کما لا یخفی * وجه چهارم آنکه جماعه لا ینعقد درین

مقام محض غلط است چه درین محل سوال از حکم مجلس مولود شریف است پس در جوابش یجوز یا لا یجوز یا مثل آن از هرچه در زعم او در آید می باید نه لفظ لا ینعقد زیرا که کلمهٔ انعقاد با لفظ مجلس بمعنی اجتماع می آید پس ترجمهٔ آن بدین گونه می شود که مجلس مولود شریف مجتمع نمی شود یا مجتمع نخواهد شد و این غلط محض و دروغ بحت است زیرا که اجتماع مجلس امر حسی است و قتیکه موجود می شود منعقد می شود و اگر موجود نشد منعقد نشد پس لفظ لا ینعقد در امور حسیهٔ موجوده غلط است چنانکه اگر کسی از مجلس غنا و یا رقص سوال کند در جواب آن بحرم باید نه لا ینعقد بلکه در امور اعتباریهٔ شرعیه لفظ مذکور را استعمال میکنند چنانکه در عقود شرعیه مانند بیع و اجاره و هبه و نکاح وغیره که اگر در شرع شریف جایز باشد ینعقد گویند یعنی یعتبر شرعا و اگر باطل باشد لا ینعقد می نویسند یعنی لا یعتبر شرعا * بیت *

* ازان جولاه کو خود را معلم پیشه پندارد *

* سخن از آسمان پرسند جواب از ریسمان گوید *

پس درین مقام فضیلت منکر مدعی را باید شمرد که استدلال میکند بکتابیکه نمی داند حال صحت و سقم آن * و احتجاج مینماید بقول شخصی که مجهول است اسماً و ذاتاً و وصفاً و نسباً

درایة وروایة * و تمسک میکند بعبارتیکه نمی فهمد مراد او و نمی داند محل استعمال او * بیت *

* خود غلط املا غلط انشا غلط *
* مختصر گویم که سر تا پا غلط *
* چگونه شرح کند قبح او زبان قلم *
* که عاجز است ز تحریر آن بیان قلم *

وجه پنجم آنکه مرجع ضمیر لانه محدث لفظ مجلس المولود الشریف است چنانکه متبادر است بنظر لفظ بسئل عن مجلس المولود الشریف و یا لفظ المولود الشریف چنانکه محتمل است بملاحظه مقصود سائل پس برحسب اظهار مرجع ضمیر عبارت چنین است که مجلس المولود الشریف او المولود الشریف محدث وکل محدث ضلالة وکل ضلالة فی النار پس نتیجه قیاس قبیح الا ساس چه باشد از منکر باید پرسید و از زبان پر هذیان او باید شنید زیرا که نقل کفر اگرچه کفر نیست اما بجهت استنکراه بر زبان نمی آریم

* ز فعل قبیحش خدایا پناه *
* کزان گشت حال و مآلش تباه *
* کند دعوی سرفرازی ز پیش *
* فروشد بکفر انگه ایمان خویش *

وجه ششم آنکه جمله کل محدث ضلالة از دو حال خالی نیست

که این کلیه آیا مطلقه است یعنی بلا قید چیزی یا مقید است بقیدی خاص برتقدیر اول یعنی هرچه بعد آن حضرت صلی الله علیه و سلم حادث شده باشد چنانکه مزعوم منکران مبلا و مفهوم و جالیان بد اعتقاد است چند قباحت لازم می آید اول آنکه سنت خلفای راشدین ضلالت باشد و حال آنکه حدیث متفق علیه است که علیکم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدین و مانند آن * دوم آنکه اجماع است آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضلالت باشد وحال آنکه حدیث مجمع علیه است که لا یجتمع امتي علی ضلالة و مثل آن * سوم آنکه مسائل اجماعیه باطل و ضلالت باشد وحال انکه اجماع رکنی است از ارکان اربعه شرعیه تا انکه بر منکر مسئله اجماعیه قطعیه حکم بکفر جاری نموده می شود * چهارم انکه قیاسات شرعیه بالکلیه ضلالت و باطل باشد زیرا که جمیع قیاسات که بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده همه حادث است وحال آنکه قیاس رکنی عظیم است که بیشتر مسائل فقهیه از ان قبیل است * پنجم آنکه کتب احادیث و فقه که بعد آنحضرت بلکه بعد قرون ثلثه جمع کرده شد نعوذ بالله که همه ضلالت باشد و حال آنکه همان کتب مرقومه مدار دین است * و همچنین جمیع محدثین موافقین و کل ائمه

مجتهدین بر ضلالت باشند چنانکه رافضیان میگویند و بر این تقدیر شریعت برهم شود و هیچ از احکام شرعیه ثابت نشود کما هو الظاهر * ششم آنکه جمیع بدعت حرام باشد و حال آنکه بعض بدعت باجماع جمیع مسلمانان بلکه باقرار منکر ان میلاد و باعتراف وجالیان بداعتماد نیز از قسم واجبات بلکه از لابدیات وضروریات بلکه از بدیهیات ضروریات است مثل اعراب قرآن مجید وعلامات آیت ونام سوره وغیر آن * هفتم آنکه بظاهر لطیفه ظریفه است اما در باطن موعظه موقظه است یعنی ذات منکر هر که باشد قدیم است یا حادث اما ظاهر آنست که وصف قدیم در شرع قویم منحصر است در ذات واجب قدیم پس بالضرورة محدث است لاستحالة ارتفاع النقیضین پس بحسب زعم منکر تکبیر و بطرق تحریر تزویر او و از زبان ترجمان او میگویم که منکر المولود محدث وکل محدث ضلالة وکل ضلالة فی النار پس نتیجه صادقه ضروریه او البته ضروریه لابدیه است و در حقیقت در حق منکر درکه هفتمین است نعوذ بالله منه و منها * باب *

* آن کس که ز حد برون نهد گام *
* این است سزای او سرانجام *
* هم تخم ناراستی کاشتی *
* بدین لا جرم تا چه برداشتی *

پس ظاهر شد که جملهٔ کال محدث لا محالة که در قیاس مرقوم مذکور است کلیه مطابقه نیست پس کلیت کبری که شرط صحت شکل اول است فوت شد * و اذا فات الشرط فات المشروط و اگر کلیت قضیهٔ مرقومه مقید بقیدی باشد یعنی سببهٔ یا ما لا اصل له فی الشرع یا ما لا ید خل تحت حکم عام یا مثال آن و همین تحقیق های محققین و فقهای محدثین است کما سیجیء بعد هذا ان شاء الله تعالی پس بر این تقدیر تکرار حد اوسط که شرط صحت قیاس است مفقود شد زیرا که در صغری مطلق محدث آورده است پس بر هر تقدیر دلیل مرقوم غلط است و دعوی مرقومه بی دلیل *

پس اگر منکر مدعی قبائح زعم خود و فضائح دلیل مدعای خود دیده و تحقیق ما شنیده و پشیمان و ناچار گردیده از زعم باطل خود رجوع کند و بگوید که مراد من نیز از لفظ محدث همان مقید بقید مذکور است باین طور که المولود الشریف محدث

لا اصل له و کل معلوث لا اصل له ضلالة الی آخر الدلیل . پس کاذبیت کبری وہم تکرار حد اوسط متحقق گشت * جواب آن اولا آنکه دلیل مرقوم تو از افراد قیاس کثیرة المقدمات است و مقدمهٔ اخیرهٔ تو همین است که کل ضلالة فی النار پس نتیجه قول تو همین شد که المولود الشریف فی النار و مولود شریف نیست مگر کتابیکه در احوال میلاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم تالیف شده است پس در حق تو همان باد که در حق مولود شریف گفتی قوله تعالی جزاء سیئة سیئة مثلها چنانکه سابقا گذشت * بیت *

* سیئة را شد جزا سیئه * زشت زشتی بیند اندر آئینه *

و یا نتیجه قیاس تو چنین باشد که مجالس المولود الشریف فی النار و مجالس مولود شریف عبارت نیست مگر از اهل مجالس مولود شریف و اهل مجالس موصوف بیشتر علما و صلحاء می باشند پس درین صورت نیز دربارهٔ تو همان باد که دربارهٔ ایشان گفتی قوله تعالی اعتدوا بمثل ما اعتدی علیکم * بیت *

* از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو ز جو *

و جواب آن ثانیا آنکه صغری در دلیل تو اعنی المولود الشریف محدث لا اصل له غلط است بلکه اصل مولود شریف بوجوه متعدده ثابت است چنانکه مفصلا و مدللا مذکور خواهد شد بفضله تعالی فانظر و اعتبر

* تنبیه * واضح باد که منکران در شان مولود شریف و در حق مجالس منیفه و در بارهٔ اهل محفل نظیف آن سخن زشت و کلمهٔ درشت می گویند که زیاده بر آن متصور نیست پس در جزای آن هرچه ماورای آن گفته آید کمتر از این خواهد بود یعنی لفظ فی النار نعوذ بالله منهما و منه و منهم در شرح مشکوة دهلوی است عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة بدانکه هرچه پیدا شده است بعد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بدعت است و آن دو قسم است آنچه موافق اصول و قواعد کتاب و سنت است و قیاس کرده شده است بر ان آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت سیئه و ضلالت خوانند و کلیت کل بدعة ضلالة که در حدیث شریف وارد است محمول بر این است * و بعض بدعت واجب است مثل تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و بعض بدعت مستحب است مثل بنای رباط و مدرسه و مانند آن و بعض مکروه مانند اسراف در نقش و نگار کردن مسجد و بعض مباح مانند فراخی در طعامهای لذیذه و لباسهای فاخره و بعض حرام مانند مذهب اهل بدع و اهوای که خلاف سنت و جماعت است

انتهی * و نیز در شرح مرقوم است عن هلال بن الحارث قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها
الله ورسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل به لا ینقص
ذلک من اوزارهم شیئا یعنی کسیکه پیدا کند بدعت ضلالت
راکه راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخلاف بدعت
حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت آن و ترویج آن باشد
پس باشد بران کس از بزه مثل بزه های کسی که عمل
کند بآن بدعت حال انکه کم نمیکند آن از بزهها ی ایشان
چیزی را انتهی * پس از تقسیم بدعت و هم از تعریف
بدعت حسنه و بدعت سیئه واضح و لائح شد که عمل بمولد
شریف از افراد بدعت حسنه است چنانکه در مجموعهٔ اول
گذشت بتفصیله تعالی و درین تحریر نیز مفصلا خواهد آمد
انشاء الله تعالی * اما درین روزگار که زمان قلت ابرار و
کثرت اشرار است سیما درین امصار خصوصا درین
دیار از قسم بدعات واجبات باید شمرد زیرای
انکه وسیله واجبات و ذریعه مغفرت و ضامن دوام
حسنات و خیرات و رابطه مبرات و برکات است مثل
معرفت حالات و معجزات آن حضرت صلی الله علیه وسلم
که موجب مزید ایمان و تقویت ایقان و تکمیل اذعان بآن حضرت

است و سبب محبت و ازدیاد مودت و مزیت خلت
باآنجناب است و باعث انبعاث شوق باصحاب ذوق
و واسطهٔ حصول ذوق بارباب شوق و رابطهٔ ملاقات
صلحا و ضابطهٔ زیارات علما و تذکرهٔ شنیدن و خواندن درود
و تبصرهٔ بآن امور که مشتمل باشد برآنها صحیفهٔ مولود * زیراکه
بسا احکام است که بجهت اختلاف احوال مردمان و بسبب
تغییر اوضاع زمان مختلف می گردد مانند غلق باب مسجد
که ممنوع بود اما درین ازمان بسبب کثرت اهل فساد مشروع
شد وچنانکه زنان بحضور جمعه و جماعات ماذونه بودند اما درین
ازمان بلکه از سابق زمان بجهت غلبهٔ اهل فسق ممنوعه شدند
لما فی الکفایة ویکره ان یغلق باب المسجد قالوا لا باس فی زماننا
باغلاق باب المسجد ولا یفتح الا فی اوقات الصلوة والتدبیر فی
ذلک الی اهل المسجد لان الغلبة لاهل الفساد ویخاف منهم علی
متاع المسجد وعلی منازل الجیران وجاز ان یختلف الحکم
باختلاف احوال الناس الا تری ان النساء کن یحضرن الجماعات
ثم منعن عن ذلک وکان المنع صوابا فکذلک اغلاق باب المسجد فی
زماننا انتهی و فی الطحطاوی قال تاج الشریعة بل یجب ذلک
صیانة للقنادیل والمصاحف * و همچنین گرفتن اجرت برای اذان و
تعلیم قرآن و امامت و امثال آنها ممنوع بود لیکن بجهت تغییر

زمان و زمانیان جمیع علماء هر دیار و کل فضلای هر امصار بر جواز اخذ اجرت بران امور اجماع کردند چنانکه در هدایه و درمختار و بحرالرائق وغیره مصرح است * و از اینجا است که از زمان دراز که زاید بر ششصد سال می گذرد بسیار علمای دیندار و فضلای نیک کردار در فضائل مولد شریف رساله ها تصنیف نموده اند و می نمایند و در باب استحسان آن استفتاها و فتواها تالیف فرموده اند و می فرمایند و در ماده ترویج آن کمال سعی و اهتمام و نهایت انتظام کرده اند و می کنند و در رد اقاویل منکران و دفع شکوک و اباطیل مخالفان صحیفه ها ارشاد نموده اند و می نمایند جعل الله تعالی سعیهم مشکورا وعملهم مبرورا وایدهم بالایداء الحقین وخذل مخالفیهم فی الدنیا والدین آمین یا رب العالمین * بیت *

روز میلاد نبی عید و درخشان بادا
مجلس مولد او روشن و تابان بادا
حاملانش همه را رحمت رحمان بادا
منکرانش همه را زحمت شیطان بادا

ترجمه عبارت تحفة القضاة

ومایفعلون من الجهال علی راس کل حول فی شهر ربیع الاول لیس بشیء

انتهى بلفظها مخالفت و رکاکت عبارت سابقه ولاحقه
که بر ساکر تحفه کدورت صحیفه منسوب است بسیار
و بی شمار است که *بیت*

گر بگویم قبح آن بی حد بود * ور شمارم عیب آن بی عد بود *

اما بطور نمونهٔ از خروار و دانهٔ از انبار و جزوی از طومار بچند
وجوه وجاهت وجوه آشکار میکنم بفضله تعالی و آینده نیز
حال رساله مرقومه اظهار خواهم نمود بعونه تعالی *
وجه اول انکه لفظ مایفعلون مبهم و مجمل است اصلا تعیین و
تفصیل آنها نکرده ترجمهٔ آن چنین است که آنچه میکنند از گروه
جاهلان بر عمر هر سال در ماه ربیع الاول هیچ چیز نیست
پس با اینهمه جهالت و ابهام حکم بلاشی کردن از کمال
جهالت است *بیت*

* بی هیچ تکلف این سخن راست نکوست *
* کز کوزه همان برون تراود که در اوست *

دوم انکه لفظ ما از الفاظ عام است پس شامل است بر جمیع
افعالی راکه روز مذکور بجامی آرند و حال آنکه منجمله آن افعالی است
که کسی از مسلمانان آنرا ابد نمی تواند گفت مانند خواندن آیات
قران و احادیث حضرت سید پیغمبران و همچنین ذکر حالات و
معجزات سید انس و جان علیه الصلوة والرضوان من الله

الی یان که از کتب معتبره و صحف معتبره منقول است * بیت *

* محمد عربی کابروی هردو سرا است *
* کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او *
* همو که چون خاک نیست بر در او *
* گر فرشته است خاک بر سر او *

و دیگر آنکه کارهای است که احدی از مومنان بلکه کسی از کافران نیز آنرا عیب انمی تواند کرد چون خیرات صدقات و دعوات و ضیافات و دیگر حسنات و مبرات * پس درین مقام جرات و بی حیائی و بی باکی و بی پروائی او را باید دید که اینهمه عبادات و طاعات را الیس بشی میگوید و کلمه تحقیر و کلام توهین می خواند. پس در حقیقت حکم بالاشی کردن خود لا شی است کما لا ینبغی * بیت *

* زبد گوهران بد نیاید عجب *
* نشاید ستردن سیاهی ز شب *
* ز بد اصل نیکی مدارش امید *
* که زنگی نگردد به شستن سپید *

نعوذ بالله من هذه الخرافات ونتعوذ من هاتیک الترشات ونستعیذ من تلک الهفوات ونجتنب من هولاء الخزعبلات

* ناکسان را علم دین آموختن *
* دادن تیغی بدست راه زن *

وجه سوم آنکه کلمهٔ من الجهال از جهالت او ست زیرا که شناعت اول این است که مرجع ضمیر یفعلون مجهول است و از قبیل اضمار بدون ذکر مرجع است و شناعت دوم آنکه تدارک آن جهالت را بقول خود من الجهال نمود چه همین قدر کفایت می کرد که ما یفعله الجهال الخ پس قول مرقوم تطویل لا طائل است * واز اینجا حال لیاقت مولف رساله مذکوره ونیز حال خود رساله مسطوره و هم احوال کسانیکه بمولف آن اعتقاد و برساله آن اعتماد و بعبارت آن استناد دارند مکشوف وعیان و مشاهد و بیان شد * بیت *

* پایه خرد از طرح سخن رانی او * دانست که تا کجاست نادانی او *

بیان وجه اینکه منع بها عاملان مولد شریف عالمان را نشان و شایان کاملان اند پس عامه عاملان مولد شریف را جهال گفتن طعنه زدن است بر فقیهان دین و بزرگان شرع مبین و در حقیقت رخنه زدن است در دین متین * بیت *

* چون خدا خواهد که پرده کس درد * میلش اندر طعنه پاکان برد *
* ور خدا خواهد که پوشد عیب کس * کم زند در عیب معیوبان نفس *

وجه چهارم آنکه لفظ علی راس کل حول الخ ترجمه آن بدین وجه است که آنچه میکنند از گروه جاهلان بر سر هر سال در ماه ربیع الاول

هیچ چیز نیست *پس درین عبارت پر خسارت نارسائی و غباوت و نادانی و غوا است او را باید دید که کلمه های درین مقام محض لغو و دیگر لفظ را پس صرف حشو است زیرا که سر هر سال نیست مگر آغاز هر سال و آن نیست مگر ماه محرم و یا عکوسا از لفظ راس کل حول آخر هر سال مراد داشته باشد و آن نیست مگر ماه ذی حجه و بعد ازان می نویسد که فی شهر الربیع الاول و این باطل محض و غلط صرف است بلکه از قبیل محالات است مثالش مثل مشهور است

چه خوش گفت است سعدی در زلیخا

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها

وجه پنجم آنکه جمله لیس بشیء را صرف بزعم فاسد و فهم کاسد خود نوشته است هیچ دلیلی بران نا آورده تا ابطال دلیل ذلیل او نموده شود بلکه جاهلانه و بی باکانه این کلمه لایعنی و حرف بی معنی را بطور لاف زنی دگرافرانی تکلم نمود پس در حقیقت لاشی گفتن او غو و لاشی است * شعر *

اذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه و اعظم ما یعنی علیه اجتهاده *

وجه ششم آنکه جمله لاشی درین مقام بی محل است و مطابق دعوی منکر مدعی نیست بلکه مخالف او است زیرا که لفظ شیء در لغت بمعنی چیز است هر چیزیکه باشد موجود یا معدوم و در عرف شرع بمعنی موجود

و بر هر تقدیر غلط و دروغ است کما هو الظاهر اما در مطالع فقهای پس معنی لیس بشیء این است که نیست چیزی که ثواب با آن متعلق باشد و غرض از ان نفی وجوب و سنیت و استحباب می باشد و این نفی نمی کند مباح را چنانکه در شرح وقایه است قوله لیس بشیء ای لیس بشي یتعلق به الثواب وفی الکفایة قوله لیس بشیء اي لا يتعلق به الثواب وفی الدر المختار لیس بشی هو نکرة فی موضع النفی فیعم انواع العبادة من فرض و واجب وسنة و مستحب فیفید الاباحة وقیل یستحب وقال الباقلانی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لطاعة او سماع الوعظ بلا وقوف وکشف راس جاز بلا کراهة اتفاقا انتهی * وفی رسالة غایة المرام نقلا عن فتاوی الحجة ناقلا عن الجامع الصغیر التعریف الذي یصنعه الناس لیس بشی وذلک ان جماعة من الصلحاء و العارفین یجتمعون فی یوم عرفة فی کل بلدة یهللون ویکبرون شبه الحاج بعرفات فذلک لیس بشی یعني بشي من السنة ولاکن فی نفسه من جملة الدیانات والخیرات واشتیاق الی عرفات * ونقلا عن المضمرات قالوا التعریف الذي یصنعه الناس لیس بشي لم یرد به نفی مشروعیته فی نفسه لانه دعاء وتسبیح وتضرع الی الله تعالی انما اراد نفي وجوبه وسنیته انتهی

حاصل انکه لفظ لیس بشی که در عبارت تحفه خسارت صحفه

واقع است و دلیل دوست تاویله منکران است هرگز دلالت نمی کند بر اینکه عمل مولود شریف حرام است یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا بدعت سیئه یا بدعت مکروهه یا بدعت مذمومه یا بدعت قبیحه چنانکه مضمون منکران میلاد و خرافات مدعیان بے اسناد است بلکه بالیقین فقط دلالت میکند که واجب یا سنت یا مستحب نیست پس از نفی وجوب و سنیت و استحباب البته مشروعیت و اباحت آن متبادر است و مشروعیت و اباحت مخالف دعوی منکران بلکه مبطل دعوی ایشان است * تنبیه * پس درین مقام عنایت و رحمت جناب ایزد منان و اعجاز حضرت سید پیغمبران باید فهمید و تفحص و تصفح کاتب حقیر ناتوان و الهام غیبی و القاء لاریبی درباره این عاجز حیران باید دید که منکران در عبارت دعوی خودها عمل مولد شریف را بدعت مذمومه و بدعت سیئه و بدعت مکروهه گفتند و در دلائل دعوی مذکوره جمله را از اسلاف خودها نقل کردند و بر حسب زعم خودها آنرا مثبت دعوی مرقومه شمردند پس الله تعالی بقلم زبان و زبان قلم بندهٔ از بندگان خود تفسیر جمله مستندهٔ مرقومه را چنان آشکار نمود که مبطل دعوی مذکوره و مکذب اقوال آنها شد * ع *

چه غم ز طعنهٔ دشمن چو دوست جانب ماست

والحمد لله على ما نعم وعلم من البيان ما لم نعلم هكذا في نظام المرام

* تنبیـــه * فائده جدیده از عبارات کتب سابقه برآمد که اگر روزی از روزهای مشرفه بلحاظ شرافت آن روز مانند روز عرفه و روز عاشورا و یوم میلاد آنحضرت و یا شبی از شبهای معظمه مانند شب برات و شب عرفه و شب عیدین و شب قدر و شب میلاد آنحضرت و شب معراج آنحضرت در جائی مجتمع شده عبادتی کنند مانند آنکه نماز نوافل بغیر جماعت و قرآن و اذکار ماثوره و اوراد مشهوره بخوانند و آنهارا فرض یا واجب یا سنت ندانند جایز است و اعمال مرقومه که بذات خود ها مستحب است به نسبت روزهای دیگر و شبهای آخر مستحب تر و مستحسن تر است کما لا یخفی

بقیهٔ عبارت پر شرارت تحفهٔ مرارت فحقه

ویقومون عند ذکر مولد النبي صلى الله عليه وسلم ويزعمون ان روحه عليه الصلوة والسلام يجيئ وحاضر فزعمهم باطل بل هذا الاعتقاد شرک وقد منع الائمة الاربعة عن مثل هذا انتهی، واضح ولایح باد که در تحریر اول نوشته ام که الفاظش محض نامربوط وکلماتش یا رطب و یابس مخلوط الجح و در آخر آن وعده نموده ام که آینده مفاسد و مکاید که در عبارت پر خسارت ولائل رزائل منکران واقع است مبین مبرهن خواهم کرد لهذا در بیان دلیل اول و دوم در جملهای

ولیکن سوم بعض از مفاسد و مکاید آنها بیان نموده ام و درین جا نیز بوجوه متعدده ایفای وعده می نمایم وتوفیق ازو تعالی می جویم و می گویم ٭ اول آنکه خبران روحه او لا جمله یحی گفت بعده کلمهٔ حاضر و هردو لفظ محض بے ربط است زیرا که یحی جمله است وحاضر کلمه باهم مناسبت ندارد وسهوت آنکه لفظ یحی فعل مضارع دلالت بر تجدد وحدوث میکند پس معنی او چنین است که زعم میکنند که روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقت ذکر ولادت آنحضرت تشریف می آرد و لفظ حاضر اسم فاعل است دلالت بر دوام واستمرار میکند پس مضمون این است که زعم میکنند که روح آنحضرت وقت ذکر ولادت همیشه حاضر است و فرق درمیان هردو برکسیکه علم بلاغت خوانده است ظاهر و باهر است

٭ اگر فاضل بچشم غور سوی این و آن بایند ٭

٭ میان هردو فرقی از زمین تا آسمان بیند ٭

دوم آنکه او لانوشته که ما یفعلون من الجهال الی قوله لیس بشي بستر نگاشت که ویقومون عند ذکر مولده بعده رقم کرد که ویزعمون ان روحه یجي و حاضر پس جای غور است که جمله ویقومون ان روحه الخ درمیان دو جمله محض بے ربط و بے علاقه است چرا که جملهٔ وما یفعلون الي قوله لیس بشي جمله مستقله است و حکم نیز ان لیس بشي گفت وهمچنین جمله ویزعمون الخ جملهٔ مستقله

است وحکم آن بعد آن گفت که فزعمهم باطل الخ و اما جمله ویقومون عند ذکر الخ نه باسابق تعلق دارد و نه بالاحق و حکم آن هیچ نگفت زیراکه جمله ویقومون الخ معطوف نمی تواند شد کما هو الظاهر علی من له ادنی مهارة فی کلام العرب و نه جمله حالیه می تواند شد کما لایخفی علی من له ادنی ممارسة فی علوم النحو والادب * سوم آنکه جمله ویزعمون ان روحه صلی الله علیه وسلم یجیی وحاضر * حاصلش آنکه در بیان زعم جاهلان دو لفظ آورده است اول یجیی دوم حاضر بعد از ان در بیان حکم زعم مرقوم نیز دو لفظ رقم نموده است اول فزعمهم باطل دوم وهذا الاعتقاد شرک پس میگویم که حال زعم مرقوم وحکم آن موقوف است بر بیان این که علمای محققین در باب حضور روح آن حضرت چه می فرمایند لهذا اولا آنرا می نگارم بعد از ان حال زعم مرقوم بمنصه ظهور می آرم و علی الله التوکل و به الاعتصام و منه التوفیق فی نیل المرام * در نظام الکلام است بدانکه علمای شریعت و مشایخ طریقت که بحوا از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در موضعی ماورای قبر شریف قائل اند مراد ایشان از حضور مذکور معنی عام است یعنی حصول قرب و نزدیکی و رفع غیبوبت و دوری اجمالا این قدر اعتقاد میدارند و تفصیل و تعیین آنرا بمشیئت ایزدی و بعلم الهی میگذارند * و آن چهار انواع متصور است و هر قسم از او ضاع اربعه ممکن الوقوع است

اوّل بشهود روح مع الجسد و دلائل آن بوجوه متعدده می آید ان شاء الله تعالی لیکن نه بجسد کثیف عنصری بلکه بجسم لطیف انوری که باور اگر هر بصر در نیاید بلکه در حق شخصی که عنایت فرماید با و بنماید و بسعادت مشاهده مسعود نماید و اگر نخواهد کسی معاینه آن نور انور نتواند مانند اجسام ملایک چنانکه حضرت جبرائیل علیه السلام که بمجلس شریف تشریف می آوردند گاهی جمیع اهالی مجلس مشاهده می نمودند و وقتی احدی معاینه نمی نمودند و زمانی بعضی از حاضرین میدیدند و دیگر نمی دیدند چنانکه در مشکوة وغیره مرقوم است * بیت *

* آنرا بچشم پاک توان دید همچو ماه *
* هر دیده جای طلعت آن نور پاره نیست *

آیا نشنیده که جسم مبارک آنحضرت در حالت حیات دنیوی سایه نداشت و این دلیل ساطع است بر لطافت و برهان قاطع است بر نظافت * بیت *

* فتاده سایه زان خورشیدرخ دور * که با هم راست ناید ظلمت و نور *
* از ان بالاتر آمد پایه او * که افتد در ته پا سایهٔ او *

پس با وجود آنکه این نشاءة محل ظلمت و کدورت و محل نجاست و کثافت است و نیز جسم عنصری مرکب از اجزاء کثیفه است آن قدر لطافت و نظافت داشته

باشد بس فهمیدنی است که هرگاه این جسم عنصری کثیف کدر را گذاشته و این عالم پر کدورت و کثافت را بهشته بجسم لطیف بآن عالم لطیف انتقال فرموده باشند چه قدر اصفی و الطف و چه مقدار اجلی وانظف خواهد بود * جای آنست که گفته شود که آن جسم نوری از جسم املاک بلکه از شمس و قمر و نجوم افلاک نیز انور و ابهر است * دوم شهود روح مجرد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در خواب واقع میشد های ما یاتی انشاء الله تعالی * اما دانستنی است که شهود روح مجرد در خواب اگرچه در حق غیر نیز متصور است اما فرق این است که در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم متیقن است که خطا و غلط را در آن احتمال نیست و شک و شبهه را در آن مجال نی زیرا که رویای انبیاء عموما و رویای آنحضرت خصوصا وحی باطنی است لما فی المدارج وغیرها بخلاف اغیار که مورد اوهام و خیالات نفسانی و مصدر تخییلات و سویلات شیطانی است نعوذ بالله منها * سوم شهود بمثال ذات آنجناب فیضمآب علی ما سیجی ان شاء الله تعالی چهارم شهود برفع حجاب و بطی ارض یعنی آنجناب علیه الصلوة والسلام بجای خود متمکن باشند و حجابات و غشاوات مرفوع گردند و آنحضرت نظر عنایت بموضعی از مواضع انداز ند و مشاهده فرمایند چنانکه در حالت حیات

آنجناب واقع میشد مانند واقعات مناسب موته وغیره علی ما سبق ذکره ان شاء الله تعالی * پس این همه صور تهای چهارگانه افراد مطابق حضور است و هر یک از آنها ممکن الوقوع بلکه متوقع الوقوع است علی ما مضی دلائل کلواحد منها بفضله تعالی * اما تحقیق این امر که کدام قسم معین از اقسام اربعه مانند حضور جسمانی یا حضور روحانی یا توجه جسمانی در کدام واقعه مخصوصه از واقعات مختلفه مثل قرأت مولد حمیده یا تلاوت قران مجید یا قرأت حدیث و در کدام موضع مخصوص از مواضع متنوعه مانند مسجد یا خانقاه یا مجلس مولود واقع می‌شود پس او تعالی قادر مختار است بر هر قسم که بخواهد بهر واقعه که اراده فرماید و در هر مکان که بپسندد حکم کند و تعیین نماید کسی را در تعیین آن امور قدرت و اختیار نیست و احدی را مجال دم زدن نی لقوله تعالی یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید و کسی را برای معنی اطلاع نیست مگر شخصی که او تعالی الهام فرموده و اعلام نموده باشد لقوله تعالی لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء * پس میگویم که اعتقاد در باب حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در موضعی ورای قبر شریف بر سه گونه متصور است * اول آنکه اعتقاد باین وجه که جایز ست که آنحضرت در وقتی از اوقات که بخواهد و در مقامی از مقامات که بپسندد مثل مجلس قرأت مولد شریف

و یا موفقِ تلاوتِ قرآن و یا مجالسِ وعظ بحکمِ او تعالیٰ حضور بعضی مذکور فرمایند هرگز باطل نیست و او لا شرک نی بچند وجوه

(بیت)

* مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد *

* همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد *

وجه اول آنکه قادر مطلق مختار بر حق آنحضرت را آن قدر قوت و قدرت بخشیده است که هر موضعیکه بنوازد و بهر وقت که بپروازد بحکم او تعالیٰ آن موضع را مشرف سازد بذاتِ خود بروح مع جسد شریف یا بروح مجرد لطیف یا بمثال منیف یا بمنظر و مکاشفه زیرا که هر یک از صور ثنای چهار گانه حضور مذکور از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت حیات دنیوی صادر شده است * اما صورت اول یعنی شهود آنحضرت بروح مع الجسد پس در شب معراج بود چنانکه در کتب احادیث و سیر مصرح است و چونکه اکثر آنها کمیاب و بزبان عربی است که حاجت بترجمه می شود و کتاب دراز میباشد لهذا کتاب مدارج النبوة که کثیر الوجود و بعبارت فارسی سریع الفهم است اکثر دلائل را از آن کتاب نقل میکنم والله اسأل التوفیق و اطلب التحقیق * بدانکه در مدارج النبوة مرقوم است که صحیح آن است که وجود اسرا و معراج

در بیداری و بجسد بود و جمهور علمای صحابه و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و مجتهدین و متکلمین و ائمهٔ دین متفق بر این هستند و احادیث صحیحه و روایات صریحه بآن متوافق آمد *
القصه آنحضرت در بیداری بجسد او لا از مکه معظمه به بیت المقدس تشریف بردند و در درون مسجد اقصی داخل شده دو رکعت نماز ادا نمودند و جماعت انبیاء از آدم تا عیسی علیهم السلام بآنحضرت اقتدا نمودند (ظاهر است که ادای ارکان نماز بدون روح مع الجسد متصور نیست پس دلالت میکند بر آنکه حضور آنحضرت بروح مع الجسد بود چنانکه منقول خواهد شد) پس همچنان بجسد مبارک بآسمان تشریف بردند و بعضی از انبیاء را که متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثل در بیت المقدس ملاقات فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند با انبیاء و امامت کردند ایشان را چنانکه در بیت المقدس بود (پس ادای نماز دلالت میکند بر این معنی که در آسمان نیز بجسد شریف عروج فرمودند چنانکه در بیت المقدس بود) * بیت *

* آنکه سرشت تنش از جان بود *
* سیر عروجش بتن آسان بود *

پس چون باز آمد آنحضرت از اسراء و صبح کرد خبر داد مردم را بآن پس بعضی از ضعیف الایمان مرتد شدند (و ظاهر است

که اردنداو بعضی کسان دلالت میکند بر اینمعنی که آنحضرت
عروج مع الجسد فرموده بودند زیرا که عروج بمجرد روح هرگز
مستبعد نیست که باعث ارتداد آنها گردد (نعوذ بالله منه) و بعضی
احوال و اوصاف بیت المقدس را پرسیدند پس جواب
داد و بیان کرد * و فرمود که از بعضی چیزها حاضر نشده مرا جواب آن
واندوهگین شدم پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه
از هرچه پرسیدند خبر دادم * و گفته آمد که این دو احتمال دارد
یا مسجد اقصی را برداشته نزد آنحضرت آوردند چنانکه تخت
بلقیس را در طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثال
کردند آنرا برآنحضرت چنانکه متمثل ساخته شد بهشت و دوزخ
در حالت نماز آنحضرت و احتمال دارد که برداشته باشند پرده
را و در آنجا که بیت المقدس است آنحضرت را نمودند و
در روایت دیگر آمده است که جبرائیل علیه السلام مسجد اقصی
را نزدیک خانهٔ عقیل آورد و در نظر من بداشت پس آنرا میدیدم
و از هرچه می پرسیدند جواب آنهمه میگفتم (پس هرگاه برداشتن
بیت المقدس از جای او و بردن آنرا در جای دیگر متحقق و واقع شد
چه جای تعجب است که آنحضرت شهنشاه دین را بر کرسی
عزت و بر تخت عظمت نشانده بکمال مع روضهٔ منوره برداشته
بجای که خواهد بیارند تعجب میکنند مگر کسیکه اعتقاد نمیکنند در امر

بیت المقدس) و آورده اند که چون رجوع کرد آنحضرت از سفر اسراء گذشت در راه خود بر قافلهٔ قریش . پس سلام کرد بر ایشان گفتند که این آواز محمد است . پس آمد آنحضرت قبل از صبح و خبر داد قوم را بنچه دید و گفت نشانهٔ آن این است که گذشتم بشتران شما که در فلان جا می آمدند و گم کردند شتر را . پس گرد آورد آنرا فلان مرد و فلان روز بآنجا میرسد . پس قریب نصف النهار همان روز قافله رسید و قصه شنیدن سلام آنحضرت و گم شدن شتر و غیره بر آن وجهیکه آنحضرت توصیف کرده بود و بیان نموده اند تمام شد من المدارج مختصراً (پس قصهٔ ملاقات آنحضرت بقافلهٔ قریش در راه و سلام کردن آنحضرت و شنیدن ایشان آنرا و گذشتن آنحضرت بر گلهٔ شتران و باقی قصه دلالت میکند بر این معنی که این سفر آنحضرت مع الجسد بود کما هو الظاهر علی الذهن السلیم والطبع المستقیم والحمد لله الرحیم الکریم *

و در مدارج النبوة در ذکر خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرقوم است که آنحضرت صلعم زنده است بحیات جسمانی دنیاوی و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی اُخروی است ، وحق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه در این عالم یا بنهد در ابدانی که حکم ظرف

دارد و حق تعالی قادر است که نگاهدارد و ارواح را بی ابدان
ولیکن نقل وارد است بوجود آن در ابدان چنانکه بودن موسی
نماز گزارنده در قبر زیرا که نماز گذاردن و ارکان آن ادا نمودن تقاضای
جسد می کند و صفات مذکوره در انبیاء در شب معراج همه
صفات اجسام است انتهی من المدارج * اما صورت دوم
یعنی شهود روح مجرد پس قصه های خواب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که گاهی بر عالم ملکوت تعرج می فرمودند و وقتی
در بهشت و غیره تفرج می نمودند و زمانی بوضع دیگر سیر می کردند
چنانکه در کتاب احادیث مصرح است دلیل است بر آن زیرا که
این همه تعرج و تفرج حق وحقیقت بودند و هم و خیال چنانکه
در معارج است که اتفاق دارند بر آنکه رویای انبیاء وحی است
که راه نیست در آن شک وشبهه را پس بالضرورة بروح
مجرد بود * اما صورت سوم یعنی شهود بمثال آنحضرت
پس کسی را طاقت وقدرت آن نیست که تفصیل و توضیح آن
نماید لاجرم همین قدر اجمالا میگویم که مثال آنحضرت عکس ذات
متنزهه و پرتو نور آنجناب است نه مثال عکس صورت چیزی
که در آئینه منعکس می گردد چه آن عکس صورت صوری
و ظاهری است و نه مانند پرتو چراغ ویا شمس و قمر که بر
دیوار و غیره می افتد که آن سایهٔ صوری جسم شور است

بخلاف مثال آنجناب فیضمآب که عکس صورت معنوی وحقیقی است و پرتو نور باطنی تحقیقی است بیت بجای که نه عین توان گفت و نه غیر آن

* بیت *

* عقل اینجا ره ندارد وهم نیز *
* چشم بکشا لب فروبند ای عزیز *

چنانکه در کشاف الفنون است که مثال در اصطلاح صوفیه عینیت است ودر اصطلاح شرع غیریت است و بعضی از محققین گویند که نه عین است و نه غیر و بعضی فرق کرده اند یعنی در مثال بنوعی مشابهت ثابت می شود اما در مثال مشابهت تام است و عالم مثال بالاتر است از عالم شهادت وفروتر از عالم ارواح و عالم شهادت سایهٔ عالم مثال است و او سایهٔ عالم ارواح و آنچه درین عالم است آنهمه در عالم مثال است و آنرا عالم نفوس نیز گویند انتهی ودر مشکوة است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع في قبره و تولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم اتاه ملکان فیقعدانه فیقولان ما کنت تقول في هذا الرجل اي لمحمد صلی الله علیه وسلم الی آخر الحدیث

در شرح اهلوی مرقوم است فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه بنده چون نهاده شود در گورش و دور گردانیده

از وی باران او دارحا لیکه وی بتحقیق می شنود آواز نعال ایشان را پس در قبرمی آیند دو فرشته پس می نشانند او را پس میگویند چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم * واشارت بهذا با نحضرت یا از جهت شهرت امرو حضور او ست درا ذهان ما اگرچه غائب است از چشمان ما (و این زعم علمای ظاهری است) یا با حضار ذات شریف وی در عیان باین طریق که در قبر مثالی ازان حضرت حاضر ساخته باشند تا بمشاهده آن جمال جان افزای او عقدهٔ اشکال که در کار افتاده باشد کشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد (و این قول علمای عارفین است) بیت

* در ظلمت فراق تو اگر جان دهم چه غم *
* غم نیست اگر ز ماه رخت پرتوی فتد *

* بیت * * شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد *
* تو بیا کز اول شب در صبح باز گردد *

* بیت * * کشته که عشق دارد نگذارد ت بدینسان *
* بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد *

اللهم ارزقنا مشاهدة جماله بعینه و بمثاله فی الدنیا والبرزخ والعقبی * اما صورت چهارم یعنی شهود رفع حجاب پس

قصهٔ حرب موته بر ان شاهد است چنانکه در مدارج النبوة
مرقوم است که چون سپاه اهل اسلام بالشکر کفار
بمقابله ایستادند دران وقت حضرت مقدس علیه الصلوة
والسلام در مسجد مدینه نشسته بودند وقدرت او تعالی
حجابها را از نظر آن سرور برداشته حال موته در نظر
انور داشته بود چنانکه جنگ گاه ایشانرا معاینه میفرمودند
و با صحاب میگفتند که زید ابن حارث علم برداشت وشهید شد
و بعد ازان جعفر علم برداشت و شهید شد بعد ازان ابن
رواحه علم برداشت و شهید شد واین سخن میفرمود
و آب از چشمان مبارک روان می بود الی آخر القصه
انتهی من المدارج مختصرا ونیز در مدارج النبوة در باب سوم
از قسم پنجم مرقوم است که تواند بود که آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم هم در قبر شریف از تصرف و نفوذ حالتی
بود که از سموات و ارض و جهات حجاب مرتفع شده باشد
بی تجاوز و انتقال زیرا که امور آخرت واحوال برزخ و عالم مثال
را بر احوال دنیا که مقید و مضیق بحدود و جهات است قیاس
نتوان کرد انتهی

* بیت *

فهم کسی بکنه کمالش نمی رسد
کانجا که جای اوست رسیدن مجال نیست

ونیز در مدارج النبوة در ذکر خصایص آنحضرت مذکور است که از جمله خصائص آنحضرت آنست که مصلی خطاب میکند آنحضرت رابقول خود السلام علیک ایها النبي و خطاب نمیکند غیراورا * و وجه این میگویند که چون در اصل شب معراج بصیغهٔ خطاب بود که از جانب رب العزت سلام آمد برحضرت رسول پس بعد از ان همبرین گذاشتند * ودر کلام بعضی از عرفاء واقع شده که خطاب از مصلی بملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت است * وبالجمله درین حالت از شهود وجود حضور آنحضرت غافل وذاهل نباید بود وباامید ورود وفیوض از روح پر فتوح وی صلی الله علیه وسلم امید وار باید بود انتهی * بیت *

* گرچه نتوان بدوست ره بردن *
* شرط یاری است در طلب مردن *

و لله در القائل * بیت *

* گر ذکر تیری دل کنئیں سو لگی رہے *
* پر شرط ہی یہی کہ تگ و دو لگی رہے *
* ماننے نہ ماننے کا تو وہ مختار آپ ہی *
* پر تجھکو چاہیے کہ ادھر دو لگی رہے *

واضح باد که بعضی منکران که باقتب مولوی مشهور است روایات معراج وغیره را تصدیق نمیکنند وتاویل خلاف ظاهر مینماید

پس این کس درحقیقت متمسک است با ذیال زندیقان و و متشبث است باقوال معتزلیان نعوذ منهم بالله المنان *بیت *

* عقلی که ره بحق ننماید ضلالت است *

* علمی که باب حق نگشاید جهالت است *

لهذا ما با و خطاب نمی کنیم چنانکه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة فرموده اند

* زانکس که ز قران و خبر زو نرهی *

* این است جوابش که جوابش ندهی *

و بعضی از منکران اینهمه حکایات را باور میکنند اما میگویند که این قدرت و قوت در حالت حیات آنحضرت بود ما بعد انتقال ازین عالم صوری پس بر بقای آن دلیل نیست *پس میگوئیم مدار قدرت موصوف بر ثبوت درجهٔ رسالت و تحقق رتبهٔ قرب و شرافت است وچونکه این مدارج علیه و معارج سنیه بعد انتقال نیز ثابت است پس البته بلا شبه و بلی تردد قدرت موصوف نیز باقی و لازم است

* بیت * * دولت پیشینه همه سربسر *

* کرد ظهور و بسر آمد دگر *

* نوبتی دولت تو تا ابد *

* نوبت پیغمبری تو ! *

اما فی کتب الاصول لان بقاء العلة یستلزم بقاء المعلول و لان بقاء الملزوم دلیل علی بقاء اللازم ولان الاصل بقاء الحادث بعد

وجود ما لم یتیقن بعدمه والاصل ان الاصل بقاء ما کان علی ما کان

* گر ترا نیست شنا ساوریت *
* لب کشودم بشناسا گریت *
* از من این نکته فراموش مکن *
* گفتگوی دگران گوش مکن *

و کشف این مقام و ایضاح این مرام آنست که مدار خوارق عادات از اهل ایمان بر ثبوت صفتی از صفات ثلثه است یعنی رسالت و نبوت و ولایت وحیات و ممات درین امر مساوی است زیرا که نعوذ باللہ که آنهم مراتب عالیه بعد وفات مسلوب نمی گردد پس چه اعتقاد میداری در امر آنجناب که در هر صفات ثلثه موصوف اکمل الاکملین وافضل الافضلین واجمل الاجملین اند * بیت *

* کرا مجال که وصف تو در تواند یافت *
* ولی کرعایت علم آنکه بهتری زهمه *
* آن فضائل که انبیا را بود *
* و آن شمائل که اصفیا را بود *
* گر شود جمله مجتمع باهم *
* جمله باشد ز فضل احمد کم *

وحیات حقیقی و قدرت تحقیقی حق و موجود اند و بجمیع مراتب

علیه موصوف و محمود انه * بیت *

* شاه رسل شفیع امم خواجهٔ دوکون *
* نور هدای حبیب خدا سید انام *
* مقصود ذات اوست دگرها همه طفیل *
* منظور نور اوست دگر جمله گی ظلام *
* هر رتبهٔ که بود در امکان در وست جمع *
* هر نعمتی که داشت خدا شد برو تمام *
* برداشت از طبیعت امکان قدم که آن *
* اسری بعبده است من المسجد الحرام *
* تا عرصهٔ وجود که اقصای عالم است *
* کانجا نه جاست نه جهت و نه نشان نه نام *
* سری است بس شگرف درینجا مپیچ هان *
* از آشنای عالم جان پرس از ین مقام *
* نزدیک او چه تحفه فرستیم ما ز دور *
* در دست ما همین که صلوة است و السلام *

پس کسیکه وقوع معجزات که در حالت حیات واقع شده است تصدیق نماید البته آنکس صدور معجزات را بعد نقال از ین عالم صوری نیز تسلیم خواهد نمود اگر توفیق الرفیق همراه او خواهد بود والحمد لله علی توفیقه * بیت *

* شمع توفیق ار نیفروزد خدای *
* تیره باشد کار ما شتی گدای *
* نصیحت که خالی بود از غرض *
* چو داروی تلخ است دفع مرض *

و دانستنی است که درین مقام بعضی از منکران کلام میگوید که مثبتین حالت ممات را بر حالت حیات قیاس میکنند واین قیاس مع الفارق است * جواب میگوییم او لا که ما هرگز این حکم را از قیاس خود ثابت نمی کنیم بلکه میگوییم که آن قدرت که الله تعالی آنحضرت را در حالت حیات عطا فرموده است بعد وفات نیز موجود و مستقر و باقی و مستمر است بجهت آنکه علت آن باقی است ورافع آن حادث نشده چنانکه از کتب اصول نقل کرده ام فتذکر وتبصر * واگر برین قدر قناعت نگزینی پس دلائل مستقله نیز می آرم بفضله تعالی فانتظر واعتبر * بلکه تو غائب را بر حاضر قیاس میکنی واین قیاس تو غلط است چنانکه در کتب عقائد در مواضع متعدده مرقوم است که لا یجوز قیاس الغائب علي الشاهد
* مصراع * کی بمعنی ره برد هر کو بصورت باز ماند * بیت *
* در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام
وبعضی از مدعیان حضور آنحضرت علیه الصلوة والسلم را محال می پندارد و از عقل قاصر خود بدین گونه دلیل می آرد که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در قبر شریف با جسد لطیف زنده و موجود اند و تا قیام قیامت در آنجا خواهند ماند. پس اگر خروج آن حضرت با جسم شریف از قبر منیف واقع میشد البته قبر شریف و در و دیوار او شق می شد و هر کس از حاضرین مشاهده می نمود و حال آنکه از آن زمان تا این آوان کسی حکایت آن نکرده است * و اگر بمجرد روح مجرد می بود پس نزع روح از جسد لازم می آمد و حال آنکه نزع روح یکبار شد نه بار بار * و نیز در نزع روح تکلیف ها است پس بار بار آن حضرت را تکلیف دادن ضرورت ندارد انتهی

بر اصحاب آداب و ارباب الباب مخفی نیست که لفظ نزع روح را در حق آنحضرت علیه الصلوة والسلام گفتن چه قدر گستاخی و بی ادبی است. کسیکه در دلش عظمت و حشمت آنحضرت متمکن خواهد بود هرگز امثال این چنین کلمات بر زبان نخواهد آورد * و از اینجا حال اعتقاد قائل آن توان دریافت

* حافظا علم و ادب ورز که در حضرت شاه *
* هر کرا نیست ادب لایق خدمت نبود *

و بنای شبههٔ مرقومه بر غفلت از عظمت و حشمت آنحضرت است لهذا بطور تنبیه غافلان و ایقاظ نائمان بقدر فهم ایشان علات شبهه مرقومه و هم علاج دفع آن را بطریق اختصار میگویم

که بنای شبهه اول تو بر این است که جسم لطیف نظیف
نوری آنحضرت را مثل جسم کثیف خاکی خود تصور
نمودی ای کاش تو آنرا مثل جسم لطیف خفیف نوری ملائک
تصدیق می کردی تا درین ورطهٔ مهلکه نمی افتادی * مصراع *
* ببین تفاوت ره از کجا تا بکجا است *
اگرچه در حقیقت جسم مبارک آنحضرت الطف وانظف
ازان است چنانکه سابقا آن تنبیه نموده ام بمضمون آنکه
هرگاه جسم شریف آنحضرت در حالت حیات دنیوی و در
ترکیب عنصری مانند ملائک لطیف و نظیف باشد پس بعد
انتقال ازین عالم مکدر کثیف البته لطیف تر و نظیف تر خواهد بود
که از ادراک عقول قاصره بیرون است و هرگاه جسم ملائک
آن قدر لطیف و خفیف باشد که در هر جسم و در هر جرم نفوذ
و عروج کردن می تواند پس چه تعجب میکنی در مادهٔ جسم شریف
منیف آن حضرت افضل المخلوقات اکمل المکونات علیه
افضل الصلوات و اکمل التحیات * بیت *
* قیل و قالت هیچ نارد هیچ روی * معرفت آموز ای بسیار گوی *
و مدار شبههٔ دوم تو برین است که حضور روح مجرد آنحضرت
را مانند موت تصور نمودی ای کاش که تو آنرا مانند خواب
اذعان می کردی تا خود را درین قعر مظلم مهلک نمی انداختی

مصراع * به بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا *

اگرچه در واقع حالت حضور روح آنحضرت اکمل و افضل است از حالت خواب چنانکه لاحقاً با آن تنبیه می آید بفضله تعالی بمفهوم آنکه خواب تعطل حواس است از جهت غلبه رطوبت مزاجی بر دماغ بخلاف حالت حضور مذکور که از احاطه فهوم ظاهره افزون است * پس هرگاه که روح ابرار در حالت نوم در یک لحظه از زمین تا آسمان صعود میکند با تعلق آن به بدن و باز بیک لمحه نزول می نماید بزمین با اتصال بدن کما مر پس چه تعجب میکنی در بارهٔ روح آنحضرت که مستجمع جمیع کمالات جمیع مخلوقات اند * پس اگر توفیق جناب اله و عنایت حضرت رسالت پناه رفیق و همراه تو خواهد بود البته همین قدر تنبیه ترا از ان بحر زخار و از ان غار تیره و تار خواهد برآورد * بیت *

* سخنهای بالا مثال است و بند * بکار آیدت گر شوی کاربند *
* از ان حضرت بجو بهر فضل توفیق * که توفیقم نماید ره بتحقیق *
* اگر توفیقت افروزد چراغم * زهر اندیشه باشم فراغم *

* تنبیه * دانستنی است که شبههٔ مرقومه که بعض مدعیان می نمایند رد آن مدلل با ستقلال نپرداختم بلکه صرف به تمثیل اقتصار ساختم و وجهش آنست که بنای براهین مدعای ما بر قران و قول و فعل آنحضرت علیه السلام و اقوال و افعال صحابه

کرام و اجماع جمهور علمای عظام و اتفاق اولیای عالیمقام و قیاس مجتهدین مقبول الانام است. پس تحریر و تقریر ما در بارهٔ آنها مفید نخواهد شد زیرا که ما دلایل شرعیه خواهیم آورد و آنها لغویات عقلیه پیش خواهند کرد * و در حقیقت منکران مصران مقلد و مقتدی معتزلیان و رافضیان اند که عقل و فهم خود را در احکام شرعیه دخل داده اند تا آنکه عقل را بر شرع حاکم ساختند پس آنچه عقل آنها حکم کرد بر حسب آن اعتقاد و عمل نمودند * و ندانستند که وجود عقل برای آن است که تا عاقلان بواسطه عقل خود با حکام الهی را دریافت کنند بعده بر حسب آن اعتقاد و عمل نمایند ؛ بیت ؛

توفیق بود که ره نماید ؛ این راه بعقل کے کشاید ؛

خلاصه آنکه در واقع خدای تعالی حاکم و متبوع است و در ظاهر شرع است و عقل محکوم و تابع او و ایشان بر عکس آن معامله نمودند * درین مقام یک مسئله برای ایضاح این مرام می آرم و آن عذاب قبر است که حضرت پیغمبر صادق مصدوق علیه الصلوة والسلام ما آن خبر داده اند پس اهل سنت بواسطه عقل خود با مضمون آن را دریافته اعتقاد آوردند و معتزلیان و رافضیان و امثال آنها درین امر از عقل خود استفتا نمودند بعض عقل آنها حکم

کرد که عذاب قبر باطل و محال است زیرا که عذاب مرده از دو حال خالی نیست یا با عاده روح در تن مرده یا بدون آن بر تقدیر اول مرده فریاد و شور و حرکت و زور می کرد و بر تقدیر دوم تعذیب تن بدون روح لغو و بی فائده است پس ایشان بر حسب حکم عقل خود ها اعتقاد نمودند که عذاب قبر باطل و محال است و گفتند که حدیثیکه در باب عذاب قبر مروی است برای مجرد تحویف است و علی هذا القیاس بسیار احکام شرعیه است که آن قوم بر طبق فهم و عقل خود ها عمل کرده اند و نصوص شرعیه را تاویل خلاف ظاهر و مخالف اجماع نمودند * و در حقیقت امام اولین و مجتهد نخستین آنها ابلیس پر تلبیس بود که عقل و فهم خود را بمقابل حکم الهی که به سجدهٔ حضرت آدم علیه السلام صادر شده بود معارض نموده گفت انا خیر منه خلقتني من نار و خلقته من طين و بر طبق عقل خود عمل نموده سجده نکرد * بیت *

* عالم صورت بشتهٔ آب و گل است *
* عالم معنی رهبر جان و دل است *
* عالم چون بر تن زنی ماری بود *
* عالم چون بر دل زنی یاری بود *

امام اهل سنت و مقتدای ایشان ملائکت اند که به عقل

نمودہ حکم الہی را دریافتہ عمل نمودند باوجود آنکہ خلقت ایشان
از خلقت ابلیس اشرف است زیرا کہ ایشان از نور مخلوق
اند و ابلیس از نار و نور را شرف است از نار لیکن ملائکہ
خود را در مقابل حکم الہی از خاک نیز پست وحقیر دانستند و
بلا توقف و بغیر تامل برحسب حکم الہی عمل نمودند و ابلیس
کہ بر عقل و فہم خود نازان بود انکار نمود و بر حکم عقل خود
اصرار و نار را بر عار اختیار کرد نعوذ باللہ منہ * ہمچنین کسانیکہ
عقل تابع شارع داشتند دلایل شرعیہ را کہ در باب حضور
آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام وارد است دیدہ یا شنیدہ
یا از علما پرسیدہ اعتقاد نمودند و کسانیکہ از ناواقفی خود
انکار داشتند توبہ و استغفار کردند اما منکرانیکہ مقلد عقل
قاصر و فہم ظاہر خود بودند براہین شرعیہ مرقومہ را التفات نکردہ
و از علما استفسار نہ نمودہ از دلیل مرقوم معتزلیان کہ در باب
رد عذاب قبر آوردہ اند استنباط نمودہ گفتند کہ حضور
روح آنحضرت باطل و محال است زیرا کہ از دو حال خالی
نیست یا با جسد شریف یا مجرد روح بر تقدیر اول قبر شریف
شق می شد و محسوس می گشت و در صورت دوم نزع روح لازم
می آید و ہر دو شق باطل است پس حضور حضرت
باطل و محال است نعوذ باللہ من زعمہم و من عقلہم * بیت *

* عقلی که ره بحق ننماید ضلالت است *
* علمی که عقد حق نکشاید جهالت است *

و حقیقت آنست که کسیکه توفیق الٰهی رفیق همراه او خواهد بود بر هدایت و رستگاری است و گرنه نعوذ بالله بر ضلالت و خواری است

* رباعی *

گر بدرقهٔ لطف تو ننماید راه * از راه تو هیچ کس نگردد آگاه *
* و آنکه که براه راست باید رفتن * توفیق رفیق ار نشود او یاللہ *

بعد از آن مدعی مذکور می گوید که اگر حضور روح آنحضرت در مجلس مولد شریف جایز باشد پس فرض می کنم که اگر در یک وقت در مواضع متعدده مجالس مولود منعقد گردد لازم می آید که یک شخص در مواضع متعدده در یک زمان یافته شود و این محال است * دفع آن میگوییم اولا که ما همین قدر می گوییم که حضور آنحضرت در مجلسی از مجالس مولود جائز است و نمی گوییم که واجب است چنانکه تو خود گفتهٔ که اگر حضور آنحضرت جایز باشد پس این اعتراض تو از کج فهمی تست * و میگوییم ثانیا که ما میگوییم که در مجلسی از مجالس مولود شریف و نمی گوئیم که در جمیع مجالس زیرا که هر مجلس لائق حضور آنحضرت نمی باشد و بر تقدیریکه لائق حضور باشد اما قابل مقبولیت نباشد پس این اعتراض تو از نافهمی تست * می گوییم ثالثا که در

وقتی از اوقات مجالس مولود و نمی گوییم که از ابتدای مجالس تا انقضاے آن شاهد و حاضر باشند پس مقصود است که لحظهٔ در مجالسی و لمحهٔ در محفلِ دیگر عنایت فرمایند * پس واضح شد که این همه اعتراضات تو از راه شرارات تست * و می گوییم را بعا که در ابتدای کلام در امر حضور آن حضرت علیه الصلوٰة والسلام ایضاح نموده ام که حضور آنحضرت بر چهار قسم است یکی از ان شهود بر فع حجاب است پس در صورتے که تو فرض کردهٔ ممکن است که آنحضرت بجای خود متمکن باشند و در یک زمان بلکه در یک آن سوی جمیع مجالس متروضه توجه و عنایت فرمایند و بسعادت مشاهده مشرف نمایند هرگز بعید نیست * پس اعتراضات تو از راه غلطات است از کلام من * و می گوییم خامساً که وجود شی واحد در امکنهٔ متعدده در یک زمان که تو آن را محال گفتی بنظر عقل قاصر بلحاظ فهم ظاهر تست امادر حقیقت نسبت بکرامات اولیاء ممکن است چنانکه حضرت ملا عبد الرحمن جامی در نفحات الانس در بیان اقسام کرامات اولیاء بان تصریح فرموده اند * مصراع *

ــ که بمعنی ره برد هر کو بظاهر باز ماند ــ

و هرگاه که از غلامان آن درگاه و از خادمان آن بارگاه

مثل آن کرامات و خرق عادات بلکه زاید بر آنها صادر شده باشد پس تو چگونه انکار میداری در امر آنحضرت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیمات که جامع رتبات رسالت و نبوت و ولایت اند بلکه در هریک از درجات ثلثه مذکوره افضل و اکمل و اجمل اند * اگر تو کتاب نفحات الانس و تذکرة الاولیاء و سفینة الاولیاء و شواهد النبوة و مدارج النبوة و امثال آنها بحسن اعتقاد می خواندی هرگز درین انکار و اصرار نمی افتادی نعوذ بالله من سوء عقیدتک و من قبح طبیعتک * پس اگر می گوید که دیدن آنحضرت را در خواب و یا در یقظه بر تقدیر امکان آن کشف است لیکن حضور آنحضرت لازم نمی آید چنانکه میگویند که بعضی از اولیاء کعبه را دیده اند پس معنی آن نیست که کعبه از جای خود برکنده شده بجای بیننده آمد انتهی کلامه پس میگویم که رفتن کعبه را و را اعتقاد فاسد خود محال بالذات می پنداری این پنداری تو غلط است چه از کرامات اولیاء ممکن است بلکه واقع است تا آنکه کعبه معظمه بذات خود بزیارت اولیاء رفته است * مثنوی *

* دان که کار خدا و خاص خدا * نیست محصور در مدارک ما *
* ای بسا کار که آید از ابدال * که بود پیش عقل خلق محال *
* باشد از خالق قوی و قدیر * کار شان خارق قوای بشر *

* هر چه فهم تو زان بود قاصر * شو آنرا ز ابلهی منکر *

* تا نورزی طریق اهل کمال * کی شناسی حقیقت این حال *

* عزلت و صمت و جوع و کم خوابی * پیشه کن تا مقام آن یابی *

عجب است از اعتقاد تو که رفتن بیت المقدس از جای خود و حضور او بحضور آن حضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه در قصهٔ معراج گذشت تصدیق میکنی و رفتن کعبه را محال می پنداری ٥ و اگر معجزهٔ مذکوره در اعتقاد تو باور نکنند و دل تو قبول نه نماید ما ترا معذور می داریم اما عند الله تعالی فهو اعلم باحوال العباد * بیت *

* قابل کار نئی معذوری * یا خود از کوشش آن بس دوری *

* باش کین راه گذار دگر است * هر کسی قابل کار دگر است *

* لیکن اندر پی انکار مرو * از جهان منکر این کار مرو *

و ما امکان رفتن کعبه بزیارت اولیای بلکه وقوع آن از کتب علمای معتبرین و فضلای دین متین نقل میکنم تا ترا آگاه نماید و بصیرت فرماید و تا امری که بفهم تو نیابد از عقل خود استقصاء مکن بلکه بعلمائیکه مرجع فتوی باشند استفسار کن * مثنوی *

* تو قیاس از خویش میگیری ولیک * دور دور افتادهٔ بنگر تو نیک *

* همسری با انبیا بر داشتی * اولیا را همچو خود پنداشتی *

* کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر *

فی رد المحتار شرح الدر المختار عن عدة الفتاوی الکعبة اذا رفعت

(٩)

جسم خاک از عشق بر افلاک شد | کوه در رقص آمد و چالاک شد

بیت اقتداء الطالب و یدابشد | کعبه در جوش آمد و بیدار شد

عن مكانها لزيارة اصحاب الكرامة ففي تلك الحالة جازت الصلوة الى ارضها * وفي البحر الرائق بعين هذه العبارة * وفي الدر المختار وشرحه رد المحتار وشرحه الطحطاوي في موضع آخر ذكر الامام النسفي حين سئل عما يحكى ان الكعبة كانت تزور واحدا من الاولياء هل يجوز القول به فقال نقض العادة على سبيل الكرامة لاهل الولاية جائز عند اهل السنة قال ابن الشحنة النسفي هذا هو الامام نجم الدين عمر مفتي الجن والانس راس الاولياء في عصره انتهى وفي الطحطاوي القبلة هي العرصة وما حاذاها من الهواء حتى لو رفعت لزيارة اصحاب الكرامات جازت الصلوة نحوها * وفي فتاوي ابراهيم شاهي والمعتبر التوجه الى مكان البيت دون البناء حتى اذا رفعت عن مكانها لزيارة اصحاب الكرامة ففي تلك الحالة جازت صلوة المتوجهين الى ارضها

وجه دوم آنکه ایا نشنیده که الله تعالی شهدای امت آنحضرت را آن قدر حیات و قدرت بخشیده است که روح مع الجسد او بصورت طیور در تمام مواضع بهشت هر جا که بخواهد بر وند بهر درختها که بنشیند و میوه آن بخورد و بالاجماع ثابت است که حیات حقیقی و درجات تحقیقی آنحضرت سید المرسلین خاتم النبیین بر حیات و قرب درجات شهدا بلکه سایر مرسلین و انبیا افضل و اکمل است بالکه تحقیق

آنست که وفات آنحضرت در حقیقت وفات شهدا بوده است زیرا که آن زهر که زن یهودیه بآنحضرت خورانیده بود در بدن شریف و دیعت بودتا آنکه در وقت اجل معهود حدت و شدت پذیرفت تا آنکه سبب وفات گشت * بیت *

* هر رتبه که بود در امکان بروست جمع *
* هر نعمتی که داشت خدا شد برو تمام *

چنانکه در مدارج النبوة در ذکر بیماری آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور است که آنحضرت فرمود که همیشه اکلهٔ زهر معاودت می کرد والآن وقت انقطاع ابهر است بدان وابهر نام رگی است در قلب ٭ و گفته اند که جمع کرد الله تعالی برای آنحضرت شهادت را با نبوت الهی ٭ پس هرگاه که کرامت و قدرت شهدای امت آنحضرت آنچنان باشد پس چه گمان میبری در بارهٔ آنحضرت اشرف مخلوقات و باعث مکونات که صرف در قبر شریف بودن بزعم میداری و سیر ماورای آن را غیر مقدور می پنداری * بیت *

٭ ز وهم و گمانش خدایا پناه * کز و شد همه عقل و فهمش تباه ٭

اللهم ارزقنا عنایته فی الدارین وشفاعته فی الکونین

وجه سوم آنکه حضور بروح مع الجسد در حق انبیای سابقین در واقعهٔ معراج شنیدی باز در واقعهٔ دیگر بشنو که آنحضرت صلی الله علـ

وسلام فرمود که حضرت هود و صالح را مخمعا و حضرت موسی را
با جماعت بنی اسرائیل معاینه نمودم که لباس احرام پوشیده
براشتر برنشسته تلبیه گویان بحج می رفتند هکذا فی المدارج و غیره

* عنقای فهم هیچکس از انبیا نرفت *
* آنجا که تو به بال کرامت پریدهٔ *
* هرکس بقدر خویش بجای رسیده اند *
* آنجا که جای نیست تو آنجا رسیدهٔ *

وافضلیت آنحضرت برسایر انبیاء علیه و علیهم السلام باجماع
جمیع امت اسلامیه ثابت و متحقق است چنانکه در کتب
کلامیه مبین و مبرهن است * * بیت *

* حسن یوسف دم عیسی ید موسی داری *
* آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری *
* هر لطائف که نهان بود پس پردهٔ غیب *
* جمله در صورت خوب تو عیان ساخته اند *

ونیز جامعیت آنحضرت مر جمیع معجزات جمیع انبیاء را باتفاق کل
اهل اسلام مثبت و متحقق است چنانکه در کتب شمائل
و سیر مدلل و مفصل است * * بیت *

* معجزاتی که انبیا را بود * مثل آنها رسول ما را بود *
* ای بسا معجزه که او را هست * که نه او را انبیا را دست *

*آنکه میگویند آن بهتر ز حسن * یار ما آن دارد و این نیز هم *
پس ظاهر و باهر است که او تعالی اشرف مخلوقات
و اکرم مکونات سید المرسلین افضل الانبیین را بالطریق اولی
و اعلی آن قدر قدرت بلکه زائد بران قوت عطا فرموده است
* بیت * جانان بجمال و هم کمال تو کسی * مثل تو ندیده و نخواهد ویدن *
پس می گویم که منکر مرقوم از دو حال بیرون نیست یا این همه
اخبار حضرت نبی صادق علیه الصلوٰة والسلام که در
اوصاف انبیای مرقومین خبر داده اند آن همه را باور نمی دارد
بلکه دروغ می شمارد و بهتان می پندارد و یا آنحضرت را افضل
الانبیاء والمرسلین نمی انکارد بلکه مثل ایشان نیز نمی پندارد
بهر تقدیر آن منکر را مسلمان نمی تواند گفت زیرا که اگر آن
همه اخبار آن حضرت را تصدیق می نماید و ذات آنحضرت
را افضل و اکمل از جمیع انبیا و رسل اعتقاد می کند پس
البته بالضرورت آن قدرت را یعنی حضور با جسد بهر
موضعیکه بخواهد در حق آنحضرت نیز اعتقاد خواهد کرد * بیت *
هر چه ثابت شده بقول ثقات * که محمد علیه الف صلوات *
داد ما را خبر بموجب آن * واجب آید بآن زمان ایمان *
وجه چهارم روایتی است صحیحه و حکایتی است صریحه که دلالت
میکنند بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد انتقال از جن

عالم حسی بهر جا که می خواهند بحکم الهی بذات شریف مع جسد نظیف تشریف می آرند چنانکه در حالت حیات بودند

* بیت * پیشتر آنا بگویم قصهٔ بو که یابی از بیانم حصهٔ

لما في ما ثبت بالسنة في جامع الاصول من حديث الترمذي عن سلمى امرأة من الانصار قالت دخلت على ام سلمة رضي الله عنها وهي تبكي قلت ما يبكيك قالت رايت الآن رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام وعلي راسه ولحيته التراب وهو يبكي فقلت مالك يا رسول الله قال شهدت قتل الحسين آنفا انتهى وفي تاريخ الخلفاء لجلال الدين المحدث السيوطي واخرج البيهقي في دلائل النبوة عن ابن عباس رضي الله عنه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم نصف النهار اشعث اغبر وبيده قارورة فيها دم فقلت بابي انت وامي يا رسول الله ما هذا قال دم الحسين واصحابه لم ازل التقطه منذ اليوم فاحصى ذلك اليوم فوجدوه قتل يومئذ انتهى

خلاصه حکایت مرقومه این است که حضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها و حضرت ابن عباس رضی الله عنهما روز شهادت حضرت حسین رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدند در حالیکه چهرهٔ مبارک انور و ریش از فرق آنحضرت بگرد و غبار آلوده بود و خود گریه می فرمودند قطرات اشک از چشم حقائق بین ریزش می نمود

پس خواب بیننده پرسید که یا حضرت رسول الله این چه حال و چه ملال است فرمود حاضر شدم من در مکان قتل حسین بالفعل انتهی الترجمة ملخصا پس ازین روایت چند فائده برآمد * اول انکه حادثات دنیا و حالات اهل دنیا بر آنحضرت منکشف می شوند بهر وجهیکه او تعالی بخواهد و میدانند خواه به تشریف آوردن آن جناب در ان مقام یا با علام الهی بلا واسطهٔ احدے یا بواسطهٔ دیگرے یا بالهام یا برفع حجاب چنانکه در حالت حیات می شد * دوم آنکه الله تعالی آنحضرت را آنقدر قدرت بخشیده است که بذات شریف و باجسد لطیف خود در هرجا که خواهد و در هروقت که قصد نماید تشریف شریف ارزانی فرماید زیرا که غبارآلوده شدن چهرهٔ مبارک و گرد افتادن بر ریش و نارک و گریستن و ریختن اشک دلائل واضحه است بر حضور باجسد شریف کما لا یخفی علی من له ادنی فهم * سوم آنکه جائز است که آنحضرت در وقت موت محبین خود نزول اجلال فرمایند چنانکه در حالت حیات بود و نیز در شرح الصدور و دیگر کتب معتبره مرقوم است که ارواح مومنین در وقت احتضار اقربائے خود حاضر می شوند * چهارم انکه آنحضرت بعد اطلاع بر حدوث حادثهٔ که بمحبین آن حضرت رسد غمگین و ملول می شوند

چنانکه در حالت حیات بود و رواست با قلقان جگر گوشهٔ حضرت پیغمبر شفیع مشفع و برخوردگار ان آنها و بر حکم کنندگان آنها بلکه چگونه امید شفاعت آنجناب شفاعت مآب دارند * بیت *

* از خصم تو ان نرست با مید شفیع *
* آنجا که شفیع خصم شود چون بر هی *

پنجم آنکه روایت است که آنحضرت خبر مصیبتی که به شخصی از مقربین آنحضرت رسید بگریه از خواص آن شخص بطریق تعزیت ارشاد فرمایند و از اینجا است که خبر شهادت حسین رضی الله عنه بحضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها و بحضرت ابن عباس رضی الله عنهما که با حضرت حسین کمال الفت و محبت داشتند و از شهادت ایشان ترسان و پرسان بودند ایما نمودند * ششم آنکه آنحضرت هرگاه بر قضای مبرم واقف می شوند خاشع و راضی میزند و وقت وقوع آن صبر و شکیبائی می گزیدند چنانکه در حالت حیات بود * پس ازین حکایات و ازین همه وجوهات واضح و لائح شد که حیات و ممات در حق آن قبلهٔ حاجات و مرجع مرادات در امور صفات کمالات و در باب صدور معجزات و وقوع خرق عادات و در مادهٔ ترحمات و شفقات بر محبین و محبات متساوی الدرجات و متکافی البرکات است

کما لا یخفی علی العاقل و ان خفي علی الجاهل فهو معذور و انا له عاذر قابل

* شعـــر *

* وَاِذَا خَفِیتَ عَلَی الْغَوِيِّ فَعَاذِرٌ * اَنْ لَا تَرَاکَ مُقْلَةٌ عَمْیَاءُ *

* گرز خورشید بوم بی نیرو ست * از پی ضعف خود نه از پی او ست *

وجه پنجم آنکه در مدارج النبوة است بدانکه حیوة انبیاء علیهم السلام متفق علیه است وکاملتر وقویتر از وجود حیات شهداء و احادیث دران بسیار است الی قوله بدانکه در حیات انبیاء و ترتب احکام وآثار برآن هیچ کس را از علمای سنت اختلافی نیست غیر آنکه در وجود ایشان در قبور بعضی خلاف کرده اند الی قوله پوشیده نماند که بعد ثبوت حیات حقیقی حسی دنیاوی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر گویند که حق تعالی جسد شریف را حالتی و قدرتی بخشیده است که در هرمکانیکه خواهد تشریف بخشد خواه بعینه یا بمثاله خواه برآسمان یا بر زمین خواه در قبر شریف یا غیر وی صورتی دارد باوجود ثبوت نسبت خاص بقبر در همه حال انتهی مختصراً و علامه محدث حافظ جلال الدین سیوطی در شرح الصدور آورده است اخرج البیهقي فی شعب الایمان من حدیث ابي هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وکل بقبري ملکا اعطاه اسماء الخلائق فلا یصلي علی احد الی یوم

القيامة الا يبلغني باسمه واسم ابيه الي قوله هذا مع القطع
بان روحه صلى الله عليه وسلم في اعلى العليين مع ارواح
الانبياء وهو مع الرفيق الاعلى* فثبت بهذا الحديث انه لامنافاة
بين كون روحه عليه الصلوة والسلام في عليين والجنة
والسموات والارض وان لروحه بالبدن اتصالا بحيث يدرك
ويسمع ويصلي ويقرء* وانما يستغرب هذا الكون الشاهد الدنيوي
ليس فيه ما يشابه هذا وامور البرزخ والآخرة على نمط غير هذا
المالوف في الدنيا وللروح سرعة حركة والانتقال الذي
كلمح البصر ما يقتضي عروجها من القبر الى السماء في ادنى
لحظة* وقال الحكيم الترمذي الارواح تجول في البرزخ فتبصر
احوال الدنيا الى قوله ولا يعلم كنه ذلك وكيفيته على الحقيقة
الا الله عزوجل ٥ ويشهد لذلك الاحاديث المروية في ان
النائم يعرج روحه الى العرش وهذا مع تعلقه ببدنه و
سرعة عوده اليه عند استيقاظه فارواح الموتى المجردة عن
البدن انهم اولى بعروجها الى السماء وعودها الى القبر في
عين تلك الساعة ٥ وفي آخر الكتاب المذكور الروح عند
اهل السنة والجماعة ذات قائمة بنفسها تصعد وتنزل و
تتصل وتنفصل وتذهب وتجي وتتحرك وتسكن وعلى
هذا اكثر من مأية دليل مقررة انتهى مختصرا

خلاصه آنکه حضرت ابو هریره رضی الله عنه گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدرستیکه خدای تعالی فرشته را بقبر من مقرر فرموده است و او را نامهای خلائق تعلیم نموده است پس کسی بر من درود نخواهد فرستاد تا روز قیامت مگر آنکه آن فرشته خبر درود بنام او و نام پدر او نزد من خواهد رسانید* پس مولف می گوید که آنحضرت در قبر زنده اند با وجود آنکه یقین است که روح آنحضرت با ارواح انبیاء علیه و علیهم السلام در بهشت بطبقهٔ اعلی علیین اند (بجهت آنکه او تعالی فرموده است در قرآن) و معهذا با رفیق اعلی اند (زیرا که آنحضرت در حالت احتضار خود فرموده اند) پس ثابت شد باین حدیث که در میان بودن روح آنحضرت در اعلی علیین در جنت و در آسمان و در زمین و در میان اتصال روح با بدن شریف در قبر بنهجی که ادراک می فرماید هر چه واقع شود نزد قبر شریف و می شنود آنرا و نماز می خواند و قرأت می فرماید منافاة ندارد* و بجز این نیست که این امر غریب و عجیب می نماید بجهت آنکه در چیزهای ظاهری و نبوی این همه صفات یافته نمی شود* لیکن حقیقت آنست که امور عالم برزخ و عالم آخرت بر اوضاع امور دنیاوی نیست یعنی امور عالم برزخ

وهم امور عالم آخرت را بر امور دنیاوی قیاس نباید کرد
و جسم اخروی و روح باطنی را مثل جسم دنیوی خاکی
نباید فهمید چه روح را آنقدر قدرت حرکت و قوت
انتقال است که در یک طرفة العین از قبر تا آسمان عروج
میتواند کرد * وحکیم ترمزی فرموده است که ارواح سیر میکند
در عالم برزخ پس می بیند احوال دنیا را و کنه و حقیقت
آنرا نمی داند مگر خدای تعالی * و شاهد است بر آن احادیث
مرویه درین امر که روح نایم تا بعرش عروج میکند با وجود
تعلق او ببدن و باز رجوع مینماید و قت بیدار شدن
در اندک زمان * پس ارواح موتی که از ابدان عنصری
مجرد شده اولی است که از قبر تا آسمان عروج نماید و باز
سوی قبر خود رجوع کند در عین آنساعت * و نیز در کتاب
شرح الصدر مرقوم است که ارواح نزد اهل سنت
و جماعت ذات است قائم بذاته که صعود میکند و نزول می نماید
و متصل می شود و منفصل میگردد و می رود و می آید
و حرکت میکند و سکون مینماید * و بیشتر از صد دلیل
بر این مضمون و ارد است انتهی الترجمة ملخصا * پس
هرگاه ثابت است که الله تعالی ارواح صالحان را آن قدر قدرت
بخشیده است که هرجا که بخواهد خواه بر آسمان یا بر زمین و یا دیگر

دیگر امالی بر وی اباوجود تعلق او بقبر خود داشتن و نیز آن مقدار از قوت عطا نموده است که در یک لمحه از قبر خود با سمان عروج و در یک لحظه از آسمان بقبر خود رجوع نماید پس توجه اعتقاد می داری درباره روح آنحضرت که حیات اخروی جناب ایشان قوی تر است از حیات ارواح صالحان بلکه از شهیدان و قدرت و قوت حضرت ایشان اکمل و افضل است از قدرت و قوت سایر انبیاء و مرسلین در حالت حیات و هم در حالت ممات

* بیت * ناکسان را در حریم حرمت او بار نیست *
* جز دل پاکان درین ره محرم اسرار نیست *

و فی شرح البرزخ فی باب مقر الارواح اخرج الحکیم الترمذي عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال ان ارواح المومنین تذهب فی برزخ من الارض حیث شاءت بین السماء والارض حتي یردها الله الی جسدها قال رضي الله عنه دل الحدیث علی ان ارواح المومنین تنزل و تقبض * قال الحافظ بن حجر فی فتاواه ارواح المومنین فی علیین و لکل روح بجسدها اتصال معنوي لا یشبه بالاتصال فی حیوة الدنیا بل اشبه شيء به حال النایم وان کان اشد من حال النایم اتصالا * وبهذا یجمع بین ما ورد من ان مقرها تحت العرش اوفی علیین اوفی برزخ من الارض اوعند افنیة القبور و مع ذلک فهي ماذون لها فی

التصوف والسیر انتهی * حاصلش آنکه حکیم محدث ترمذی روایت کرده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت ارواح مومنان در عالم برزخ میروند هرجا که بخواهند میان آسمان و زمین تا آنکه خدای تعالی رد میکند آن ارواح را سوی ابدان آنها * مولف میگوید که حدیث مذکور دلالت می کند براین معنی که ارواح مومنین گذاشته می شود تا هرجا که خواهند بروند و باز رد کرده می شود بجایهای خود * گفت حافظ ابن حجر در فتاوای خود که ارواح مومنین صالحین در علیین هستند و معهذا آنها را اتصالی است معنوی با اجساد آنها نه چنان اتصال که در حالت حیات بود بلکه فی الجمله مشابهت به حال نائم دارد اما در حقیقت آن اتصال قوی تر است وکامل تر است از حال نائم چنانکه مولانای رومی می فرمایند * بیت *

* اتصالی که نگنجد در کلام *
* گفتنش تکلیف باشد والسلام *

و بهمین تقریر یعنی اتصال معنوی اختلاف روایات که در باب مقر ارواح مروی است مرتفع می شود چنانکه در بعضی از روایات آمده که مقر ارواح زیر عرش است و در دیگر آنکه در طبقهٔ علیین است و در دیگر آنکه در میان آسمان و زمین است و در دیگر آنکه در قبر است یا در جوانب قبر است و با وجود آن

ماذون است در تصرفات و سیر مقامات انتهی الترجمة ملخصا.
* وجه ششم * آنکه حدیث متفق علیه است که هر که آن حضرت صلی الله علیه وسلم را در خواب دید حقیقةً آن حضرت را دید بوجهیکه بهیچ وجه احتمال شک و شبه را در ان راه نیست و ظاهر است که معنی حقیقةً آن حضرت را دیدن بجز این نیست که عین ذات شریف آن حضرت را دیدن * و ذات آن حضرت را در خواب دیدن بسه صورت متصور است * اول آنکه خود روح صاحب خواب بحضور درگاه آن حضرت حاضر شود * دوم آنکه آن حضرت بذات شریف خود تشریف شریف ارزانی فرمایند * سوم کشف و رفع حجاب و طی ارض یعنی آن حضرت بجای خود تشریف دارند و بیننده نیز در جای خود چنانکه بود متمکن ماند و مسافت و دوری مرفوع و حجابات صوری مرفوع گردد و قرب حقیقی و مشاهده تحقیقی متحقق گردد و این هرسه صورت راست و درست است و هر صورت مثبت مدعای ما است والحمد لله علی ذلک * اما در صورت اولی پس هرگاه که روح بیننده را آن قدر قدرت حاصل باشد که در زمان یسیر بموضع بعید برسد باوجود اتصال آن بیدن پس ترا چه شامت افتاده که گمان می بری که آن حضرت را آن قدر قدرت حاصل نیست ویح لمن زعمک و ویل لمن فهمک ونعوذ بالله منک و من زعمک * بلکه جزم کن که بطریق

اولی واعلی روح آن حضرت را آن قدر قدرت وکمنت وآن مقدار قوت و درجت حاصل است که بیک چشم زدن تا بفلک الافلاک عروج فرماید و دران معارج بهرجا که خواهد تفرج نماید و هم دران لحظه بطرفة العین بهر زمین بهر منزل که پسند نزول اجلال نماید باوجود تعلق خاص بمدن شریف چنانکه مفصلا گذشت فتذکر تبصر* اما صورت ثانیه پس قصه حضرت سید جیلانی قدس سره برو قوع آن دلالت می کند چنانکه مفصلا مرقوم خواهد شد بفضله تعالی* وفی المشکوه فی باب الرویا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رانی فقد رای الحق متفق علیه* وایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رانی فی المنام فسیرانی فی الیقظة ولا یتمثل الشیطان بی متفق علیه* و در شرح دهلوی مرقوم است کسیکه دید مرا در خواب پس بتحقیق دیده است دیدنی حق و ثابت را یا دیده امری ثابت و متحقق را* و نیز فرموده است کسیکه دید مرا ورخواب پس قریب است که خواهد دید مرا در بیداری و متمثل نمی تواند شد شیطان بصورت من* بدانکه احادیث درین باب با تعدد طرق واختلاف الفاظ دلالت میکند برآنکه هر کسیکه آن حضرت را در خواب دید حق دید و بتحقیق ذات شریف آن حضرت را دیده و کذب و شیطان را دران راه نیست و شیطان که تلبیس و تمثل بصور

متخالفه نموده بر آمدن چه در خواب و چه در بیداری کار او است نمی تواند
که بصورت آن حضرت بر آید و خود را در صورتی بنماید و دروغ را
بر آن حضرت بر بندد و آنرا در خیال بیننده در آرد چه سنت الهی
بر این طریق جاری است * و گفته اند که دیدن آن حضرت را در خواب
بحلیه مخصوص و صفات معلوم دیدن آن حضرت است
بتحقیقت و ادراک ذات کریمه است فی الواقع و دیدن
آن حضرت را بر غیر آن صفت معهوده ادراک مثال آن
حضرت است و هر دو رویا حق و صادق است از اضغاث احلام نیست
و تمثیل شیطان را در ان راه نه و مجال او نه لیکن اول
حق است و حقیقت و تحقیق و ثانی نیز حق است اما تمثیل بمثال * بیت *
ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند * بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک *
بهر رنگی که خواهی جامه میپوش * که من آن قد موزون می شناسم *
اما دیدن آنحضرت را در یقظه بعد رفتن از این عالم
پس بعض محدثین گفته اند که نقل این امر از هیچ یک از
صحابه نرسیده و نعم از بعض صالحین حکایات درین باب
آمده و بصحت رسیده است و حکایات و روایات مشائخ بسیار
است نزدیک بحد تواتر رسیده * بیت *
* دیده که ترا نه دیده باشد * آن دیده بگو چه دیده باشد *
و منکر این حال ایا تصدیق بکرامات اولیاء داد و یا

ندارد اگر ندارد مساقط شد بحث باوی زیرا که وی منکر است چیزی را که اثبات کرده اند آنرا از کتاب و سنت و اجماع است * بیت *

* زانکس که ز قرآن و خبر زو نرہی *
* این است جوابش که جوابش ندہی *

و اگر دارد پس این نیز از جمله کرامات است باعث انکار نیست * و امام حجة الاسلام غزالی در کتاب المنقذ من الضلال گفته که ارباب قلوب مشاهده می کنند در یقظه ملایکه را و انبیاء و اولیاء را و می شنوند از ایشان اصوات و کلمات را و اقتباس می کنند فوائد را * مصراع * در حریم حرمتش جز محرمان را راه نیست * و در بهجة الاسرار باسنادی که در وی جز از دو واسطه بیش نیست روایت است که روزی حضرت غوث الثقلین شیخ سید عبد القادر محی الدین جیلانی رضی الله عنه بر کرسی نشسته وعظ می فرمودند و قریب ده هزار کس در وعظ حاضر بودند و شیخ علی بن هیتی در زیر پای کرسی نشسته بود ناگاه شیخ علی موصوف را خوابی عارض شد پس حضرت جیلانی قوم را فرمودند که اسکتوا یعنی خاموش باشید پس ساکت شدند پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی خود و با استاد با ادب پیش

شیخ علی و می نگریست در وی. پس بعد از شد شیخ علی پس گفت حضرت شیخ باوی که دیدی تو آنحضرت صلعم را در خواب گفت نعم. پس حضرت شیخ فرمود ازین جهت ادب ورزیدم و ایستادم در پیش تو پس فرمود بچه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت بملازمت من مجلس ترا پس شیخ علی گفت که آنچه من در خواب دیدم حضرت شیخ در بیداری دید انتهی ا من الشرح المذکور *

* بیت *

ای که از کشمکش قال و مقال * نیست حالت ارباب کمال *

* هیچ نایافته در خود اثری * ناشنیده ز کسان جز خبری *

* قابل کار نئی معذوری * یا خود از کوشش آن پس دوری ؛

* باش کین راه گذار دگر است ؛ هر کسی قابل کار دگر است ؛

* لیکن اندر پی انکار مرو * از جهان منکر این کار مرو *

پس میگویم که قصهٔ حضرت شیخ جیلانی قدس سره صاف دلالت می کند بر این معنی که خود آن حضرت علیه الصلوة والسلام در خواب بهبنده تشریف آورده بودند ایا نمی بینی تو ای نابینای عقل و کور قلب که این قدر ادب برای کیست و این قیام برای چیست

* بیت * ناکسان را در حریم عز نبوی بار نیست *

جز دل پاکان درین ره محرم اسرار نیست * اللهم ارنا الحق

حقا والباطل باطلا ببركة نبينا شفيعنا محمد عليه افضل الصلوات واكمل التحيات واجمل التسليمات ٭ شعر ٭

٭ ان ليلا تجود بالوصل ليلي ٭
٭ لنهار يزدري بكل نهار ٭
٭ ان يوما جامعا شملي بهم ٭
٭ ذاك عيد ليس لي عيد سواه ٭

بلکه بسیاری از اصحاب تقوی و صلاح وارباب سلوک و فلاح آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بچشم سر خود ها در بیداری مشاهده فرموده و استفاده علوم و استفاضه فیوض نموده اند چنانکه در مدراج در بحث خصائص آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرقوم است٭ بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشایخ در رویت شریف آن حضرت در یقظه گفته که وقوع رویت شریف در یقظه متواتر شده بدان اخبار وحاصل است بآن علم قوی که منتفی است از ان شک و شبه ولیکن واقع میشود مرایشان را غیبت حس وغموض طرف از جهت ورود حالی که ضبط نمی تواند کرد آن را عبارت ٭ ومراتب ایشان دران رویت متفاوت است٭ گفت بندهٔ مسکین که دوام مراقبه و استیلای شوق وغلبه محبت و دیدن بچشم خیال و تصور مثال مرتبهٔ است که ارباب طریقت و

اصحاب متفاوت بدان متمتع ومحظوظ اند * ع * هر دیده لیجا لائق آن دیده بود * واین مستلزم نیست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام از قبر شریف برآمده باشد * بالجمله دیدن آنحضرت را بعد از انتقال بمثال است چنانکه در نوم مرئی می شود در یقظه نیز مرئی نماید پس آن شخص که در مدینه در قبر شریف زنده وآسوده است همان متمثل می گردد در یک آن بصور متعدده عوام را در منام وخواص را در یقظه * وبسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مروی است از ان حضرت نموده وعرض کرده که یا رسول الله فلان کس این حدیث را از حضرت تو روایت کرده است پس فرمود آن حضرت لا یا نعم * ودر روایت کرد در یقظه است بعض مشائخ نیز همچنین استفاده علوم واستفاضه حالات نموده اند والله تعالی اعلم انتهی من المدراج * بیت *

* دیدن روی ترا چشم منور باید *

* وین کجا مرتبه چشم مکدر باشد *

* رو دیده بدست آر که بی دیده کسی *

* انوار جمال دوست نتواند دید *

بلکه بعض عرفاء در مجالس قدسی مآنس مولد شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم را برؤیة العین مشاهده نموده اند * بیت * * جمال شاهد نبوی نقاب انگاه بگشاید *

* که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا *

* خاطرت کی رقم فیض پذیرد ہیہات *
* مگر از نقش پراگندہ ورق سادہ کنی *

چنانکہ مولوی محمد سعید ولد قاضی القضاۃ مدراس محمد صبغۃ اللہ شافعی سلمہما اللہ تعالی در رسالہ کہ در اثبات عمل مولد شریف و رد اقوال منکران میلاد عموماً و در ابطال آسناد مولوی الہداد خصوصاً تالیف نمودہ اند و آن رسالہ در شہر مندراس در مطبع رحمانی صبح صادق در سنہ ۱۲۷۶ ہجری مطبوع شدہ و درین شہر کلکتہ نیز در مطابع اخبار وغیرہ موجود است دران مرقوم است کہ سید جلیل یوسف بن محمد المطاح الاہدل نے جو کہ معظمہ کے فحول علماء متاخرین میں سے ہیں لکھا ہی لا مانع من حضور روحه الشريف او مثال ذاته فقد صح ائمة من العلماء وجود المثال وقد ذكر العلامة السيوطي في كتابه شرح الصدور وان ذلك صحيح الى قوله واما مشاهدة حضوره صلى الله عليه وسلم فقد اخبرني الثقاة من اهل الصلاح انهم شاهدوه صلى الله عليه وسلم مرارا عند قرءة المولد الشريف وعند ختم القران وبعض الاحاديث وقد اشتهر حضور روحه صلي الله عليه وسلم عند انشاد القصيدة المشهورة بقصيدة سيدا بي جعفر وهي مشهورة الفضل والبركة قد انتهى عبارة الرسالة مختصرا

* گر نه ام مردان ره را هیچکس *
* ذکر ایشان کرده ام این هم نه بس *
* گر نه ام ز ایشان از ایشان گفته ام *
* خوش دلم کین قصه از جان گفته ام *
* گر ندارم از شکر جز نام بهر * ای بسی بهتر که اندر کام زهر *
* ای خدازان گلشنم دادی نشان * دستگیر وسوی آن گلشن کشان *

پس میگویم که اعتقاد سامی باین وجه که امید است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بذات شریف خود خواه با جسد لطیف یا بروح نظیف یا بمثال منیف در مجلسی از مجالس مولد شریف بر تقدیر قابلیت آن و در وقتی از اوقات قرأت مولد شریف در صورت مقبولیت آن تشریف شریف ارزانی فرمایند و مجلس را رونق افزایند واهل مجلس را سرفراز نمایند بی شک و شبه درست و راست است کما مر بفضله تعالی

* بیت *

* ای که عالم بحضوری تو شد سر افراز *
* رونق محفل میلاد شو از خلوت ناز *
* قدمی رنجه کن و یک نظر لطف انداز *
* بدر فیض نو استاده بصد عجز و نیاز *
* هندی و فارسی و هم عجمی هم عربی *

و همچنین از عالم موسی باین طریق که در جااست که او تعالی بفضل خود کشف حجاب نماید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را سوی محفلی از محافل مولد مبارک متوجه سازد پس آنحضرت نظر مرحمت و شفقت و نگاه عنایت و رافت خود بران مجلس اندازد و حاضران آن مجمع را بسعادت ملاحظهٔ و شرافت ملاحظهٔ خود بنوازد و بی شبه حق است

* شعر *

* ای که عالم بعنایات تو شد سرافراز *
* به نگاه شفقت محفل میلاد نواز *
* چشم رحمت بگشا و نگه لطف انداز *
* باميد نظر رحمت ديده كشاده به نياز *
* هندی و فارسی ہم عجمی ہم عربی *
* فکر عصیان نے کیا ہیگا میرا حال تباه *
* جو کہ گذرے ہی میرے دلپہ خدا ہی آگاه *
* لطف سی آپکے امید ہی یک چشم نگاه *
* عاصیانیم ز ما نیکی اعمال مجو *
* سوی ما روی شفاعت بکن از بی سببی *

و کشف حجاب باطنی ارض ممکن است و بی طی ارض نیز متصور است وبہرین تقدیر بعد و قرب اعتبار ندارد چنانکه حضرت

خواجه حافظ علیه الرحمه می فرمایند

* ای غائب از نظر که شدی همنشین دل *
* میگویمت درود و ثنا میفرستمت *
* در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست *
* می بینمت عیان و دعا میفرستمت *
* هر صبح و شام قافلهٔ از دعای خیر *
* در صحبت شمال و صبا میفرستمت *
* تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند *
* شعر و غزل بساز و نوا میفرستمت *

پس قول منکر مبالا دبد اعتقاد که فرعمهم باطل محض باطل
وکمال عاطل است و هرگز احدی از مجتهدین و کسی از علماء
معتمدین اعتقاد مرقوم را باطل نگفته است و همچنین قول
او بل هذا الاعتقاد شرک وقد منع الایمة الاربعة الخ افتراء و بهتان
و بیهوده و هذیان است علی ما مضی و قضی

* اذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه * واعظم ما یجنی علیه اجتهاده *
* اذا لم یکن عون من الله للفتی * فاکثر ما یلقی علیه اعتقاده *

پس اگر منکران باین همه دلائل قطعیه و براهین یقینیه
از تعصب و انکار و نکول و اصرار خود باز نیایند و باین عقیده
سدیده اعتقاد ننمایند و باین مقوله لب نکشایند

وبایانهمه توجیهات وجیهات نظر و توجه نفرمایند و بسمع اجابت نگرایند بلکه انکار و اصرار را افزایند پس در حق آنها چه گفته آید بجز ازینکه دربارهٔ آنها همین مثال شاید یعنی فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ * یا همین مثال باید که صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

بیت

* فهم سخن چون نکند مستمع * قوت طبع از متکلم مجوی *
* فسحت میدان ارادت بیار * تا بزند مرد سخن گوی گوی *
* تا نشود پاک دل عیب ناک * بهره نیابد ز سخنهای پاک *

دوم اعتقاد کسی باین وجه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر مجلس مولد شریف تشریف می آرند چنانکه بعض مفتری بر بعض مجوزین افترا می نماید پس این اعتقاد بالا دلیل است هرگز قابل اعتماد و لائق اعتبار نیست بلکه آن عقیده را خطا و غلط میپنداریم و گوینده آنرا بی ادب می شماریم زیرا که هر مجلس را برای خود قابل نمیدارد پس چگونه برای آنحضرت لائق می پندارد * اما آن زعم را شرک نمی انکاریم و زاعم را مشرک نمیپنداریم زیرا که شرک شرعی عبارت است از شریک گردانیدن دیگری را در ذات واجب الوجود چنانکه گبران میگویند که خالق اشیاء دو شخص واجب الوجود است اول خالق خیر و آنرا ایزدان

میخوانند دوم خالق شمرد او را اهریمن مینامند و یا شریک گردانیدن احدی را در صفات مختصهٔ او تعالی چنانکه هنود ان میگویند و یکی ازین دو صورت درزعم مرقوم یافته نمیشود * اما اعتقاد آنکه او تعالی احدی را آن قدر قوت رفتن بخشد که در زمان اندک مسافت دراز را طی کند چنانکه بعض قسم جن که عفریت است آن قدر قوت دارد و یا آن مقدار قوت باصره بخشاید که از فرسنگها به بیند مانند کرگس و مثال آن و یا آن مرتبه قوت سامعه عطا کند که از مرحلها آواز بشنود چون مار و مانند آن و یا آن اندازه قوت شامه بخشش کند که از کروهها بشمد چون مور و شبیه آن پس اینچنین اعتقاد داشتن در حق نبی یا در بارهٔ ولی هرگز شرک نیست کما لا یخفی * پس کسیکه مثال این اعتقاد را شرک مینامد معنی شرک را نمیداند * قسم سوم اعتقاد آنکه روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر مکان از زمین و آسمان و در هر زمان همیشه موجود و حاضر است پس البته باطل است و اگر شرک هم گفته شود درست است لیکن هرگز گاهی دیده و شنیده نشد که احدی از مسلمانان این چنین اعتقاد فاسد در بارهٔ آنحضرت داشته باشد * و لو فرضنا که اگر جاهلی چنین زعم باطل داشته باشد پس علمای دیندار و فضلای

نیک کردار را واجب است که اگر کسی را باین گمان باطل یابند او را وعظ و نصیحت کنند و قبح این عقیده را بمعرض بیان آیند نه آنکه اصل عمل مولد شریف را منع کنند و این عمل شریف را قبیح و مکروه گویند چه در حقیقت این فعل و قول او بدتر است از زعم فاسد جاهلان مرقوم و قائل این قول اجهل است از جاهلان مذکور مذموم چنانکه در مجموعهٔ اول نوشته ام که اگر جاهلی بملاحظه آنکه کعبه معظمه را بیت الله میگویند زعم کند که کعبه جای بودن خدایتعالی است و ذات خدا عز شانه در کعبه متمکن است پس میپرسم که منکر مرقوم آن جاهلان را ازین گمان منع خواهد کرد یا نعوذ بالله جاهلانه اراده هدم کعبه احکمها الله تعالی خواهد نمود

هکذا فی رسالة نظام الکلام تالیف مدرس اول مدرسهٔ کلکته
اوجه الله تعالی وجیها کاسمه فی الدنیا والآخرة ووجهه موجها

الی وجهه تعالی بالوجود المتوافرة * دلیل چهارم منکران
قال الشیخ العلامة محمد بن فضل الله جزنفوری فی بهجة العشاق
ما یفعله العوام عند ذکر وضع خیر الانام علیه التحیة والسلام لیس
بشیٔ بل مکروه انتهی * قبح اول دلیل مذکور این است که
کتاب بهجة العشاق مثل تحفة القضاة از کتب معتمد او لمعتبره
نیست و فتوا نوشتن از کتاب غیر مشهور جائز

نیست چنانکه در بیان حال کتاب تحفة القضاة مرقوم شد
فتذکر وتبصر * قبح دوم آنکه حال ظاهر وفضل و درجه و طبقهٔ محمد بن فضل الله
مذکور شیخ مرو معروف نیست * واز اینجاست که در اصل بد اصل
پارهٔ ناکارهٔ فتوای اهل اهوا که دلیل ذلیل منکران است
شیخ محمد بن فضل الله مطبوع است اما ناقلان ناکاران لفظ علامه بر آن
افزوده تا نزد عوام معتبر گردد چنانکه در دلیل اول
که در اصل او قال الشیخ تاج الدین بود و ناقل ناعاقل لفظ
علامه زیاده کرده و حال آنکه قول شخصی هرگز قابل استدلال
نیست تا وقتیکه رتبهٔ مقبولیت نداشته باشد چنانکه در بیان
حال مولف تحفة القضاة مفصلا مذکور شد فتبصر وتذکر * قبح سوم
آنکه هرچه در بیان دلیل سوم منکران در تفسیر جملهٔ ما یفعلون من الجهال
و در تقریر کلمه ما مرقوم شد برین عبارت پر خسارت
اعنی ما یفعله العوام هم مطابق است نعل بنعل و موافق
است نعل بر نعل فاذکر واعتبر * بیت * هر کس که
خدا نصیب خوارش دهد * ابلیس بکار و بار ریشش دهد *
قبح چهارم آنکه آنچه در لفظ جهال گذشت در ینجا نیز وارد
است فرق مجرد لفظی است که در آنجا لفظ جهال آورد و در
اینجا کلمه عوام پس کافه عاملان اعمال مولد شریف را
عوام گفتن کلمهٔ تحقیر بے ادبانه و سخن اهانت کستاخانه

در حق بزرگان دین و طالبان شرع متین راندن است

* مثنوی *

* بایدت اول ادب اندوختن *
* پس دگر آنرا ادب آموختن *
* هرچه بر تو آید از ظلمات غم *
* آن ز بیباکی و گستاخی است هم *
* بی ادب تنها نه خود را داشت بد *
* بلکه آتش در همه آفاق زد *
* از خدا خواهیم توفیق ادب *
* بی ادب محروم گشت از فضل رب *

فتح پنجم آنکه هرچه در بیان جمله لیس بشی گذشت در اینجا هم صادق و راست بی کم و کاست است * فتح ششم آن جمله لیس بشی و کلمه که مروه حرف بزعم فاسد و فهم کاسد خود خوانده و جاهلانه و بیباکانه بر زبان رانده زیرا که از دو حال خالی نیست اگر مقلد است پس واجب است بر او که حکم مذکور را با مام خود نسبت کند و از کتاب معتبر و مشهور که در مذهب امام او تالیف شده باشد نقل نماید چنانکه واجب مقلدان است و بر این تقدیر کسیکه مقلد امام او خواهد بود قبول خواهد کرد و گرنه بر رویش خواهد زد و اگر مجتهد است پس بر او

واجب است که دلیلی از دلائل اربعهٔ شرعیه یعنی قرآن وحدیث واجماع وقیاس بر آن آرد و براین تقدیر اگر اجتهاد او نزد علمای زمان او مقبول و پسندیده و پیش کافهٔ ناس مشهور و برگزیده باشد پس حکم او در حق مقلد او معتبر خواهد شد وگرنه باد هائد خواهد شد چه کالای بد بریش خاوند * پس قائل مذکور نه مقلد انه گفت و نه مجتهدانه بل جاهلانه بطور قصه و افسانه گفت و ناقل نا عاقل آن و سند آرنده بآن مانند دیوانه ‌و در رسالهٔ غایة المرام مرقوم است که شیخ محمد بن فضل الله جونپوری نه علمای متقدمین سے نه متاخرین مشهورین سے ہی اور نه کتاب اسکی مشهور و معروف ہی اور نه درمیان انام کے متداول اور نه نزدیک علما کے متداول ہی تو ایسا شخص نه معتمد ہی اور نه ایسی کتاب معتبر ہی * قال فی خزانة الروایات لو کان الکتاب غیر مشهور فیما بین العلماء فلا وثوق به * ولو فرضنا کر اگر قابل ہوتا تو بھی تحریر ایسی شخص کی بمقابلہ تحریرہای علمای معتبرین وفضلای محدثین کے اور کتب متداوله مشهوره کے ہرگز لایق اعتماد اور قابل اعتبار کے نہین ہی * اور جس حالت مین نزدیک منکر کے اقوال وافعال علمای حرمین شریفین کہ مخدوم ہرزمان و معتمد ہرمکان کے

بیچ معتبر نہیں ۔ پس قول ایک شخص کا نام ہندی کہ مرتبہ انکے خادم کا بھی نہیں رکھتا ہو کیونکر لایق اعتماد کے اور کس طرح قابل استناد کے ہوا خصوصا بلا سند اور بے دلیل کے ہرگز قابل اعتبار کے نہیں * اور ظاہر ہی کہ اسنے ان لعل کو طرف عوام کے نسبت کی ہی * اور اگر اسکو معلوم ہوتا کہ اخص الخواص یعنی قدوۂ متقدمین و متاخرین مثل امام برزنجی کہ مولد شریف مولف انکا تمام علما کے نزدیک مقبول ہی اور مکہ و مدینہ و حجاز و ممالک عرب اور بلا ممالک عجم میں پڑھنا اسکا معمول ہی اور علامہ مدا نقی کہ مقتدای اپنے زمانے کے تھے قیام کے استحباب میں تحریر کیا ہی اور اپنے مولد شریف میں لکھا ہی کہ جمہور علمای معتمدین نے اس قیام کو تجویز کیا ہی اور مستحسن رکھا تو وہ شیخ جونپوری ہرگز ایسا ذکر نہیں کرتا انتہی

* بیت *

* در دنیا بد حال پختہ ہیچ خام *
* پس سخن کوتاہ باید والسلام *

دلیل پنجم منکران

قال الفاضل نصیر الدین الکجراتی ثم البرهانفوری فی کتاب طریقة السلف قد احدث بعض جهال المشائخ امورا کثیرة لا نجد لها اثرا ولا اسما فی کتاب ولا سنة ومنها القیام عند ذکر ولادته صلی الله علیه وسلم انتهی * خلاصۀ عبارت مرقومه این است که فاضل نصیر الدین که نخستین گجراتی بود پستر برهانپوری گشت در کتاب خود مسمی بطریقة السلف گفت که بعضی از جاهلان مشائخ امور بسیار را احداث کرده اند که ما نمی یابیم برای آنها اثری و نه نشانی نه در کتابی و نه در سنتی و بعضی از ان امور محدثه قیام است وقت ذکر ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی * قبائح و فضائح عبارت مرقومه بچند وجوه ایضاح و افصاح میکنیم * قبح اول آنکه میگوید که بعض جهال مشائخ امور کثیره را احداث کرده اند * هویدا باد که در اصطلاح عام اهل هند بزرگان صوفیان و پیشوایان سالکان را تعظیما و تکریما شیوخ و مشائخ می گویند پس میگوییم که افعال و اقوال اصحاب سلوک و طریقت در حق علمای شریعت ملزم نمی تواند شد پس اگر ایشان عملی را احداث کرده باشند یا اصطلاحی را اختراع نموده باشند توجیه آنها بر ذمه ایشان است نه بر علما و فضلا * سیما جاهلان صوفیان و عوام ایشان اگر امری محدث را اختیار نموده باشند پس

بر خواص صوفیان و مشائخان اعتراض بآن وارد نمی تواند شد تا بر عالمان و فاضلان چه رسد * پس عبارت بر شرارت مرقومه و ادلهٔ بر دعوی منکر مدعی نمی تواند شد * بیت *

* پس تجربه کردیم درین دیر خرابات *
* با اهل خدا هر که در افتاد بر افتاد *

دوم آنکه تفصیل و تعیین آنهمه امور محدثه مذکور نکرد تا اگر علمای شرع بعث نیز آنهمه امور را جائز می دارند پس البته وجوه جواز آنها را بیان خواهند فرمود * صرف یک امر را ظاهر ساخت یعنی قیام وقت ذکر ولادت خیر الانام علیه الصلوة و السلام و ما ورای آن را مهمل و مبهم گذاشت * و سببش آنست که دلیل استحسان قیام دقیق و خفی است که عقول منهمه و اذهان مستقیمه بآن میرسد و بفهم و درک ناقصان و قاصران بزودی در نمی آید چنانکه مفصلا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * پس این ابهام در حقیقت فریب و خدع است با عالمان و اغلاط است در حق جاهلان بجهت آنکه با عالمان محاوعت می تواند کرد که من صرف قیام را امر محدث گفته ام نه در بارهٔ امور دیگر و جاهلان را مغالطه می تواند داد که جمیع امور متعلقه مولد شریف مثل قیام بدعت است * الغرض دعوی منکر مدعی که جمیع امور

را اعرام میگوید از عبارت پرخسارت مرقومه اصلا ثابت نمی گردد * سوم آنکه بی ادبانه و بی باکانه نسبت جهال بمشائخ کرد زیرا که بعض مشائخ هم مشائخ اند. پس مشائخ اهل طریقت را جهال گفتن کمال بی ادبی و گستاخی است

* بی ادب گفتن سخن با خاص حق *
* دل بمیرا ندسیه سازد ورق *
* آن گروهی کز ادب بگریختند *
* آبروی خویشتن را ریختند *

و بجهت آنکه رتبه مشیخت بدون علم حاصل نمی تواند شد

* چو شمع از پی علم باید گداخت *
* که بی علم نتوان خدارا شناخت *

پس ایشانرا مشائخ هم می پندارد و جهال هم می شمارد

* چواند رتبارش بزرگی نبود *
* نیارست نام بزرگان شنود *

چهارم آنکه امور کثیره را مجهول داشت تفصیل آنها برا و واجب بود زیرا که بعض صوفیان سرود زنان و غنا بمزامیر والحان موسیقیان و رقص با شور و فغان و اختلاط ذکران با نسوان واجتماع با اهل فسق وطنبیان و فجور وعدوان وامثال آن احداث کرده اند * و بعضی فقیران طواف قبور بزرگان

اختراع نموده اند و بعضی جاهلان سجدهٔ پیران را ابداع کرده اند و بعضی آزادان حلق ریش و بروت و ابرو ان را اختیار نموده اند و مانند امردان و نسوان شده اند و اینهمه امور البته حرام است * و بعضی از امور مرقومه مستحب است مانند خیرات وصدقات و اذکار ماثوره و اوراد مشهوره و امثال آن * و بعضی از ان مستحسن است مانند ریاضات معینه و مجاهدات مقرره که مودی بسوی تصفیهٔ باطنی است و مخالف شرع نیست * و بعضی از انها مباح است مانند لباس بوضع خاص که بعضی فقیران اختیار کرده اند و مناقض شریعت نیست

* بیت *

* سیمای پاک بازان هر بی هنر نه بیند *
* اسرار عشق ورزان هر بی خبر نه فهمد *

پس بر جمیع امور مرقومه طعنه زدن ورخنه انداختن از غایت ضلالت و نهایت بطالت است

* نظم *

* در نامه جاهست ادب شرط راه *
* چه در درویش چه ایوان شاه *
* آنکه ادب نیست براو خاک باد *
* نام وی از لوح بقا پاک باد *

بشر دانستنی است که بسیار افعال صوفیان و اعمال

مشائخان چندان است که حسن و لطف آنها در ظاهر متبادر نیست اما در باطن در آن اسرارها است که به چشم ظاهر بینان در نمی آید و فهم و وهم کوردرونان با نها نمی رسد * نظم *

* کار ایشان همه بود اسرار * با تو نه توان نمودنش اظهار *

* تو طریق ادب نگه میدار *

* هان مزن دم بکار شان زنهار *

* هم چه فهم تو زان بود قاصر *

* مکن آن راز الٰهی انکار *

بعضی آنکه می گوید که ما نمی یابیم برای آن همه امور محدثه اثری و نشانی نه در کتاب و نه در سنت پس میگویم که از ندیدن او دلائل آن ها را و نیافتن او اصول آن ها را ثابت نمی شود که در واقع نیز موجود نباشد چه بر ظاهر است که قائل مذکور جمیع کتب شرعیه را هرگز ندیده باشد * ولو فرضنا که اگر دیده باشد پس چه ضرور است که جمیع مضامین جمیع کتب را فهمیده و سنجیده باشد * و لوسلمنا که مطالب عبارات آنها را دریافته باشد اما احکام قیاسیه که از نصوص قران و حدیث و اجماع مستنبط است هرگز درک نکرده باشد زیرا که فهم و استنباط آن ها کار مجتهد است * ولو قدرنا که او را رتبهٔ اجتهاد حاصل شده باشد پس صرف قول

بالا دلیل او در حق غیر مقلد او اصلا اعتبار ندارد * بیت *

* ناز بر آن کن که خریدار تست *

* عشوه مآن کن که طلبگار تست *

ششم آنکه هرگاه بجهال خود اقرار میکنند و بعدم معرفت احکام آنها اعتراف مینمایند و میگویند که لا نجد لها اثرا ولا اسما پس برچگونه حکم بقبیح ورد آن همه امور میکنند چنانکه سیاق و سباق کلام نا سرانجام او بران ناطق و شاهد صادق است زیرا که از مجرد نیافتن او لازم نمی آید که در واقع نیز موجود نباشد * ولو فرضنا که در نفس الامر نیز موجود نباشد بلکه از امور مستحدثه باشد لیکن ضرور نیست که هرچه از امور محدثه باشد حرام یا مکروه باشد زیرا که بسا امور محدثه است که از اقسام واجبات و مستحبات است چنانکه سابقاً مفصلاً مذکور شد بفضله تعالی ولاحقاً نیز مسطور خواهد شد بعونه تعالی * مانکه اعتما لیکه علمای راسخین و فضلای کاملین در روز میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجامی آرند اصل هر یک را از دلائل شرعیه و براهین قطعیه استخراج و استنباط فرموده اند کما سیجیء انشاء الله تعالی * بیت *

* در تو قصوری است که آن گوش نیست *

* ورنه دمی از زمزمه خاموش نیست *

هذا و بر این فرض کردم که دلائل استحباب عمل مولد شریف بتو نرسیده باشد و اگر رسیده باشد اما در فهم و درک تو در نیامده باشد لیکن تو این قدر میدانی که علمای راسخین و فضلای محدثین آن همه اعمال را عین صواب و دستیاب ثواب دانسته از مدت دراز و زمان دیریاز ترویج فرموده اند و در هر از منه و در هر دیار و هر امصار الی یومنا هذا باتفاق خود ها در اشاعت آن سعی بلیغ نموده اند و می نمایند پس در حق تو همین قدر دلیل کافی و شافی است * بیت *

* گر غم ندانی که این میوه چیست *
* خود این می شناسی که از باغ کیست *

چنانکه آن همه دلائل و براهین در رساله غایة الہرام تالیف مولوی سید عبد الرؤف مطبوع شهر کانپور مصرح است و نیز در رساله اشباع الکلام تصنیف مولوی سلامت الله مطبوع شهر کلکته موضح است و هم در رساله نظام الکلام ندوین من شیخ محمد وجیه مدرس مدرسه کلکته موجه بوجوه موجهه است و درین تحریر پر تنویر نیز بحسن تقریر تسطیر خواهد شد بعونه تعالی فانتظر و لا تضطر *

* بیت *

* سنتی باتفاق ملاحت جهان گرفت *
* آری باتفاق جهان را توان گرفت *

هفتم آنکه هرگاه علامات و آثار آن هر امور نیافت و دلائل جو از آنها را اندر یافت پس واجب بود بر او کم از علما دیار خود سوال هم کرد * بیت *

* خردمند باشد طالب کار علم *
* که گرم است پیوسته بازار علم *

و اگر در دیار خود علمای دیندار نیافت پس واجب بود که برای استفسار آنها از فضلای دیگر امصار میشتافت * بیت *

* طلب کردن علم شد بر تو فرض *
* وگر واجب آمد پیش قطع ارض *

لقوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی پس بپرسید اهل علم را که یاد دارنده اند اگر شما نمی دانید * وللحدیث اطلبوا العلم ولو بالصین یعنی طلب کنید و تلاش نمایید علم دین را اگرچه در ملک چین بشد یعنی اگرچه در دار حرب بود

* علم خواهی جد و جهدی بایدت *
* بی تعب مقصود رخ ننمایدت *

و مرض جهل و نادانی و علت ضلالت و گمراهی را بمعالجه سوال و استفسار دوا میکرد لما فی المشکوة قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا سألوا اذ لم یعلموا فانما شفاء العی السوال یعنی چرا سوال نکردند علما را وقتیکه ندانستند حکم شرع را

پس نایندت شفای و دور شدن مرض عجز و نادانی و نه فهمیدن حکم وینی بکر سوال کردن و پرسیدن از علما کذا فی الشرح الدهلوی *بیت* بیاموز علمی که کردی عزیز * که بی دانش انسان نیرزد به شیز * و اگر از سوال از علمای دیار و فضلای قرب وجوار خود ننگ و عار می داشت و لاف انا و لاغیری می افراشت پس واجب بود براو که از عالمان حرمین شریفین و مفتیان مکانین عظیمین که منبع افتای احکام شرعیه و مرجع استفتای بلاد اسلامیه اند استفسار میکرد *بیت*
* باش پیوسته گرسلامانی * بنده عالمان ربانی *
* گروه روشن زفیض لطف ازل * خانه علم را بنور عمل *
* خوانده در درس گاه الرحمان * سبق علم علّم القرآن *
علم ایشان ز فیض رحمانی است * نه زتزویر و مکر شیطانی است *
لما فی المشکوة قال النبي صلی الله علیه و سلم ان الدین لیاذر الی الحجاز و فی روایة اخرها الی المدینة کما تاذر الحیة الی جحرها * یعنی بدرستیکه دین هر آئینه گرد می آید و باز می گردد بسوی حجاز که شامل مکه و مدینه است چنانکه باز می گردد و می رود مار بسوی سوراخ خود و این اشارت است باحوال آخر زمان که دین مسلمانی و اهل اسلام جز حرمین کمتر باشند و فتنه و فساد شائع گردد هکذا فی الشرح الدهلوی

با اکر بذات خود دران مکان عظمت نشان حاضر شدن نمی توانست پس مردمان معتمد ان را از جماعت خود انتخاب نموده وران اعظم مکان کرمت توامان فرستاده از مفتیان و فاضلان آن مقام والا نظام استفتا می کرد و حسب آن اعتقاد و عمل می نمود * لقوله تعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون الایة * یعنی پس چرا بیرون روند از هر جمعی کثیر از ایشان کروهی اندک تا طلب علم کنند در دین و تفقه در شرع حاصل نمایند تا بیم کنند آن فقیهان کروه خود را و تعلیم نمایند ایشان را وقتیکه باز کردند سوی ایشان تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه که بیم کرده می شوند بآن انتهی من التفسیر الحسینی * و اکر او را شوق تحقیق علوم دینیه حاصل نبوده هم توفیق استفتای احکام شرعیه باو واصل نبود پس واجب بود برا وکه بعلمای دین حواله ی نمودو دیکران را بایشان راه می نمود * کما فی المشکوة فما علمتم منه فقولوا و ما جهلتم فکلوا الی عالمه * یعنی پس آنچه دانید از حکم خدا و برسد علم شما بدان پس بکوئید و بیان کنید و آنچه ندانید و نرسد عقل و فهم شما بدان پس سپارید آن را بدانندهٔ آن کذا فی الشرح الدهلوی

نه آنکه زعم فاسد و فهم کاسد خود را در امور شرعیه براند * و رای ضلالت انطوای خود را در میدان احکام دینیه بدواند * و خود را بر مرکب افتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا نشاند * و مورد لعن شرع و مصدر طعن اهل ورع گرداند * چنانکه ساکنان بیشتر بلاد و دیار و قاطنان هم ممالک و امصار از علمای دیار خود ها در باب عمل مولد شریف استفتا نمودند و ایشان جواب با صواب در باب اثبات عمل مولد شریف و ور مادهٔ نفی اقوال منکران و دفع فتنه و فساد ایشان عطا فرمودند و مستفتیان بر طریقهٔ قدیمه قویمه خود ها قائم و دائم ماندند * و همچنین مردمان حاجیان که بشرف ادای حج مکه معظمه مشرف و مسعود شدند و بسعادت زیارت مدینه منوره مکرم و محمود شدند از مفتیان آن هر دو مکان فتوا گرفتند و بر جادهٔ مستقیمهٔ خودها مستقیم و مستدیم گردیدند و فتوا های منکران میلاد و مدعیان دجالیان بی اسناد را مطرود و منکران مفسدان را از صحافل میلاد مردود نمودند * بیت *

* همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند *
* روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را *

چنانکه استفتا های علمای بلاد مشهوره و هم فتوا های مفتیان حرمین شریفین با نقل مهر های علمای کرام و فضلای عظام

معرد اقوال منکران و ابطال دلائل مدعیان در رساله غایة المرام مطبوع طبع عام و مطبوع طبائع خواص و عوام شده است

* روز میلاد نبی عید و مبارک بادا *
* عالمان مولد او هادی و مالک بادا *
* مجالس مولد او قائم و دائم باشد *
* منکرانش همه را خاک بتارک بادا *

اما افسوس صد افسوس بر حال کسانیکه آنهمه فتواهای عالمان را عظیمان بلاد مختلفه و فاضلان کاملان بلاد اسلامیه که بر دلایل قطعیه و براهین یقینیه و رد فتوای بد محوای منکران لا مذهبان و ابطال دلائل واهیه مدعیان دجالیان مشتمل است دیدند و شنیدند اما بآن همه فتاوای هدایت انطوای اعتقاد ننمودند و صرف بریک فتوای ضلالت احتوا اعتماد کردند و بر ضلالت و بطالت خودها قائم ماندند و از غوایت خودها باز نماندند * آری صدق الله عزوجل ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق وان یروا کل آیة لا یومنون بها وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین الایة * یعنی زود باشد که بگردانم از قبول آیتهای من که قران است یا از علامت های و دلایل قدرت من که در آفاق و انفس و ذبعت نهاده ام آنان را که تکبر می کنند

در زمین بغیر استحقاق یعنی مهر بر دلهای ایشان نهم تا فهم سخن من نکنند * چنانکه از ذوالنون مصری رحمة الله علیه منقول است که خدای تعالی نمی خواهد که کرامی سازد دلهای مدعیان باطل را به فهم مکنون حکمت های قرآنی و بدرک مخزون اسرار پنهانی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آنها سلب کرده است * بیت *

* حیف است چنین گنج دران ویرانه * حکمت نکند فهم یقین دیوانه *

و اگر به بینند این مدعیان سرکشان هر آیتی که ما به نمایيم بر صدق نبوت پیغمبر یا هر پیغامی و حکمی که فرستیم نمی گروند با آن از جهت استکبار و شدت اصرار و اگر به بینند این سرکشان متکبران راه راست و طریق حق را نگیرند آن را و متابعت آن نکنند و اگر به بینند راه گمراهی و طریق باطل را گیرند آن را و پیروی آن راه کنند و این گردانیدن دلهای ایشان را از فهم آیات و درک احکامات به سبب آن است که ایشان دروغ شمردند آیات و احکامات ما را و بودند از نظر دران و اعتبار بر ان غافلان و بی خبران همچنانکه فی الحسینی * پس میگویم که

* بر خاک ریختن زر و گوهر دریغ نیست *
* با ناکسان دریغ بود پند و موعظت * چراکه :
* نگین خصلتی دارد ای نیک بخت *
* که در موم گیرد نه در سنگ سخت *

آری
* اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت *
* نهی زیر طاوس باغ بهشت *
* بهنگام آن بچه پروردنش *
* ز انجیر جنت دهی ارزنش *
* شود عاقبت بچه زاغ زاغ *
* بر د رنج بیهوده طاوس باغ *

دیگر آنکه بعد عبارت مرقومه این حدیث را از کتاب طریقه السلامت نقل کرده یعنی من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید * میگوئیم که حدیث مذکور درین مقام محض بی علاقه است اصلا در اثبات دعوی مدعیان دخل ندارد زیرا که مراد از فساد است بیرون شدن ایشان است از اتباع سنت و تقصیر کردن در ادای آن سنت هکذا فی الشرح الدهلوی * پس خلاصه مضمون حدیث مرقوم این است که وقتیکه امت من سنتی از سنتهای مرا ترک کنند و در اجرای آن تهاون و تساهل ورزند و در ادای آن خلل اندازند و فتنه و فساد انگیزند و عالمان آنرا طعنه زنند مانند نکاح ثانی در حق زنان بیوکان و امثال آن پس درین صورت کسیکه بآن سنت متروکه تمسک کند و از طعن و ملامت مفسدان نترسد پس برای آن کس اجر صد شهید است * و ظاهر و باهر است که در عمل مولد شریف هرگز سنتی

از سنتها متروک نمی شود تا مورد فساد امتی تواند شد بلکه سنتهای متعدده در صورت عمل مولد شریف بجا آورده می شود مانند تلاوت آیات بینات و قراءت احادیث مبینات و ذکر احوال آنحضرت سید کائنات و معجزات باهرات و خواندن صلوات طیبات و دادن خیرات و صدقات و دیگر اعمال حسنات * پس در واقع حدیث موصوف دلیل ما است زیرا که هرگاه عمل مولد شریف مشتمل است بر سنتهای متعدده مرقومه و منکران آن سنت ها را ترک میکنند و نیز دیگران را منع می نمایند و بلا مشتبان بجدال و نزاع می پردازند و میان مسلمانان مخالفت و مخاصمت می اندازند و در ادای آن فتنه و فساد بر پا می سازند پس کسیکه بعمل مولد شریف که متضمن سنتهای سنیه است تمسک کند و در ادای آن اهتمام نماید و در ترویج آن سعی افزاید و منکران و مفسدان را براند و فتنه و فساد آنها را دفع و رفع کرده اند پس بمقتضای بشارت اقتضای حدیث شریف موصوف بفضل او تعالی امید قوی و رجای کلی است که برای او اجر صد شهید باشد *

* نظم *

* یاد دارم نکته از دوستی *
* که سخن را هست مغز و پوستی *

* هر که کرد اندیشه در مغز سخن *
* یافت آگاهی ز سر من لدن *
* وآنکه از بی فهمی اندر پوست ماند *
* کی تواند مرکب تحقیق راند *

و نیز می توان گفت که هرگاه عمل مولد شریف به تعمیل جمهور علمای راشدین و به ترویج کافه فضلای زاسخین که در حقیقت خلفاء و ورثه آن حضرت صلی الله علیه وسلم هستند رواج یافته پس البته از امور مستحسنه و در حکم سنت سنیه است چه عادات السادات سادات العادات و اوراد الامجاد امجاد الاوراد * زیرا که اخبار و آثار بسیار بر این مضمون ایراد و اصدار یافته و کمال اشتهار پذیرفته است * منجمله آن حدیث مشهور است فی المشکوه فی باب الاعتصام قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فانه من یعش منکم بعدي فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين المهديين * ترجمه بدرستیکه کسیکه می زید از شما بعد از من پس سرانجام است که به بیند اختلاف بسیار را در مردم پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت خلفای مرا که اهل رشد و ارشاد و راه یافتگان اند و مراد بخلفای راشدین خلفاء اربعه اند و هر که بر سیرت ایشان رود

نه هرکه بهوای نفس خود بدعتی پیدا کند * و تحقیقست سنت خلفای راشدین
همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه و علیهم وسلم که در زمان
آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان
رواج یافته و بر جهت ترویج ایشان مضاف بایشان گشته * پس
هرچه خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس
ایشان بود در حکم سنت نبوی است و اطلاق بدعت بران
نتوان کرد چنانکه فرقه زایغه کنند انتهی من الشرح الدهلوی *
پس ظاهر شد که مراد از خلفای راشدین خلفاء اربعه رضی الله عنهم و
هم علمائیکه مثل ایشان باشند رحمة الله علیهم هستند * یعنی کسانیکه بدین
مستقیم هدایت یافته اند و بدیگران ارشادی فرمایند و دین قویم را
ترویج و اشاعت می نمایند در خلفاء راشدین داخل اند در هر زمان
که باشند * پس چنانکه اتباع سنتهای خلفاء اربعه واجب است
اتباع سنتهای علماء راسخین و فضلای عاملین نیز از واجبات
است * و بجهت آنکه علمای امت ورثه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم هستند و ورثه هرکس خلفاء آن کس میباشند زیرا که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء
وان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما و انما ورثوا العلم
فمن اخذه اخذ بحظ وافر هکذا فی المشکوة * حاصلش آنکه بدرستیکه
علماء وارثان پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند

و خود انبیاء را جز علم ارث نبود زیرا که پیغمبران نگذاشته اند بعد خود امر یکی ارث دینار را و نه درهم را و نگذاشته اند بارث مگر علم را پس کسیکه گرفت علم را و آموخت آنرا گرفت نصیب کامل را از دین و سعادت هکذا فی اشرح الدهلوی *

و دیگر حدیث شریف است در مشکوة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء و من سن فی الاسلام سنة سیئة کان علیه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء انتهی *

حاصلش آنکه فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین اسلام راه و روش نیک را پس مر او راست ثواب آن سنت که خود کرده و ثواب کسیکه کار کرد بآن سنت بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از ثواب ایشان چیزی و کسیکه بنهاد و پیدا کرد راه و روش بد را باشد بروی بار گناه آن روش که خود کرده و بار کسیکه کار کند بآن روش بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی هکذا فی الشرح الدهلوی * و نیز خبر ماثور و اثر مشهور که بوجوه متعدده مروی است باین معنی ناطق و برین مدعی صادق است یعنی ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله

حسن یعنی چیزی را که جمهور مسلمانان نیک دانند پس آن چیز نزد خدای تعالی نیز نیک است * در ین مقام بعضی نادان میگویند که این اثر در شان صحابه وارد است * پس میگویم اولا که اثر مذکور بوجوه مختلفه مروی است در بعض روایات ذکر صحابه است و در بعض دیگر نیست بلکه مطلق است چنانکه در موطا امام محمد است پس مطلق را بر مقید حمل کردن بدون ضرورت هرگز جایز نیست کما هو مصرح فی کتب الاصول * و میگویم ثانیا که لفظ مسلمون عام است در هر زمان که باشند لما فی کتب الاصول العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب * یعنی در باب اثبات احکام شرعیه عموم لفظ نصوص معتبر است و خصوص مورد آنها اعتبار ندارد یعنی خصوص محل ورود نصوص لفظ نصوص را خاص نمی کند * و میگویم ثالثا که فقهاء در باب استحسان امور کثیره همان حدیث مذکور را دلیل آورده اند چنانکه در هدایه و در محتار در کتاب الاجارة در باب جواز اجرت حمام خبر مرقوم را دلیل آورده فرموده و یجوز اخذ اجرة الحمام لتعارف الناس ولم یعتبر الجهالة لاجتماع المسلمین و قال علیه الصلوة و السلام ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن انتهی * و تمام چنین در اشباه و نظایر اولا قاعده فقهیه ذکر کرده پس تر حدیث مذکور را دلیل بر آن قاعده آورده و دلیل را ضرور است که مطابق دعوی باشد یعنی

و خود انبیاء را جز علم ارث نبود زیراکه پیغمبران نگذاشته اند بعد خود طریق ارث دینار را و نه درهم را و نگذاشته اند بارث مگر علم را پس کسیکه گرفت علم را و آموخت آنرا گرفت نصیب کامل را از دین و سعادت هکذا فی اشعة اللمعات شرح الدهلوی *

و دیگر حدیث شریف است در مشکوة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء ومن سن فی الاسلام سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء انتهی *

حاصلش آنکه فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین اسلام راه و روش نیک را پس مر او راست ثواب آن سنت که خود کرده و ثواب کسیکه کار کرد بآن سنت بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از ثواب ایشان چیزی و کسیکه بنهاد و پیدا کرد راه و روش بد را باشد بروی بار گناه آن روش که خود کرده و بار کسیکه کار کند بآن روش بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی هکذا فی الشرح الدهلوی * و نیز خبر ماثور و اثر مشهور که بوجوه متعدده مروی است باین معنی ناطق و بر این مدعی صادق است یعنی ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله

حسن یعنی چیزی را که جمهور مسلمانان نیک دانند پس آن چیز نزد خدای تعالی نیز نیک است * درین مقام بعضی نادان میگوید که این اثر در شان صحابه وارد است * پس میگوییم اولا که اثر مذکور بوجوه مختلفه مروی است در بعض روایات ذکر صحابه است و در بعض دیگر نیست بلکه مطلق است چنانکه در موطا امام محمد است پس مطلق را بر مقید حمل کردن بدون ضرورت هرگز جایز نیست کما هو مصرح فی کتب الاصول * و میگوییم ثانیا که لفظ مسلمون عام است در همه زمان که باشند لما فی کتب الاصول العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب * یعنی در باب اثبات احکام شرعیه عموم لفظ نصوص معتبر است و خصوص مورد آنها اعتبار ندارد یعنی خصوص محال ورود نصوص لفظ نصوص را خاص نمی کند * و میگوییم ثالثا که فقهاء در باب استحسان امور کثیره همان حدیث مذکور را دلیل آورده اند چنانکه در هدایه و در مختار در کتاب الاجارة در باب جواز اجرت حمام خبر مرقوم را دلیل آورده فرموده و یجوز اخذ اجرة الحمام لتعارف الناس ولم یعتبر الجهالة لاجتماع المسلمین و قال علیه الصلوة و السلام ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن انتهی * و همچنین در اشباه و نظایر او لا قاعده فقهیه ذکر کرده پس حدیث مذکور را دلیل بر آن قاعده آورده و دلیل را ضرور است که مطابق دعوی باشد یعنی

اگر دعوی عام باشد پس ضرور است که دلیل آن هم عام بود حیث قال القاعدة اسا وسّنة العادة محكمة واصلها قوله عليه الصلوة والسلام ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن * ونیز در کتب اصول حدیث مرقوم را بر حجیت اجماع دلیل آورده اند پس اگر حدیث مرقوم بصحابه مخصوص باشد هرگز بر حجیت اجماع دلیل نمی تواند شد زیرا که اجماع عام است باین معنی که مجتهدان هر عصر در هر عصری و زمانی که باشند بر امری شرعی اتفاق ورزند خواه صحابه باشند یا بعد ایشان در هر طبقه که باشند کما لا یخفی * و نیز احادیث نبویه متفق علیه که باتفاق علماء عام است قرینه قویه است بر عموم مثلی علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین الخ وحدیث من سن فی الاسلام سنة الخ و امثال آنها * و بعضی از منکران میگویند که مراد از مسلمون که در خبر مرقوم مذکور است جمیع مسلمانان است زیرا که الف و لام برای استغراق است پس امری که جمیع مسلمانان آنرا نیک پندارند البته عند الله نیز حسن است اما عمل مولد شریف پس هرگز اتفاق جمیع مسلمانان بر آن متحقق نشده است پس از امور حسنه نمی تواند شد * دفع آن میکنم باین وجه که گروه مسلمانان دو فریق اند جاهلان و عالمان اما جاهلان اعتبار ندارند چه اتفاق آنها مفید نیست

چنانکه اختلاف آنها مضر نیست پس بالضرور عالمان دین مراد هستند و اتفاق عالمان و لیلی است از دلائل اربعه شرعیه بر ثبوت حکمی از احکام دینیه پس اگر حکمی از احکام اعتقادیه باشد در ان صورت اتفاق جمیع عالمان یک عصر شرط است تا آنکه اگر احدی از عالمان آن عصر اختلاف کند اجماع منعقد نمی شود و وجوب اعتقاد بآن ثابت نمی گردد چنانکه در کتب کلامیه مصرح است * و اگر حکمی از احکام عملیه باشد پس برای ثبوت عمل بآن اتفاق جمیع عالمان شرط نیست بلکه اتفاق جمهور عالمان یعنی اکثر ایشان شرط است و خلاف بعضی از عالمان مضر نیست چنانکه در کتب فقهیه مبین است و درین تحریر و هم در مجموعهٔ اول مذکور شد * والحمد لله که جمهور عالمان معتبر ان و کافه فاضلان معتبران بر استحسان عمل مولد شریف اتفاق فرموده اند تا آنکه از اقرار منکران و اعتراف مدعیان نیز ثابت شده است چنانکه در مجموعهٔ اول مفصلا و مدللا ذکر کرده ام فتند کر تبصره * و حقیقت حال برین منوال است که بعد تحقیق و تنقید احوال منکران میلاد و تفتیش و تفحص احوال مدعیان بی اسناد ظاهر و باهر شد که ایشان از جماعت اهل

سنت و جماعت خارج اند و در باب تحقق اجماع اتفاق اهل سنت و جماعت شرط است و خروج غیر ایشان مضر نیست لما فی التلویح المراد اتفاق علماء اهل السنة والجماعة والا فقد خالف کثیر من اهل الاهواء والبدع انتهی زیرا که بعضی از ایشان لامذهب اند و بعضی از مقلدان معتزلیان و بعضی از گروه دجالیان اند که بیشتر مردمان آنها را وهابیان میگویند و اکثر اعتقادات آنها مخالف معتقدات اهل سنت و جماعت است چنانکه در رساله نظام الاسلام و رساله هدایة الضالین و قوة الایمان مصرح است و نیز از رساله تقویة الایمان که بسوی مولوی اسماعیل شهید منسوب کرده اند و هم از رساله که بنام ترجمهٔ صراط المستقیم مشهور کرده اند احوال آنها بنحو بی کمال واضح ولائح می شود * و دلیل قوی بر این مدعا فعل ظاهر خودشان است که نماز بجماعت علیحده می پردازند و مسجدی جداگانه می سازند و از محافل برکت شمائل مولد شریف گریز می کنند و از مجالس فیض مآثر علمای اهل سنت و جماعت پرهیز می نمایند * و بجهت آنکه جمیع فرقه منکران مرقومان متعصب اند که باوجود وضوح دلائل قطعیه بر امر حق هرگز آنرا قبول نمی

کنند و هر انکار خود اصرار می نمایند و اهل تعصب از اهلیت اجماع خارج اند و اتفاق آنها شرط نیست بلکه اتفاق آنها با اهل حق متصور نیست زیرا که مخالفت با جمهور علماء شعار و دثار خود ساخته اند لما فی التوضیح و سقطت العدالة بالتعصب وفی التلویح قوله بالتعصب وهو عدم قبول الحق عند ظهور دلیله بناء علی میله الی جانب آخر انتهی * پس واضح و لائح شد که فی زماننا جمیع علمای اهل سنت و جماعت از ساکنان حرمین و بلاد و قاطنان هر قری و امصار بر استحسان عمل مولد شریف اتفاق دارند و هم بر استحباب قیام وقت ذکر میلاد حضرت خیر الانام اجماع

* روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست *
* منت خاک درت بر بصری نیست که نیست *
* ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی *
* شوق دیدار تو در هیچ سری نیست که نیست *
* نه منِ دل شده از شوق تو خونین جگرم *
* از غم عشق تو پر خون جگری نیست که نیست *

و آنچه بر زبان مردمان جاری است که عمل مولد شریف از قسم بدعت است پس وجهش آنست که عمل موصوف بوضعیکه درین ازمان رواج و شهرت یافته است در زمان

آن حضرت صلی الله علیه وسلم در قرون ثلثه شایع نبود بلکه همین قدر مروج بود
که عالمی وقتیکه خود می خواست ویا مردمان از وی استفسار می کردند
احوال میلاد و اداء آن داد و اخر آن را می شنوانید ویا واعظی
وقت وعظ خود در ضمن تقریرات اجمالاً یا تفصیلاً بر حسب
مناسبت وقت بیان می کرد ویا مدرسی وقت تدریس خود
به تقریب مقامی ویا به جهت مناسبت کلامی ارشاد می نمود
وسامعان آنرا می شنیدند وبعضی برای یادداشت آن برکاغذها
می نوشتند تا آنکه احوال مذکوره در کتاب های مختلفه درج
نمودند * بیشتر وقتیکه احوال موصوفه در کتاب های حدیث
وتواریخ اندراج یافت مردمان از سمع واستماع آنها در
غفلت افتادند وبیشتر عالمان در اشاعت مسائل فقهیه ودر
ترویج فنون مختلفه اشتغال نمودند وعوام از آنها بالکلیه
محروم ماندند * لهذا علماء دین وفضلای شرع متین هرگاه دیدند که
بسبب بعد زمان نبوت وقلت مذاکره احوال آن حضرت
در اعتقاد بیشتر مردمان فتور راه یافته وشوق وذوق ایشان
نقصان پذیرفته چه مدار اعتقاد با آن حضرت بر دریافت احوال
فضیلت اشتمال آن حضرت است خصوصا دریافت
احوال خوارق عادات که در وقت ولادت آن جناب و
در هنگام صغرسنی آن حضرت صادر شده اند موجب

زیادت اعتقاد با آن حضرت است زیرا که آن همه حالات
اصلا مظنه تصنع و تکلف و نظائر آن محال کمان ریا و سمعه
و یا سحر و یا طلسم و یا شعبده و امثال آنها نیست * لهذا
آن همه احوال موصوفه که در مقامات مختلفه منتشر بود و در
کتاب های متعدده متفرق بود آن همه را استخراج و
استنباط نموده در یک جا فراهم آورده در رساله مختصر ترتیب
داده تالیف نموده مشهور کردند و در اشاعت آن کوشیدند
و در تعمیل آن اهتمام و انتظام بکار بردند تا مسلمانان بر حالات
فضیلت سمات و خوارق عادات عظمت آیات آن
حضرت افضل البریات علیه الصلوات و التسلیمات واقف
شوند و اعتقاد ایشان با آن حضرت که مدار ایمان است
بیفزاید و محبت آن جناب که اصل اسلام است حاصل
آید * پس چونکه عمل مولد شریف بوضع مخصوص که درین
ازمان رواج یافته است در زمان آن حضرت و صحابه مروج
نبود لهذا علما آنرا بدعت نامیدند * مثال آن نماز تراویح
است که اصل آن در وقت آن حضرت ثابت است اما
چونکه بکمال اهتمام و به حسن انتظام و باستدامت و التزام
در تمام ماه صیام بعد جناب خیر الانام علیه الصلوة و السلام
رواج و استحکام یافت لهذا حضرت فاروق آنرا بدعت

نامیدند و بجهت حسن آن نعمت البدعة فرمودند * پس میگویم که عمل مولد شریف که بچندین وجوه موجه مذکوره طریقه حسنه و سنت سنیه است بعض مفسدان دین و منکران ایمه شرع متین آنرا ترک میکنند و دران خلل می اندازند و فتنه و فساد می انگیزند پس درین زمان فتنه تو امان کسیکه با آن تمسک جوید و استمساک کند و تشبث نماید و در ترویج و اشاعت آن سعی و کوشش کند و در تحسین و استحسان آن جد و جهد نماید و مفسدان را از ان محافل براند و سخنان آنها را رد کند و دلائل آنها را ابطال فرماید پس امید واثق و رجای صادق است که برای آن کس مزد صد شهید باشد انشاء الله تعالی

* آن برده باد آن خاق و دهان * کو کند تف سوی ماه آسمان *
* تف برویش باز گردد بیشکی * تف سوی گردون نیارد مسلکی *

و الحمد لله و المنة که بعض عالمان دیندار و فاضلان نیک کردار عمل مولد شریف در بیشتر بلاد و اکثر امصار کمال رواج و افزایش یافت و مجالس فیض مآنس نهایت رونق و زیبایش پذیرفت

* و فی کل دار دعوة و ضیافة *
* و فی کل بیت زینة و مشاعل *
* لمیلاد خیر الانبیاء شریعة *

* فصلت علیه الله ما هال ما ل *
* بهر خانه دعوت است و شرور *
* همه جمع بازار ذوق و سور *
* بمیلاد خیر الرسل مصطفی *
* علیک السلام ای نبی الوری *
* یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن *
* هر کجا می نگری انجمنی ساخته اند *
* چراغی روشن از نور الهی *
* جهان را داده از ظلمت رهای *

و منکران بد اعتقاد و مدعیان بی اسناد از سعادت محافل فیض شمائل مولد شریف مطرود و محروم و از شرافت مجامع انوار لوامع آن مردود و محروم گشتند * بیت *
* چراغی را که ایزد بر فروزد * بر آن کو تف زند ریش بسوزد *
* هر که بر شمع خدا آرد تفو * شمع کی میرد بسوزد روی او *
* دیگر آنکه بعد حدیث موصوف این حدیث مذکور است یعنی من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد * در شرح دهلوی مرقوم است کسیکه نو پیدا کرد در دین ما که این دین روشن و هویدا است چیزی را که نیست از ان دین * یعنی احداث

بکرد چیزی را که نیست در کتاب و سنت هر جا و نه مستنبط از وی پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد از آن چیزی است که مخالف و مغیر آن باشد پس آن چیز با آن کس باطل و مردود است انتهی *
و در مدارج النبوة در باب نهم مرقوم است مقرر است که مذموم و مردود بدعت مغیر سنت است و آنکه نه چنین باشد بلکه مقوی و مروج سنت بود آنرا بدعت حسنه گویند و آن جائز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت * و از اینجا است که گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن مانند تعلم صرف و نحو و علوم آلی که نبود در زمان نبوت و مستحب مثل بنای رباط و مدارس و امثال آن و مباح مانند ترفه در ماکل و مشرب و ملبس و مانند آن انتهی * پس در مضمون این حدیث باید اندیشید و در مفهوم آن باید کوشید تا ظاهر گردد که رساله مولد شریف که مشتمل است بر حمد و نعت و ذکر بعد ایشان نور آن حضرت تا وقت ظهور آن نور و ذکر احوال ولادت و نشو و نما تا وقت بعثت و رسالت و بعد آن و ذکر معجزات و دیگر خوارق عادات که در کتب احادیث معتبره و تواریخ معتبره مرقوم است عینی

ذ ین است هرگز غیر دین نیست و اصلا محدث و مخترع نی * و همچنین خواندن و شنیدن رساله موصوف با جماعت مسلمانان مانند خواندن و شنیدن رسائل احادیث و مثل گفتن مواعظ با جماع مردمان عین دین است هرگز خارج از دین نیست * و همچنین خیرات و صدقات که روز ولادت و یا روز دیگر به تبعیت مولد شریف بجا می آرند از جمله اعمال دین و افعال شرع متین است هرگز خارج از دین نیست و اصلا مخترع و محدث نی * پس بی شک مقبول و محمود است و منکران محروم و مردود مخالفان مجزوم و مطرود اند

* بیت *

* باری از نیست ترا وجدانی * معتقد باش و بیار ایمانی *

* تنبیه * از تقریرات سابقه و تحریرات رائقه واضح و هویدا و لائح و پیدا گشت که منکران فسادخیزان و فتنه انگیزان با قوال علمای اتقیا اعتقاد نمی آرند و بر اعمال فضلای اصفیا اعتماد نمی دارند و صرف قول بعض را که نه از علمای معتبرین ونه از فضلای معتمدین بود مانند وحی منزل می انکارند و صرف کلام بی دلیل او را مثل قول نبی فرستاده می پندارند

* بیت *

* ای تو نابینا بجو بینای راه * تا نیفتی از سر عمیا بچاه *

* کورکورهٔ جوید از کور دیگر * در چه گمراهی افتد زود تر *
و بعضی را علامه و بعضی را فاضل و بعضی را قاضی
می شمارند و ایشان را امام و پیشوا و رئیس و مقتدای
خودها می گمارند * وسخنان آنها را بر دعوی خودها دلیل
می آرند و دیگر حجت نمی دارند * و با مسلمانان بمخاصمه و مجادله
می پردازند و در دل ضعیفان شک و شبهه می اندازند *
و حال آنکه حکمی در دین بغیر دلیل شرعی باطل است
و دلیل شرعی چهار است قرآن و حدیث و اجماع و قیاس
اما قیاس وقتی معتبر است که ثابت شود از اجتهاد مجتهدی
که اجتهادش پیش جمهور علمای معتمد بن ثابت باشد * پس از
اقوال و اعمال و از خصال و افعال آنها ظاهر و باهر شد که مقصود
و مطلوب ایشان اثبات چیزی یا نفی آن اصلا نیست
بلکه مامول ایشان صرف اظهار نام در زمرهٔ عالمان
و دم مسا واة زدن با فاضلان است دیگر هیچ و پوچ

دلیل ششم منکران

شیخ محمد شامی در کتاب سبیل الهدی والرشاد گفته است قل جرت
عادة کثیر من المحبین اذا سمعوا بذکر وضعه صلی الله علیه و سلم
ان یقوموا تعظیما له صلی الله علیه و سلم و هذا القیام بدعة
لا أصل له انتهی * تمامه عبارت مرقومه این است که شیخ محمد شامی

در کتاب سبیل الهدی و الرشاد گفته که جاری شده است عادت بسیار را از محبان حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که وقتیکه می شنوند ذکر ولادت آن حضرت بغیر توقف برمی خیزند و برای تعظیم آن جناب می ایستند و این قیام بدعت است و برای این قیام اصلی نیست انتهی المخلصة: القدرة لله والعظمة لله ولا حول ولا قوة الا بالله والحمد لله والمنة لله تعالی شانه و تعالی سلطانه قدرت جناب الهی را باید دید و معجزهٔ حضرت رسالت پناهی را باید فهمید و الهام غیبی و اعلام لاریبی درباره راقم حقیر معترف بعجز و قصور و معترف بنقص و فتور خود باید گزید که منکران میلاد بی داد بدنهاد بداعتقاد و مدعیان پرعناد پرفساد بی اسناد بی اعتماد مضطربانه در آخر دلائل خود عبارتی نقل کردند و برحسب زعم فاسد و فهم کاسد خود دلیل بر دعوی خود آوردند که ناگاه بفضل بارگاه جناب اله و بطفیل درگاه حضرت رسالت پناه شفاعت دستگاه استحسان عمل مولد شریف عموماً و استحباب قیام دران خصوصاً و مدح عاملان این مطلقاً از عبارت مرقومه عیان و بیداد بیان و هوید اگردید آری * مصراع *

* عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد *

زیرا که جمله جرت عادة کثیر من المحبین الی قوله تعظیما له دلالت بر استحسان قیام میکند چه جریان عادت قیام

و کثرت آن از بیشتر محبان پیغمبر سید انس و جان دلالت میکند بر این معنی که این قیام ایشان باقتضای محبت ایشان است نه از راه تکلف و تصنع لما فی کتب الاصول ان تعلیق الحکم بالمشتق یدل علی علیة المأخذ * تو ذوق شراب عشق نشناخته * معذوری اگر به نقلی پرداخته * و حاصل عبارت مرقوم آنکه محبین مشتاقین جمال باکمال آن جناب وقتیکه ذکر وجود باجود آن حضرت می شنوند محبت کنون ایشان بجوش و طبیعت مشتاق ایشان بخروش می آید و بکمال شوق و بتمام ذوق بر می خیزند و بجهت تعظیم خبر بشارت اثر ولادت حضرت بشیر علیه الصلوة من الله القدیر برپا می ایستند و صلوات و تسلیمات می فرستند * بیت *

* ای نور دیده گرچه جمالت ندیده ام *
* از گلشن صفات تو بوئی شنیده ام *
* من غایبانه عاشق آن نرذی مهوشم *
* بی منت نظر بخیالی از و خوشم *
* ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی *
* شوق دیدار تو در هیچ سری نیست که نیست *

و هرگاه محبت حضرت محبوب رب العالمین که احسن

* دوستی دیگران بر بوی اوست *
* دوستی با اصل باید کرد و بس *
* فرع را هرچه دارد دوست کس *
* یار که دوست شود جمله جهان دشمن باش *
* تخت گوشت مده روی زمین گلخن باش *
* شادم فال وخال عشق ورزیدن حوالت شد *
* خوشم کین قرعهٔ دولت بنام من برون آمد *

مکرر

قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم * یعنی بگو ای پیغمبر که اگر شما خدارا دوست میدارید پس پیروی من کنید تا خدای تعالی شمارا محبوب خود خواهد نمود و گناهان شمارا آمرزش خواهد فرمود * ست *

* عجب آن نیست که محبوب خدائی تو بلطف *
* عجب آنست محبان تو محبوب باشند *
* حقا که بی متابعت سید رسل *
* هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت *
* از هیچ رو بهیچ وری ره نمی برد *
* آنکس که ز آستانهٔ او روی دل بتافت *
* آنکس که شد متابع رای تو قد نجا *

* و آنکو خلاف امر تو ورزید قدحه وا *

ار ای تعالی ما را از محبین محبوب رب العالمین
کردانا دو در زمرهٔ موصوفین محسوب و محشور
و با کروه ممدوحین مرحوم و مغفور کنا د آمین یارب العالمین
چکذا فی نظام المرام من المولد والقیام رحم الله
مولفه یوم القیام والحقه بالمصحبین الکرام والتابعین العظام
و اضح و لائح باد که رسالهٔ غایة المرام که بزبان اردو
تالیف شده است حال کتاب سبیل الهدی
والرشاد را بیان کرده و مضمون عبارت مرقومه
که منکران ازان کتاب نقل کرده اند یعنی جرت عادة
کثیر من المحبین اذا سمعوا بذکر وضعه صلی الله علیه وسلم ان یقوموا
تعظیما له و هذا القیام بدعة لا اصل له الخ * و سیاق
و سباق آن را بجنسه ذکر نموده است و من آنهمه
مضامین را از مقامات متعدده و مواضع منتشره فراهم
آورده می نویسم تا کیفیت مفهوم عبارت مرقومه
و حال فریب و خداع و مکر و خیانت ناقلان و جهالت
و ضلالت تابعان بر عامه مومنین و کافه مسلمین ظاهر
و باهر گردد و در حدیث مشهور است که اذکروا
الفاسق بما فیه یحترزه الناس یعنی عمل و کردار

لرام

بدکار از ایشان کنید تا مردمان از و با سر باز زنند * پس
بدانکه در رساله غایة المرام می نویسد که کتاب
سبیل الهدی والرشاد المشهور بسیرة الشامی
تالیف شیخ محمد شامی نزد من موجود است دران
کتاب فضیلت مولد شریف و ترغیب بعمل آن ذکر
کرده بعده کلام تاج الدین عمر بن علی لخمی مشهور
بفاکهانی مالکی که منکر عمل مولد شریف است نقل
کرده ابطال آن بوجوه متعدده نموده استحسان
و استحباب عمل مولد شریف را از اقوال علمای
محدثین و فضلای معتبرین و فقهای راسخین ثابت
کرده و اصل آن را بوجوه متنوعه بیان نموده است
* پستر قیام وقت ذکر میلاد خیر الانام که فی نفسه امر مستحسن
است اما چونکه در زمان سابق معتاد و مروج نبود
لهذا آنرا اولاً بطور تمهید بحسن تحریر تعبیر نموده گفت
که جرت عادة کثیر من المحبین اذا سمعوا بذکر وضعه
صلی الله علیه وسلم ان یقوموا تعظیما له * و تفسیر ابن تیمیه سابقه
گذشت * پستر در آخر آن این قدر نوشت که هذا القیام
بدعة لا اصل له یعنی این قیام که محبین پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
از راه تعظیم ذکر مولد شریف بجای آرند امر حادث

است که در زمان آن حضرت نبود واصل آن تمام در از
زمان سابق یافته نشد * پس میگویم که این سخن راست
است اما بر حرمت یا کراهت آن اصلا دلالت
نمی کند نه صراحةً نه کنایةً ونه قصداً نه ضمناً زیرا که از نبودن
آن در زمان آن حضرت وصحابه لازم نمی آید که حرام
باشد یا مکروه چنانکه مراراً و تکراراً گذشت * بلکه
می گویم که سیاق وسباق عبارت مرقومه بر استحسان
وتحسین قیام مرقوم دلالت واضحه می کند زیرا که بعد
عبارت مرقومه اشعاری که بمضمون قیام وقت مدح
آن حضرت علیه الصلاة والسلام مشتمل است نقل
کرده * پس حکایت کرد قصه قیام حافظ محدث تقی الدین
سبکی در مجلس قضاة وفضلا وقتیکه شخصی اشعار
نعتیه می خواند که در ان مضمون قیام اشراف وقت
شنیدن نعت آن حضرت بوده و آن قصه واشعار
را باین عبارت نقل کرد که قال ذو العصبة الصادقة
حسان زمانه ابوزکریا یحیی بن یوسف الصرصري رحمة الله
علیه فی قصیدة من دیوانه * شعر *

* قلیل لمدح المصطفی الخط بالذهب *
* علی فضة من خط احسن من کتب *

* وان ينهض الاشراف عند سماعه *
* قياما صفوفا او جثيا على الركب *
* اما الله تعظيما له كتب اسمه *
* على عرشه يا رتبة سمت اوتب *

واتفق ان منشداً انشد هذه القصيدة عند ختم درس شيخ الاسلام تقي الدين السبكي والقضاة والاعيان بين يديه فلما وصل الى قوله وان ينهض الاشراف عند سماعه الخ قام الشيخ في الحال قائماً على قدميه امتثالا لما ذكره الصرصري وحصل للناس ساعة طيبة انتهى *

پس درين مقام غور و فكر كردني و تامل و نظر نمودني است كه جمله قال ذو المحبة الصادق حسان زمانه الى آخره را بعد جمله مرقومه يعني بجز القيام بدعة لا اصل له ايج آوردن قرينه واضحه است بر مراد مصنف موصوف يعني تحسين شخصيكه قيام وقت سماعت نعت آن حضرت را تجويز فرموده است اشعار است بر تحسين اشخاصيكه قيام وقت ذكر ولادت آنحضرت را تجويز فرموده اند و اهل است نموده اند زيرا كه قيام اول نيز بدعة لا اصل له است* و بعد ازان نقل شعر مرقوم كه در مضمون قيام مردمان اشراف وقت سماعت مدح

آنحضرت بجهت تعظیم ذکر نعت آنحضرت وارد است دلیل صریح است بر آنکه قیام وقت ذکر مدح آنحضرت نزد مولف موصوف مستحسن است * پس بی شبهه قیام وقت ذکر ولادت آنحضرت نیز مستحسن است کما لا یخفی علی المحب الصادق وان خفی علی الشقی المنافق ٭ پستر نقل حکایت قیام شیخ موصوف وقت شنیدن شعر مرقوم باوجود حضور قضاة و اعیان دران مجلس و انکار نکردن احدی از حاضرین دلیل واضح است براینکه قیام مذکور نزد مصنف افضل است کما لا یخفی علی الذکی وان خفی علی الغبی * بعد ازان جمله و حصل للناس ساعة طیبة دلیل قوی است بر مراد مصنف ٭ و نیز دلیل جلی است بر مقبولیت قیام شیخ موصوف و دلیل سنی است بر منظوریت محفل بر کت منزل که مشتمل بود بر خواندن اشعار نعتیه و استماع اهالی مجلس و تعظیم و اهتمام صدر مجلس و تکریم آن بقیام مرقوم زیرا که ظاهر و متبادر همین است که حصول حالت سرور و بهجت و نزول حالت طیبت و مسرت برای جمیع اهالی مجلس بعد قیام و اهتمام مذکور از پرتو نظر منظوریت و اثر نگاه مقبولیت بود

* بستر آوردن مصنف موصوف اینهمه مضامین مستحسنه را بعد قول خود که هذا القیام بدعة لا اصل له قرائن اند واضحه است بر مراد او یعنی تجویز و تحسین قیام عند ذکر وضع علیه السلام زیرا که هرگاه نزد مصنف ممدوح قیام وقت ذکر فضائل آنحضرت امر مستحسن است پس البته قیام وقت ذکر ولادت آنحضرت که مبنی جمیع فضائل و اصل تمام مکارم شمائل است بطریق اولی و ابین و بر سبیل اعلی و اتقن و بر وجه اسنی و احسن مستحب و مستحسن خواهد بود کما هو الظاهر علی من له عقل سلیم و طبع قویم و ذهن مستقیم و ان خفی علی ذی عقل عقیم و ذی طبع سقیم و ذی ذهن ذمیم * بیت *

* ترا که فهم نداری نظر چه سود کند *

* بصیرتی چو نداری بصر چه سود کند *

* علاوه برین علامه حلبی در شرح قول مولف مرقوم که مطلق است بدین گونه تفسیر نمود که بدعة ای بدعة حسنة و همچنین شیخ الاسلام ابو نصر عبد الوهاب بسر مولف موصوف تفسیر قول پدر خود باین وجه نمود که بدعة حسنة انتهی خلاصة ما فی رسالة غایة المرام مترجماً

* ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست *

* احباب حاضرند با عدا چه حاجت است *

* حافظ تو ختم کن که حق آخر ظهور یافت *

* با منکران نزاع و مدارا چه حاجت است *

پس از اینجا حال فریب و خداعت و مکر و خیانت و خلاف امانت و دیانت فتوی نویس پر تدلیس را باید دریافت که فضائل مولد شریف و دلائل عمال میلاد منیف که در کتاب سبیل الهدی والرشاد مرقوم است فرو گذاشت و همچنین رد و ابطال کلام شیخ تاج الدین فاکهانی که در ان مقام مکتوب است مخفی داشت و صرف عبارت مردوده شیخ موصوف را که موافق عقیده فاسده خود پنداشت از میان عبارت مرقومه برداشت و بر دعوای خود دلیل بر گماشت و گفت قال الشیخ العلامة تاج الدین عمر بن اللخمی المشهور بالفاکهانی من متاخری المالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة انتهی * اما بقصد اخفای خدع و فریب خود بان کتاب نسبت نکرد یعنی اگر بکتاب مرقوم نسبت می کرد تا البته مردمان آن مقام را مطالعه کرده بر رد و بطلان آن اطلاع می یافتند و هم بر خدع و فریب

صفات مسلمین است مفضی سوی قیام مرقوم است پس البته قیام مذکور نیز از افضال او صاحت مومنین است لان الاصل ان الخیر لا یفضی الا الی الخیر و لان الاصل ان ما یترتب علی الخیر خیر * و نیز قوله تعظیماً له ناطق است باین مضمون که باعث بر قیام ایشان در نفس الامر تعظیم آن حضرت است * و نیز مصرح است باین مفهوم که مقصود ایشان ازین قیام تکریم آن حضرت است کما فی کتب النحو لان المفعول له ما فعل الفعل لاجله یعنی یکون باعثاً علی الفعل و مقصوداً منه * و معلوم بالضرورة ان الفعل الذی قصد منه الخیر یکون خیراً لا محالة و بجهت آنکه اگر نزد مولف موصوف فعل قیام مذکور مذموم می بود پس بجای لفظ جرت عادة ایج لفظ احدث یا ابدع یا اخترع می نوشت چنانکه منکران در دلیل خودها نقل کرده اند * الغرض ظاهر عبارت مرقومه را دیده بر دعوی خود دلیل آورده و مقصود آن عبارت نفهمید

* تراکه فهم ندارد نظر چه سود کند *

* بصیرتی چو نداری بصر چه سود کند *

دیگر آنکه بمقام کلمهٔ کثیر من المحبین ایج کلمهٔ بعض الجهال یا بعض العوام یا بعض الناس یا امثال آن می نوشت

مثل آنکه منکران از اسلاف اخلاف خود ها نقل کرده اند و نیز بموضع تعظیماً که می گفت کرا ظهار لتعظیمه یا ابدا لتعظیمه و مانند آن چنانکه منکران در دلائل خمسه متحیره خود ها که بران نازان بودند و آنها را بمنزله حواس خمسه خود ها می پنداشتند الفاظ بی ادبانه و کلمات گستاخانه نقل کرده اند مثل ما یفعلون من الجهال ایش بشی و لفظ یزعمون و لفظ فزعمهم باطل و لفظ ما یفعله العوام و لفظ قد احدث بعض جهال المشایخ و لفظ لا نجد لهما اثرا و لا اسنادا و امثال آنها که از پیشوایان خود ها نقل کرده اند

* چشم بد اندیش که بر کنده باد *
* عیب نماید هنرش در نظر *
* بد نفس و شقی همیشه بد بین باشد *
* بد بین همه جا در خود نفرین باشد *

اما لفظ لا اصل له پس صفت قیام است یعنی این قیام در وقت آن حضرت رواج نداشت و این راست است ما نیز می گوییم لیکن بسا چیز است که در زمان آنحضرت مروج نبود و بعد آن از ضروریات دین شد مانند جمع قران و غیر آن بلکه بسیار چیز است که در زمان صحابه

نیز ازواج نبویہ و بعد ازان از ضرورات دین شد مانند اعراب قرآن و نشان آیات و غیرہ کما مر مرارا و ذکر تکرارا * و قولہ لا اصل لہ صفت بدعت نیست و گرنہ لا اصل لہا می گفت پس لفظ بدعت مرقومہ مطلق است و بدعت مطلقہ بلا قید سیئہ و حسنہ آن در استعمال مصنفین بمعنی مطلق محدث بعد آن حضرت شائع است و آن شامل است حسنہ را چنانکہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ در بارۂ جماعت نماز تراویح لفظ نعمت البدعۃ فرمودند و اگر ہر بدعت حرام می بود نعمت البدعۃ گفتن صحیح نمی شد * و از اینجا است کہ فقہاء می نویسند البدعۃ نوعان بدعۃ حسنۃ و بدعۃ سیئۃ و اطلاق بدعت بر قیام مرقوم درست است ما نیز قائل آن ہستیم زیرا کہ در زمان آنحضرت مروج و معتاد نبود اما از اطلاق بدعت لازم نمی آید کہ حرام یا مکروہ باشد زیرا کہ بعض بدعت از اقسام واجبات و از انواع ضروریات است کما مضے غیر مرۃ * زیرا کہ بدعت سیئہ آن بدعت است کہ مغیر سنت باشد اما آنکہ مقوی و موید سنت باشد آن بدعت حسنہ است چنانکہ در مدارج النبوۃ در باب نہم است مقرر است

که مذموم و مردود آن بدعت است که مغیّر سنت باشد و آنکه چنین باشد بلکه مقوّی او مروج سنت بود و آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جایز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت الی آخره * و بجهت آنکه برای ثبوت کراهت تحریمی نیز منع از جانب شرع ضرور است لما فی الطحطاوی و غیرها الکراهة التحریمیة لا بد لها من نهی او ما فی معناه * و ایضا فی باب العیدین لا بد لثبوت الکراهة من دلیل خاصة * پس از سیاق عبارت مرقومه و از سباق آن ظاهر و باهر شد که مراد مولف کتاب مرقوم از لفظ بدعت مذکور بدعت سیئه یا مذمومه یا مکروهه یا محرمه هرگز نیست و گرنه بدعت سیئه یا مثل آن می نوشت * چنانکه منکران در اقاویل واباطیل خود ها نقصان کرده اند * نظم *

* یاددارم نکتهٔ از دوستی *
* که سخن راهست مغز و پوستی *
* هر که کرد اندیشه در مغز سخن *
* یافت آگاهی ز سرّ من لدن *
* وآنکه از بی فهمی اندر پوست ماند *
* کی تواند مرکب تحقیق راند *

جنس ناقابل نافهمان مثال طوطی است که هرچه دید یا
شنید بسراید و معنی آن نفهمید و بغرض آن نرسید
* صورتی بشنید کشته ترجمان * بیخبر از گفت خود چون طوطیان *
* گفت را آموخت زان مرد هنر * لیکن از معنی سر فن بی خبر *
* بانگ هدهد گر بیاموزد قطا * راز هدهد کو و پیغام سبا *
یا مانند بوزنه است که آنچه مردمان را دید برای خود هم برگزید اما بنه کار نرسید *
* آنچه مردم میکنند بوزینه هم * آن کند کز مرد بیند دم بدم *
* او گمان برده که من کردم چو او * فرق را کی داند آن پر زشت رو *
سبحان الله و الحمد لله که منکران بخیال محال و بگمان
پریشان خود ها دلیلی بر سخنان پرهذیان خود ها آورند
و یزدان مهربان منان از راه کرم و امتنان
و از روی فضل و احسان خود و بتوسل حضرت
رسول آخر الزمان و بوساطت ارواح
طالبان تابعان علیه و علیهم التحیة و الرضوان و بعجز
و نیاز کاتب ناتوان آن دلیل را معکوس
و سقل را منکوس کرده اند * آری * مصراع *
* دشمن چه کند چون مهربان باشد دوست *
البته چون نباشد * مصراع * چه غم ز طعنه دشمن چو دوست
جانب ما است * و منکران را آگاه نید که اینهمه اعمال

مولد شریف از باعث محبت حضرت رسالت
وغرض ازین تعظیم جناب بعثت است چنانکه مقصلاگذشت
* کسی کو محب محمد بود * بتقدیر دو زخی موید بود *
* هرانکو بود طالب راه دین * بزودی بیابد ره دین یقین *
و درا ینجا بشارت است در حق محبان آن حضرت که
تمنای سعادت ملازمت و سعادت مصاحبت دارند
لما فی المشکوة قال رسول الله ﷺ من احبنی کان
معی فی الجنة یعنی کسیکه دوست دارد مرا باشد با من در بهشت
دوستانت در دو عالم زنده اند * دشمنانت درحقیقت مرده اند *
* و نیز فرموده اند که المرء مع من یحب
یعنی هر مرد باکسی است که دوست دارد آنرا کذا فی المعارج
* اگر از روی خدمت شد متعارم *
* همینم بس که او را دوست دارم *
* آنرا که می محبتش نوشانند *
* فی الحال لباس عزتش پوشانند *
* وآنرا که درین میکده عزت ندهند *
* از جام مذلتش همه نوشانند *
و نیز تنبیه کرده اند بر این که در باب استحسان این همه اعمال
و استحباب اینهمه افعال حاجت به تجشم استدلال و تکلف به

تعلیمات و اعمال نیست زیرا که عادت باعثه بران قیام محبت افضل محبت جناب محبوب رب العالمین است و محبت آنجناب از افضل صفات است * رباعی *

* دم بدم دم از هوای مصطفی باید زدن *
* دست دل در دامن خیرالوری باید زدن *
* هر درختی کو ندارد میوهٔ حب نبی *
* اصل اورا سر بسر از تیشها باید زدن *

وجهت آنکه عادت غائیه از آن قیام مودت التیام تعظیم و اکرام سید الانام علیه التحیة و السلام است و محبت و تعظیم آنحضرت فرض عین بلا شک و ریب است و از ضروریات دین و ضروریات شرع مبین است * * رباعی *

* عمرم همه صرف در رعایت بادا *
* جان و دل و دین من فدایت بادا *
* محبوب من از جان و دل و عمر توی *
* هر چیز من خسته برایت بادا *

لما فی المشکوة لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین یعنی ایمان نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مسلمان کامل تا وقتیکه

باشم من دوست داشته شده نزد وی از پدرش و فرزندش و مردم همه کذا فی الشرح الدهلوی * بیت *

* دوستی مصطفی در دل نشان * تا بود بر صدق ایمانت نشان *

* رباعی * * هم حسن و جمال بی نهایت داری *

* هم جود و کرم بحد غایت داری *

* هم حسن ترا مسلم و هم احسان *

* محبوب توئی که هر دو آیت داری *

پس شکر و سپاس قدسی اساس خالق بیقیاس است که در شان عاملان مولد شریف لقب محبین رسول خدا از زبان دشمنان گویانید و مدح ایشان از دهان منکران بدگویان شنوانید

* یار کو دوست شود جمله جهان دشمن باش *

* تحت کو پشت مده روی زمین کانحن باش *

والحمد لله ثم الحمد لله *

* گفتا دم فال و حال عشق و رز بدن حوالت شد *

* خوشم کین قرعهٔ دولت بنام من برون آمد *

و در حقیقت صفت محبین از احسن صفات مومنین وافضل القاب سالکین است * بیت *

* ایمان را ادرذو ظالم اد دوست دوست *

او واقف می شد لهذا بآن کتاب نسبت نکرد *
و چونکه اصل کتاب خود فاکهانی ندیده بود بلکه اغلب که
نام آن هم نشنیده باشد لهذا بکتاب او نیز نسبت کردن
نتوانست پس با بار بالا استناد گفت قال الشیخ
تاج الدین الخ * و این همه فریبهای محسنین او است
که در نقل قول شیخ تاج الدین نموده است چنانکه
در شرح دلیل اول آنها مذکور شده و مثال محدث
محمد شامی رحمه الله تعالی محدث جلال الدین سیوطی
نیز در کتاب خود عبارت تاج الدین فاکهانی را نقل کرده بدلائل
قطعیه رد و ابطال او نموده اند کما هو منقول فی رسالة غایة الکلام
و فریب دیگر این است که دلائل فضائل مولد شریف
و استحباب عمل آن را که در آن کتاب در آن
مقام مصرحا و مشرحا مذکور است از آنجا که خلاف عقیده
خود میداشت هم در آنجا گذاشت و صرف آن قدر
عبارت که در باره قیام مرقوم است و بظاهر
مطابق است پس آنرا بر مطلوب خود محمول داشت
و بر دعوای فتنه افشای خود دلیل برگماشت و در فتوای
قضا داد اغوای خود برانگاشت و علم فخر و کبر برافراشت
و تخم خلاف و نزاع در میان مسلمانان انباشت * آری

* مصراع * مثل الذباب یراعی موضع العلل *

یعنی مانند مگس است که محل جراحت را تلاش میکند و ریم و خون آنرا برمی آرد و مواضع صحیحه را می گذارد * و عبارا نیکه بعد عبارت مسروقه اوو در آنجا مکتوب بود باستحسان قیام محبر و بر استحباب آن مشعر بود پوشیده داشت و هم درانجا گذاشت * و ندانست که شامت مکر و وخامت فریب آخر خود خواهد برداشت

قوله تعالی لایحیق المکر السیئ الا باهله یعنی باز نگردد مکر مگر باهل وی یعنی مکر هر مکری بوی احاطه میکند و اطراف و جوانب او را فرا می گیرد و هرچه در باب قصد دیگری اندیشیده باشد در بارهٔ خود وی یابد * قطعه

* در باب من زروی حسد چند مکرباز *
* دو مهاز دند و کورهٔ تز و یر بافتند *

* ز اعمال زشت شان همه نیکی بمن رسید *
* وایشان جزای فعل بد خویش یافتند *

بستر حالت جهالت و صفت ضلالت و وصف بطالت قائل تابعان او را باید دانست که حرف این قدر عبارت را دربارهٔ ناکارهٔ فتوای اهل اهوای دیده ایمان آوردند و مثل جاهلان و نادانان بر آن استفتای

بد نحوای اعتماد نمودند و آنرا مثال وحی منزل با قول
بی مرهای پندا شته اعتقاد آوردند و اعتماد نمودند
نه عز و کرامت نه شرف و شهامت نه ترس قیامت قوال چنین باید
نه پاس ندامت نه خوف ملامت نه طول و جسامت نقال چنین باید
با جهل و حماقت با مکر و نفاقت با کذب و طلاقت محتال چنین باید
با مکر و خداعت باز و روشناعت با شرم و خلاعت ذلال چنین باید
بی عقل و لیاقت بی شرم و صداقت بی فهم و حذاقت بطال چنین باید
ممالو شناعت مردود جماعت محروم شفاعت دجال چنین باید
* پس ترد انستنی است که منکران بد نهاد و بد عیان
بد اعتقاد قابل آن نیستند که فضائل علمای مولوی شریف
و دلائل استحسان آن با نها گفته آید * بجهت آنکه * نظم *

* از کجا این قوم و این راز از کجا *
* از جمادی جان کجا باشد رجا *
* قومهای منکر کوته نظر *
* صد خیال بد در آرد در نظر *
* راز جز با راز دان انباز نیست *
* راز اندر گوش منکر راز نیست *
* گوش خر بفروش و دیگر گوش خر *
* کین سخن را در نیابد گوش خر *

پس نور حق ایشان هیچ فائده ندارد زیرا که

* تا نشود پاک دل عیب ناک *

* بهره نیابد ز سخنهای پاک *

لهذا * بر مرد نا کس نریزم علوم *

* که ضائع کنم تخم در شوره بوم *

* چو در وی نگیرد حذر و اندم *

* بر نجد بجان و برنجاند ام *

چنانکه سابقا تحریر اول ما را دیده از راه گمراهی و از روی روی سیاهی گفته اند که منبتان ما را دشنام دشوار داده اند و بوزن قرار داده اند اما دلایل ما را رد نکردند و تا آنکه در تحریر اول در ضمن تقریرات مختلفه اقوال آنها را بوجوه متعدده بمضامین لطیفه ابطال نموده ام و در ذیل تحریرات متنوعه دلائل آنها را بطرق عدیده بعبارات ظریفه رد کرده ام و هرگز جائی دشنامی نگفته ام صرف در یک موضع تمیزی قدر نوشته ام که منکرش در دو جهان صورت میمون باد * و این جمله در واقع دشنام نیست زیرا که دشنام جمله خبریه میباشد و این جمله دعائیه است از قسم انشائیه * پس منکران آنهمه دقائق و حقائق را نظر نکردند

دیات لطیفه ظریفه را یادداشته‌اند * مصرع *

* حفظت شیئا وغابت منک اشیاء * آری *

* مثال النذ باب یراعی موضع الخلل *

پس عجب نیست که بجهت شقاوت ازلی و عداوت
دلی خود ها این تحریر ما را دیده لاف زنند و از راه
شرو عناد و ارد و بی قتنه و فساد گویند که مثبتان اگرچه
دلائل ما را مردود و باطل کردند اما براهین جواز همان
مولد شریف را بیان نمی‌نمودند با وجود آنکه در ذیل
ابطال اقاویل ردّ ابا طیل آنها بوجوه متعدده رقم
نموده ام * و نیز از دلیل هشتم آنها مدعای ما مثبتان را
بخوبی و لطافت و بحسن و ظرافت ثابت کرده ام .
والحمد لله حمدا وافرا اولاً و آخراً * اما صرف بملاحظه دفع
لاف زنی و گزافی ایشان بطور بند زبان و لگام دهان آنها
دلیلی منافی و حجتی کافی و برهانی وافی و کلامی صافی
بکمال ایجاز و اختصار می‌گوییم و توفیق از کردگار
غفار و اعانت از پروردگار ستار می‌جوییم

* ازان حضرت بجوییم فضل و توفیق *
* که توفیقم نماید راه تحقیق *
* اگر توفیقش افزون زد چرا غم *

* زهر اندیشهٔ باشد چراغم *

و باقتباس انوار از جناب رسول مختار سید الابرار
علیه صلوة الله الغفار ما دار اللیل و النهار می گویم

* من از نعال خود گر بظلمت درم *
* چراغم چو او شد چراغم خوزم *

پس بدانکه عمال مولد شریف مذکور از انجا که مشتمل
است بر اموریکه هریک از انها از اعمال حسنه و افعال
مستحسنه است بلکه از ضروریات دینیه و ضروریات
شرعیه است چنانکه در تحریر اول مفصلا تسطیر شد
و درین تحریر پر تنویر نیز بحسن تقریر به تکرار و تاکید
بفضل جناب عالم قدیر و بطفیل حضرت نذیر بشیر
در مواقع کثیره تحقیق و تقریر گشت حاجت اثبات
استحسان و ضرورت تحقیق استحباب آن نیست
و نماند و الحمد لله علی ما الهم و علم ما لم نعلم * اما از انجا که
بعضی از منکران سرکشان کجروان را تردد
باین وجه خطور میکند که هر یک از امور مرقومه اگرچه
مشروع است اما اجتماع آنهمه اشیاء یعنی هیات
مجموعی و صورت اجتماعی آنها در شرع وارد نیست
لهذا ابرای فهمانیدن آنها یک نکته می گویم و چرک

شک و شبهه آنرا باب تقریر می شویم * بیت *

* ازین به دلیلی نگویت گست *

* گرا بجان داری همین یک بست *

یعنی عمل مولد شریف که علما محققین و فضلاء مدققین تجویز آن فرموده اند عبارت از مجموعه مرکب از امور متعدده مقومه نیست بلکه اصل اصیل آن یک چیز است یعنی خواندن احوال آن حضرت علیه الصلوات والتسلیمات از ابتدای احوال ولادت سرمایه سعادت و حالات بعثت و وفات تا انتهای رسالت و افادت و دیگر واقعات خوارق عادات و ارهاصات و معجزات که دران اوقات واقع شده اند باین وجه که یک کس بخواند و دیگران با دب و سکوت بشنوند * و باقی امورا از جنس فرو عات و تابعات و از قسم ملائمات و مناسبات است * و در حقیقت از قبیل رسومات مجالس خیرات و از قسم عادات محافل حسنات است مانند سوزانیدن بخورات و پاشیدن گلاب و طیبات و مالیدن عطریات * و همچنین بعد انقضای آن نوشانیدن شربت یا چای یا قهوه و یا دیگر چیزی از جنس مشروبات * وهم چنین

تقسیم شیرینی و یا طعام دیگر چیزی از نوع مطعومات
چنانکه توجیه آنها بوجوه موجهه مذکور شد بفضله تعالی *
و اصل عمل مولد شریف که مرقوم شد از فعل آنحضرت
خیر الانام و هم از فعل صحابه کرام علیه و علیهم الصلوة
والسلام و نیز از تقریر آنحضرت فیضمآب بانکه تحسین
و استحسان آن جناب مستطاب و دعای خیر در حق
عاملان و وعده شفاعت درباره ایشان ثابت
و متحقق است * چنانکه در اشباع الکلام فی المولد
والقیام تالیف عمدة المتاخرین مولوی شاه سلامت الله
سلمه الله تعالی مرقوم است که مولانا ابو الخطاب
علیه رحمة الله تعالی که فرع ابتدای تالیف رساله میلاد شریف
بنام نامی او افتاده در رساله خودش که مسمی
به تنویر فی مولد البشیر است مینویسد عن ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما انه کان یحدث ذات یوم فی بیته وقایع ولادته
صلی الله علیه وسلم بقوم فیستبشرون و یحمدون و یصلون علیه
علیه الصلوة والسلام فاذا جاء النبی صلی الله علیه وسلم
وقال حلت لکم شفاعتی انتهی خلاصه آنکه مروی است
* از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما که روزی
در خانه خود واقعاتی را که در حین ولادت بنیاد سعادت

آن حضرت واقع شده بود حکایت بکمال عنایت می نمودند و خوارق عادات نیز در آن زمان بشارت تولد آن ماه در گشته بود در روایت بز هدایت می فرمودند و قومی را می شنوانیدند و آن قوم آنهمه وقائع بدائع را شنیده خوش و مسرور و خورسند و محبور می شدند و شکر و سپاس خالق بی قیاس بجای آوردند و بر آنحضرت نبی آخر الزمان رسول الجن و جان درود محمود میفرستادند که ناگاه حضرت رسالت پناه شفاعت پایگاه باکمال عزت و جاه در ان مجالس فضائل متبرک تشریف شریف آوردند و خود آن حضرت بمسامع فضائل جوامع آنهمه حکایات بشارت آیات را شنیده و خورسند گردیده در حق قاری و سامعان دعای خیر فرمودند و بشارت نمودند که نزول خواهد کرد برای شما شفاعت من *بیت*

* غم مخور و آنکه شفیعش توی *
* پایه ذره قدر رفیعش توی *
* هر آنکس که این وجه مولد شنید *
* قبولش نمود و زجان برگزید *

و نیز در رساله مرقومه مذکور است عن ابی الدرداء

رضی الله عنه انه امر مع النبی ﷺ الی بیت عامر الانصاري رضی الله عنه وکان یعلم وقائع ولادته علیه الصلوة والسلام لابنائه وعشیرته ویقول هذا الیوم هذا الیوم فقال النبي ﷺ ان الله فتح علیک ابواب الرحمة والملائکة کلهم یستغفرون لک فمن فعل فعلک نجا نجاتک انتهی * خلاصه آنکه مروی است از حضرت ابی الدرداء رضی الله عنه که او با پیغمبر خدا ﷺ در خانهٔ رحمت کاشانهٔ حضرت عامر انصاری رضی الله عنه آمدند درحالیکه ابو الدرداء وقائع بشارت طبائع میلاد سعادت بنیاد حضرت خیر العباد علیه الصلوة والسلام الی یوم التناد به پسران نیک اختران وخویشان اسلام کیشان وعشائر نیک شعائر وقبائل مکرمت شمائل خود تعلیم وتفهیم می نمود ومیگفت که درین روز فیروز درین روز دلفروز یعنی اینهمه واقعات لامعات در روز ولادت بنیاد سعادت آن حضرت منبع افادت واقع شده بود * پس آنحضرت حکایت اصدق الروایت ابی الدرداء را وتعلیم واعلام او آنها را شنیده وديده فرمود که بدرستیکه خدای تعالی درواز های رحمت ومرحمت خود را برای

تو گشاده و جمیع فرشتگان برای تو آمرزش میخواهند و دعای استغفار می خوانند پس هر که خواهد نمود مثل فعال تو و بجا خواهد آورد مانند عمال تو نجات خواهد یافت مثل نجات تو یعنی چنانکه برای تو ابواب رحمت الهی کشاده شد برای آن کس نیز خواهد شد و چنانکه برای تو فرشتگان مغفرت می خواهند برای آنکس نیز خواهند خواست انتهی حاصلها * بیت *

* مثبتان را وعدهٔ حسن المآب *
* منکران را وعدهٔ ذو قوا العذاب *
* هرانکه کو این وجه مولد شنود *
* به تصدیق و تحسین زبان راکشود *

و نیز در رسالهٔ اشباع الکلام مرقوم است که اکنون در منطوق مافوق الوثوق این دو روایت بااشارتها ملاحظه باید کرد که ببانگ باهند و نداء ای ارجمند منادی با صاف اصلیان برای بیان مولد نبیل در قرنی است که مصداق خیر القرون بوده است و فعلیکه مستوجب مضمون حالت شفاعتی و فتح ابواب رحمت الهی و استغفار ملائکه و نجات از عذاب دنیا و آخرت برای فاعل آن باشد چه جای استحباب و سنیت آن اگر بوجوبش

گفته آید و آن را واجب شمرده نشود چنانکه بعض
اکابر بآن تصریح فرموده اند البته قابل قبول علمای
دینند و لائق تحسین فضلای نیک کردار می توانند شد
انتهی من اسباغ الکلام

* هر آن کس که وجه وجوبش شنفت *
* بجوشش محبت دلش بر شگفت *

و نیز در رساله نظام الکلام تالیف شیخ محمد وجیه
مدرس اول مدرسه عربیه کلکته سلمه الله تعالی در ذکر
حکم ... مرقوم است که ابو محمد
عبد الملک بن هشام حمیری که در سنه دو صد و هجده هجری
فوت کرد مصنف دوم است در باب تدوین سیر نبوی
روایت میکند از محمد بن اسحاق که مصنف اول بود و در سنه
یکصد و پنجاه و یک وفات یافت هکذا فی کشف الظنون
عن اسامی الکتب و الفنون * در کتاب خود که مشهور
بنام سیر ابن هشام است در باب ذکر ولادت
آن حضرت صلی الله علیه وسلم می نویسد که قال ابن اسحاق حدثنی
ثور بن یزید عن بعض اهل العلم و لا احسبه الا عن
خالد بن معدان ان نفرا من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم قالوا یا رسول الله اخبرنا عن نفسک

قال نعم انا دعوة ابراهيم وبشرى عيسى ورأت
امي حين حملت بي خرج منها نور اضاء لها قصور الشام
واسترضعت في بني سعد بن بكر فبينا انا مع اخوتي
بي خلف بيوتنا نرعي بهما اذ اتانا رجلان عليهما ثياب
بيض بطشت من ذهب مملوءة ثلجا فاخذاني فشقا بطني
ثم استخرجا قلبي فشقاه فاستخرجا منه علقة سوداء
فطرحاها ثم غسلا قلبي وبطني بذلك الثلج حتى نقياه انتهى
حاصل آنکه گفت ابن اسحاق که اول مولفين است
در تدوين سير نبوى ودر سنه يکصد وپنجاه ويا بت
وفات يافت که روايت کرد مرا ثور بن يزيد از بعض
اهل علم که نمى پندارم مگر از خالد بن معدان الکلاعى
که گفت جماعتى از اصحاب پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم گفتند يا رسول
الله خبر ده مرا از حال ذات شريف تو فرمود نعم
مى گويم که من پيغمبرام که ابراهيم عليه السلام براى
او دعا فرمود (اشارت است بقول او تعالى
حکايته عن ابراهيم عليه السلام ربنا وابعث فيهم رسولا
منهم يتلو عليهم آياتک ويعلمهم الکتاب والحکمة ويزکيهم
انک انت العزيز الحکيم) وآن پيغمبرم که عيسى عليه
السلام باو بشارت داده بود (ايما است بقول او تعالى

واذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة ومبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد الایة) * نظم *

* ای ذکر توحضرت ابراهیم *
* وی آرزوی کلیم معبود *
* وی وصف تو در کتاب عیسی *
* وی نعت تو در زبور داود *
* مقصود تو ئی ز آفرینش *
* باقی بطفیل تست موجود *

وویده بود مادر تن و قتیکه بار بردار شده بود بمن که بیرون شده بود از وی نوریکه روشن کرد برای او کوشکهای شام را * بیت *

* شد بد نیار خش چراغ افروز *
* لیان کشته زا ز قتباشش روز *
* باز فرد اچراغ افروزد *
* کز ان جرم عاصیان سوزد *

(میگوید مولف این رساله یعنی نظام الکلام که در کتابهای سیر دیگر ظهور نور در شب وضع حمل مذکور است ودر این کتاب وقت حمل مرقوم است پس

وجه مطابقت در میان هر دو روایت آنست که وقتیکه آن حضرت هنوز در حمل بودند اول ظهور نور گشت بعد از ان وضع آن حضرت شده بود یا واقعه متعدده شده باشد یعنی وقت علوق آن حضرت و هم زمان وضع چنانکه در بعضی روایات بنظر آمده است)
و شیر خوردم و پرورش یافتم من در گروه بنی سعد بن بکر پس در ین اثنا که من با برادر رضاعی خود در پس پشت خانهای ما گوسپندان را می چرانیدیم که ناگاه در آمدند نزد ما دو مرد که بر تن ایشان پارچهای سپید بود و در دست ایشان طشتی از زر بود پر از آب برف پس گرفتند مرا آن دو مرد پس شق کردند شکم مرا بعده بیرون کردند از دل من خون بستهٔ سیاه را و انداختند آن را بعد از ان شستند دل مرا و شکم مرا از ان آب برف سرد تا آنکه پاک و صاف نمودند آنرا الی آخر القصة ٭ بیت ٭

٭ هر آنکس که این وجه مولد شنفت ٭
٭ سمعنا اطعنا قبلنا بگفت ٭

و از انجا که اصل در عمل مولد شریف همان یک امر است که مذکور شد و باقی امور مانند استعمال

عطریات و سقی مشروبات و اطعام مطعومات از قسم لواحق و متممات و از جنس مناسبات و ملائمات و از صنف توابع و لزومات و از قبیل عرف و عادات است اهل اسلام آن بر حسب اختلاف عادت و بر طبق مراتب قدرت و وسعت خود ها در عمل آن امور از اندازه مختلف می باشند* و از اینجا است که در وقت خواندن رساله موصوفه برای خوشبوئی مجلس و طیب نکهت بعضی لبان و بعضی عود و بعضی صندل و بعضی اگر و بعضی عنبر می سوزانند و بخور می دهند و بعضی گلاب پاشی و بعضی عطرسائی می نمایند* و فی الواقع استعمال خوشبوئی از هر قسم که باشد از مستحبات است عموما در مجلس تلاوت قرآن و قرائت حدیث خصوصا چنانکه در مدارج است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشت طیب را و بوئی خوش را و استعمال می کرد آنرا و ترغیب می فرمود دیگران را بر آن انتهی و نیز در مدارج است مستحب است تطیب برای قرائت حدیث پس اگر در مجالس برکت مقابس مولد قدسی مانس استعمال طیب نمایند احسن وخوبتر و آزین ومرغوب تر خواهد بود

* چه خوب است یاقوت و در و گهر * چو با خوب روی بود خوبتر *

و همچنین بعد انقضای محفل برکت منزل در باب
دعوت و ضیافت اهالی مجالس بر حسب استطاعت
و وسعت خودها مختلف میباشند چنانکه بعضی بر قدح
شربت نبات و قند و یا پیاله چای پسند اکتفا و بسنده
میکنند و دیگری بر کابی شیرینی و یا تشتری قبری
قناعت گزینی می نمایند و بعضی از اغنیای عالی همتان به تکلف
تمام و بحسن اهتمام اتخاذ طعام بمطعومات لذیذه و
مشروبات عزیزه نموده اطعام و انجام می نمایند و احدی
از مدعو شکوه و گله داعی نمی پردازد زیراکه میداند
که غرض ازین دعوت صرف شنیدن و شنوانیدن
رساله مولد شریف است نه اطعام مطعومات
و نه سقی مشروبات بخلاف مجالس نکاح و یا محافل
تطهیر ختان و یا مجامع سرور دیگر که اگر از داعی
قصوری در باب رعایت امور ضیافت مذکوره و یا
فتوری در ماده انتظام اشیای دعوت مسطوره
سرزد شود دفاتر شکوه شماری می گشایند
و طومار گله گذاری بر پا می نمایند و تعییر و طعن و زجر و لعن میکنند
دیگر آنکه در ان محافل برکت شمائل هر کس که خبر آن
می شنود مدعو باشد یا غیر مدعو حاضر می شود و یکی

دیگری زانی لذا عیب نه در حضور و نه در غیبت * بخلاف
مجالس دیگر * و سببش همان است که غرض اصلی
از انعقاد آن مجالس سمع و استماع مولد شریف
است نه اکل ماکول لطیف و نه شرب شربت نظیف
و نه تعظیم و تشریف * و همچنین قرب و بعد و تقدم و تاخر
و ترتیب صفوف و غیره مراعات نمی کنند و احدی
شکوه و گله دیگری نمی نماید و زبان به عیب بی ادبی
و گستاخی نمی کشاید بخلاف مجالس دیگر * و وجهش
همان است که مذکور شد * و در حقیقت دعوت مردمان
بمحبت آن حضرت علیه الصلوة والسلام موجب نزول
برکت است در رزق و مال چنانکه در مدارج النبوة
در ذکر معجزه کثرت طعام مرقوم است که از حدیث
مفهوم میشود که هر که انفاق کند بمحبت آنحضرت
چیزی را که بتواند و قدرت دارد برکت میدهد
الله تعالی در رزق و مال وی و در همه چیز وی انتهی *
پس اگر در محافل سعادت خصائل مولد شریف
که بنایش بر محبت آن حضرت است دعوت طعام نیز
بمحبت آنجناب مهیا کنند نور علی نور و سرور علی صدور
خواهد بود * و همچنین قیام وقت ذکر ولادت حضرت

خوالانام هرگز رکن شمال مولد شریف یا شرط آن نیست. و همیاه آنچنان می گوید جاهل غوی و غافل غبی است و اگر کسی از منکران بر منبتان تهمت این معنی نهد بی شک سخن ساز و مفتری و بهتان پرداز و مجتری است * اما چونکه عادت محبین صادقین بدان جاری و ساری است لهذا می گویم که وجه استحسان آن بسیار است یکی از ان این است که وجود باجود آنحضرت اصل نعمتهای دنیوی و آخروی است و مبنای نعمتهای کلی و جزوی است و نعمتهای الهی مکرم و معظم است و تعظیم و تکریم آن برحسب عظمت و شرافت آن واجب است زیرا که تعظیم نعمت راجع سوی تعظیم منعم است و تعظیم منعم واجب است شرعاً و عقلاً و عرفاً و شیء معظم یعنی چیزی که تعظیم آن واجب است هرچه باشد از ذوی العقول و یا غیر آن ذکر آن نیز بتعظیم می باید تا عظمت و شرافت آن در زمره خال ملحوظ و مرعی باشد * لهذا میگویند. حضرت رسالت پناه و یا جناب نبوت دستگاه یا درگاه بعثت پایگاه و مانند آن و همچنین قران شریف مجید حمید و مثل کعبه مشرفه معظمه و مکه مکرمه و مدینه مطهره

و مانند آن و تعظیم شئی معظم بانواع مختلفه می باشد
یکی بلسان یعنی بزبان مدح و ثنای شئی معظم دوم
بجنان یعنی بدل اعتقاد و محبت بآن شئی سوم
بارکان چنانکه بسر انحناء و بدست مصافحه و بقدم
استقبال و مشایعت و مانند آن * و بقیام یعنی
تعظیما استادن * و تعظیم بقیام در بارهٔ مخلوق
افضل اقسام تعظیم و اکمل انواع تکریم است *
و اصل فضیلت قیام پنج است اول قیام وقت پیش
آمدن جنازهٔ مسلم بلحاظ تعظیم آن و هم بملاحظه تکریم
ملائکه که همراه جنازهٔ مسلم می باشند سنت است
دوم قیام وقت قدوم شخص قادم از سفر
و غیره بقصد تعظیم او مسنون است سوم قیام
وقت شرب آب زمزم برعایت تعظیم آن مستحب
است چهارم قیام وقت شرب بقیه آب وضوء
بنسبت تعظیم آن مندوب است پنجم قیام وقت
بستن عمامه بنظر تعظیم آن مستحسن است پس این وجوه
خمسه در بارهٔ فضل قیام بمنزله پنج ارکان است در حق اهل اسلام

* براهین خمسه بفضل قیام *
* چو ارکان اهل اسلام شد والسلام *

پس ذکر ولادت باسعادت آن حضرت مجمع
سعادت ومنبع افادت که مبنای نعمتهای معظمه
و منشای فضیلتهای مکرمه است بقیام که افضل انواع
تعظیم و اکرام و اکمل اقسام تکریم و اعظام است
ادا نمودن بطریق اولی و بر سبیل اعلی و بر وجه
اسنی مستحب و مستحسن و افضل و احسن و
مندوب و ازین است * براهین اثبات فضل قیام *
بر ذکر میلاد خیر الانام * علیه الصلوة و علیه السلام *
ز فضل خدا وز یمن رسول * ز ارواح علمای اهل قبول
* به بعد از نجم گشته نزول * لهذا علمای مذاهب
اربعه مشهوره و فضلای حرمین شریفین بلکه فضلای
تمام ممالک اسلامیه از عرب و شام و روم وغیره و
جمیع بلاد عجم از فارس و هند و اطراف و جوانب
آنها قیام موصوف را مستحسن و مستحب فرموده اند
چنانکه علامه سید محمد برزنجی در رساله شریف
مسمی بعقد الجوهر فی مولد النبی الازهر که نزد جمیع علمای
مذاهب اربعه معتبر است و در تمام بلاد مشهوره
قرائت آن رواج عام بین الخواص و العوام یافته
است فرموده که قد استحسن القیام عند ذکر مولده الشریف

ائمة ذوو رواية ورؤية فطوبى لمن كان تعظيمه صلى الله عليه وسلم غاية مرامه ومرماه * يعني مستحسن فرموده اند قيام را وقت ذكر ولادت شريف امامها يعني امامهاي مذاهب اربعه كه صاحبان روايت دين و اصحاب علم ويقين اند پس خوبي و خوشي بلاد براي كسيكه تعظيم آنحضرت صلى الله عليه وسلم غايت آرزو و نهايت مقصود او باشد * و منكرين قيام موصوف قليل اند و با وجود قلت آنها نه از علماي معتبرين اند و نه از فضلاي مشهورين بلكه بعد تفتيش و تفحص واضح شد كه منكرين آن خارج از اهل سنت و جماعت اند چه بعضي از انها از قوم معتزلين و بعضي از كرده وهابين و بعضي از جماعت دجالين و بعضي از مردمان لا مذهب و بے دين اند فهل يعارض القليل بالكثير والجليل بالحقير او يغلب الواحد على الجم الغفير فتبصر بالقلب ولا تكن ضالا كالبصير و لا تاخذ بيد الضرير فتقع مثله في القعر والبير و فرق بين السندس والحصير و ميز بين الكرباس والحرير * بدانكه بعضي از منكران استفسار ميكنند كه اگر مثبتان قيام را وقت ذكر مولد مستحسن و مستحب مي پندارند و گاهي آنرا نمي گذارند بلكه ترك آنرا جائز مي دارند

ونادرست آنرا فاسق می شمارند پس در قتیکه ذکر
ولادت در کتابی واقع می شود یا وقت درس
مذکور می باشد و یا در مجالس وعظ بیان کرده شود چرا
قیام نمی کنند تخصیص هیئت خواندن رساله مولود
در مجالس مولود چیست * پس میگوییم که این سوال
او از جهت فساد اعتقاد و بسبب سوء فهم و ادراک
او است نمی فهمد که مجالس مولد شریف محض برای
ذکر میلاد آن حضرت و دیگر احوال متعلقه آن منعقد
می شود و غرض از ان مجرد یاد کردن و یاد دهانیدن
آن است و مقصود آن استحضار و اذکار آن است
پس اهتمام در ان و احتشام با آن ضرور است بنابر
آن بجهت تعظیم ذکر ولادت برپا استاده قیام نموده
اند امیناییم * آیا نه شنیده که قیام بهنگام حضور
جنازه در وقتیکه آنرا برداشته برای دفن می برند مسنون
است باوجود آنکه وقت تجهیز و تکفین وغیره قیام
مستحب نیست * و وجهش همان است که آن وقت اهتمام
بشان میت است * و چنانکه قیام وقت قدوم شخص
قادم از سفر سنت است باوجود آنکه در اوقات
دیگر سنت نیست و وجهش همان است که وقت قدوم

زمان اهتمام بحال قادم مکرم است * و چنانکه قیام وقت شرب آب زمزم مستحب است با وجود آنکه وقت گرفتن و دادن و بردن آن قیام مستحب نیست * و همچنین قیام وقت شرب آب بقیه وضوء و وجهش همان است که وقت اهتمام بشان او است * و چنانکه قیام وقت بستن عمامه مندوب است با وجود آنکه وقت کشودن و پیچیدن آن مندوب نیست و وجهش همان است که وقت اهتمام زمان اهتمام و هنگام احتشام بشان او است

* هر آن مومنی کو بخواهد شنید *
* ز جان و دل خود بخواهد گزید *
* وگر منکر او بخواهد شنید *
* زبان و دم خود بخواهد کشید *

خلاصه آنکه مقاصد مسلمانان در فعل قیام موصوف مختلف می باشد بعضی بلحاظ پاس عظمت و حشمت بذکر میلاد سعادت بنیاد و دیگری بقصد تعظیم و تکریم ذکر تولد سعادت ترصد و کسی بسبب مسرت و بهجت وقت ذکر مولد بشارت مرصد و احدی بجهت شوق و ذوق هنگام ذکر ولادت سرمایه سعادت و شخصی بامید جلوه افروزی و رونق افزای آنحضرت هدایت

فطرت آن مجالس شریف و مومنی بزجای نظر شفقت
و نگاه رحمت آن حضرت سراپا مرحمت بر اهل آن محافل منیف
و مسلمی به ترصد توجه و عنایت آن حضرت سراپا هدایت
بآن مجمع لطیف و مخلصی بقصد شکر بر وجود با جود
آن حضرت که نعمتی است تامه و رحمتی است عامه بجا می
آرند و یا غیر آنها و بهر تقدیر قیام موصوف امری
مستحسن است اما جزء مولد شریف یا شرط آن
نیست کما لا یخفی علی من له العقل الا و فی *
اما از انجا که عادات جمیع اهل اسلام در محافل
فیض شمائل مولد شریف آن جاری و ساری
است و عرف عام بر خواص و عوام آن دائر و سائر
است و مقاصد مردمان در باب قیام موصوف اگرچه
مختلف می باشد چنانکه مفصلاً مذکور شد اما همگی راجع
بسوی امر واحد است و آن تعظیم آن حضرت است
بهر نهجیکه قصد کنند و بهر طوریکه نیت نمایند پس تقاعد
از قیام با وجود قیام دیگران امتناع از تعظیم سید انس
و جان و اجتناب از تکریم رسول آخر الزمان لازم
می آید نعوذ منه بالله المنان * و تعظیم و تکریم آن حضرت
معظم مکرم باتفاق کل اهل اسلام فرض عین است

و تحقیر و توہین کفر و ارتداد بالا ریب و شین است * بالکہ استحقار عضوی از اعضای آنجناب و لا القاب جزوی از اجزای آن حضرت فیضمآب و صفتی از صفات آن جناب مستطاب بلکہ استخفاف سنتی از سنن مستحبات و عادتی از عادات فاضلات باجماع اہل ایمان کفر و عدوان و ارتداد و طغیان است نعوذ باللہ منہا * پس در صورت اعراض از تعظیم و اجتناب از تکریم خوف کفر است * و لو فرضنا کہ قصد اعراض و ارادہ اجتناب مرکوز خاطر آن شخص نباشد اما صورت تشبہ باعراض از اعزاز و تشابہ بہ احتراز لازم و جازم می گردد و این چنین تشبہ و تشابہ نیز حرام است * و لو سلمنا کہ قصد مشابہت و نیت تشابہ و مماثلت مخطور آن کس نبود اما لا اقل از آنکہ تہمت استخفاف و توہم انحراف البتہ لاصق و لاحق می شود و احتراز از مواضع تہمت نیز از واجبات است کما ہو مصرح فی کتب الفقہ و الفتاوی پس از تقریرات بالا و تحریرات والا عیان و بیان گشت کہ قیام مرقوم بذات خود امر مستحسن و فعل مہذب است اما بلحاظ امور مذکورہ از واجبات

وهر دو ترياق است * بيت *

* هر آن کس که وجد وجوشش شگفت *

* بجوشش محبت دلش برشگفت *

واز اينجا است که در بعضی مقامات و در بعضی اوقات نفل بجهت رعايت بعض امر خارجی افضل از فرض و واجب می باشد لما فی الاشباه الفرض افضل من النفل الا فی مسائل ابراء المعسر مندوب افضل من انظاره الواجب الثانية الابتداء بالسلام سنة افضل من رده الواجب الثالثة الوضوء قبل الوقت مندوب افضل من الوضوء بعد الوقت وهو فرض انتهى * خلاصه آنکه ابراء دينيکه بر شخص فقير باشد مستحب است و مهلت دادن او را واجب است اما ابراء افضل است از امهال و همچنين ابتداء سلام بر مسلمان سنت است وجواب سلام او واجب است معهذا اول سلام کردن افضل است از جواب سلام و همچنين وضوء پيش از وقت مستحب است و بعد در آمدن وقت فرض است ليکن اول افضل است از ثانی پس بلکه در بعضی موضع فرض را بجهت رعايت نفل ترک ميکنند يعنی بسبب اشتغال در ادای

بعضی نفل فرض را ترک میکنند و فرض را در وقت دیگر ادا می نمایند * چنانکه در مدارج النبوة است که میگویند یکی جه مقام است که در روی فرض را بجهة نفل ترک میکنند * جواب می گویند که عرفات است که در روی فرض وقت که نماز عصر است بجهت اشتغال در دعا بعرفات که نفل است ترک می کنند انتهی * و همچنین نماز مغرب را در وقت او ترک می کنند و قضای آن در وقت عشا ادا می نمایند * پس هرگاه ثابت شد که اصل اصیل عمل مولد شریف یک فعل است و آن از فعل و قول آن حضرت و اصحاب و علماء و فقهاء ثابت و متحقق است و باقی امور مرقومه یعنی اهتمام و احتشام و اشمام و اطعام و قیام هر واحد فی نفسه امر مستحسن و افضال و فعل مستحب و اجملی است اما جزء عمل مولد شریف و یا شرط آن نیست بلکه از توابع مجلس شریف و لواحق محفل منیف است چنانکه مفصلا مذکور شد بفضله تعالی * پس اعتراض منکر ان هیأت مجموعی و صورت اجتماعی از غایت غباوت و جهالت و نهایت غوایت و بطالت است *
و همچنین خصوصیت روز ولادت و یا ماه ربیع الاول

در جهان مولد شریف شرط نیست و از اینجا است
که عادات عالمان در آن نیز مختلف است اما بما حاصل
آنکه بعضی مردمان همان روز فیروز را اعتبار می کنند
و بعضی همان شهر سعادت عصر را بجهت آنکه یاد
دهنده باشد اختیار می نمایند لهذا او چه تخصیص آن را
بمنزله بیان جلوه می دهم و هیچگونه بهم که خصوصیت روز
ولادت بجهت فضیلت آن روز دلفروز است
و معلوم است که عبادت در زمان فاضل افضل است.
و در وقت کامل اکمل چنانکه در فضیلت روز عرفه آمده
است و اجتمعوا الشرف ذلک الیوم للعبادة او لسماع
الوعظ بلا وقوف وکشف راس جاز بلا کراهة اتفاقا
هکذا فی الدر المختار یعنی اگر برعایت شرافت
روز عرفه اگر در موضعی مسلمانان مجتمع شوند و عبادت
کنند مانند نماز و تلاوت قرآن و قراءت اذکار و اوراد
مانند تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر وغیره ویا برای شنیدن
مواعظ و نصائح اما بغیر وقوف چنانکه در موقف حج میکنند
و بغیر برهنگی سر چنانکه در عرفات می نمایند زیرا که
تشبه با حاجیان چیزی مسنون و مستحب نیست * و فضیلت
روز میلاد شرافت بنیاد عقلاً و شرعاً و عرفاً ثابت و

متحقق است * اما عقلاً پس ظاهر است که فضیلت ظرف زمان و مکان نیست مگر بجهت فضیلت مظروف آن. یعنی چیزیکه دران زمان و مکان یافته شود و هرگاه وجود آنحضرت علیه الصلوة و السلام اشرف وجودات است پس البته زمان آن وجود اشرف ازمان است و این شرافت زمان در امثال آن روز فیروز تا روز قیامت جاری و ساری است مانند ماه رمضان که اول آن بجهت نزول قرآن شریف در آن ماه مشرف گشته پستر به تبعیت آن ماه ماههای هر رمضان در هر سال مشرف است * و همچنین روز جمعه که اول آن بجهت اتمام خلقت آسمان و زمین دران روز و نیز بسبب اکمال خلقت حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام مبارک شد پستر برعایت روز نخستین هر روز جمعه میمون است تا روز پسین بلکه در فردوس برین نیز تا آنکه روز دیدار پروردگار غفار ستار بی چون و بی چگون. همان روز میمون موعود است * و نام این روز در الفردوس یوم مزید است که بر سایر ایام شرافت و زیادت دارد همکذا فی مدارج النبوة فی فضل یوم جمعه * اما عرفاً پس مشهور و دستور است که مسلمانان

سلاطین هر بلاد و هر اقوام بروز ولادت سلطان خودها اظهار مسرت و بهجت میکنند و تزیین مکانات و اهتمام و تکلف بمجالس دعوات بنام روز میلاد پادشاه خودها می نمایند و آن روز را دز عمر خودها مبارک می پندارند بجهت آنکه آن روز زمان وجود پادشاه ایشان است و ایشان را بسبب وجود پادشاه منفعتها رسیده است و میرسد و توقع دارند که آینده نیز خواهد رسید * پس اگر مسلمانان صادق الایمان و اثق الاذعان در روز میلاد سعادت بنیاد شاهنشاهان زمین و آسمان بلکه سلطان انس و جان و ملک دین و ایمان که منعمی است تامه کامله و رحمتی است عامه شامله دره هر سرا از منه ثابته و هر ور امکنه ثابته یعنی دار دنیا و دار قبر و دار آخرت اظهار مسرات و اتخاذ دعوات و اطعام صدقات و تزیین مکانات و تحسین مجالسات د زعمل مولد شریف و تذکیر میلاد منیف نمایند چه خوشتر و خوب تر و بهتر و مرغوب تر خواهد بود

* وللدر والیاقوت حسن و زینة *

* و لکنه فی جید حسناء اجمل *

* چه خوب است یاقوت و در و گهر *

* چو با خوب روی بود خوب تر *

* اما نقلهای نفیس و دلائل آن بسیار است اما درین مقام که محل اختصار است یک دلیل می آرم * بیت *

* گرچه بسیار است قول ارجمند *

* زیرکان را نکتهٔ باشد پسند *

* و آن این است که در کتب احادیث مرقوم است که آن حضرت علیه الصلوة و السلام بیشتر بروز دوشنبه روزه می داشتند و هرگاه صحابه از وجه تخصیص آن روز استفسار نمودند آن حضرت فرمودند که بجهت آنکه این روز ولادت من است و هم روز ابتدای بعثت و آغاز وحی * مصراع *

یک نکته ازین دفتر گفتیم و همین باشد * نظم *

* شب میلاد پیغمبر چه شبی روشن بود *

* که در مکه و تا شام منور گردید *

* مکه و شام چه مشرق و چه مغرب نورش *

* همه را گشت محیط و همه جا در گردید *

* همه آفاق ز انوار منور گشته *

* همه اکناف ز اخلاف معطر گردید *

* چه روشن چراغی که از نور آن *

* منور شد اطراف کون و مکان *
* چراغی ز نور حق افروخته *
* وز و خرمن تیرگان سوخته *
* من از جهل خود کر بظلمت درم *
* چراغم چو او شد چراغم خوزم *

انتهى من نظام الكلام في نيل المرام* پس تر می گویم که هرگاه بوضوح پیوست که اصل اصیل مولد شریف یعنی خواندن و شنوانیدن مضامین موصوفه از فعل و قول آن حضرت و هم از اقوال و افعال صحابه کرام ثابت است و همچنین استعمال طیب وغیره و اتخاذ مشروبات و مطعومات وغیره از امور مستحبه است عموماً و در مجالس حسنات و در محافل تلاوت قرآن و قرئت حدیث خصوصاً و همچنین قیام وقت ذکر نعت آن حضرت علیه السلام عموماً و در وقت ذکر ولادت منبع سعادت خصوصاً مستحسن و افضل است پس مجموع مرکب از آنها که درین دیار مروج و معمول شده است البته احسن است زیرا که هرگاه که هر واحد از اجزای شی مرکب حسن باشد پس البته آن شی مرکب نیز حسن است زیرا که شی مرکب عبارت از همان اجزای حسنه است

پس دلیل بر حسن بودن آن شی مرکب همین قدر کافی است یعنی هر واحد از اجزای او حسن است مگر وقتیکه دلیل قطعی مستقل دلالت کند بر این معنی که هیئات مجموعی او را قبحی قوی چنان عارض گردد که بر حسن اجزای او غالب شود و حسن اجزای او را باطل گرداند پس در آن هنگام بجهت قبح عارض البته مجموع مرکب نیز قبیح می تواند شد کما لا یخفی علی من له طبع سلیم و ذهن مستقیم * و عیان و بیان است که عمل مولد شریف که درین زمان در میان علماء و صلحاء و فضلاء و اتقیاء حسن رواج یافته بوجه من الوجوه قبحی و نقصی و خللی و فتوری ندارد و نه از راه قبح ذاتی و نه از روی قبح عارضی بلکه از ابتداء تا انتهاء و از آغاز تا انجام محاسن ذاتی و فضائل صفاتی دارد که بیرون از تقریر و افزون از تحریر است پس کسیکه عمل مولد شریف را حرام یا مکروه یا مذموم یا قبیح و امثال آنها گوید جاهل و غبی و غافل و غوی است و قول او از درجهٔ اعتبار ساقط و از پایهٔ اعتماد هابط انتهی می نظام الکلام

* ای که حکم شرع را ارد میکنی *
* راه باطل می روی بد میکنی *

* چون تو بد کردی بلا یابی جزا *
* پس بد بها جمله با خود می کنی *

و نیز در رساله نظام الکلام فی نیل المرام مرقوم است که او تعالی بفضل عمیم و کرم قدیم و بتوسل حضرت رسول کریم خود وجه وجیه بحسن توجیه در باب استحباب عمل مولد شریف و در امر استحسان قیام منیف بر دل شوق منزل ذوق محمل این خاکسار بی مقدار امیدوار بفضل پروردگار غفار مترصد بشفاعت سید ابرار در دنیای دارالفرار و در عقبای دارالقرار ابوالفضل محمد وجیه غفرالله له ولابیه ولامه وبنیه القاء فرمود * نظم

* گویند بعالم سخنی تازه نمانده است *
* این حرف نه مقبول دل نکته گذار است *
* در عرصه خریدار نمانده است ولیکن *
* در پردهٔ غیب است هنوز آنچه بکار است *

و این خاکسار آنرا بکمال ابتهاج با اختصار و به نهایت الصاح با اقتصار بیان میکند بنحویکه کسی را جای دم زدن و دهان کشودن و مجال زبان برآوردن نباشد * بیت *

* گر از بهرهٔ آنکه از بیم او * کشاید زبان جز به تسلیم او *

و بجز از تسلیم و اعتراف اگر مرد با انصاف باشد

چاره نباشد و بغیر از سکوت وتسکین اگر شخص باوقار وتمکین بود دگر تدبیری نباشد و بغیر از شور و شغب و فریاد و غضب اگر مردم بی حیا و بی ادب بود گزیری نخواند * بیت *

* چو حرفی بر آید ز دست از قلم *
* مرا از همه حرف گیران چه غم *

و آن این است که وجود با جود آن حضرت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیمات نعمتی است عظمی و رحمتی است کبری و وسیلهٔ نعمای بی کران و ذریعهٔ آلای بی پایان در هر دو جهان است

* چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین *
* سپاس او ای این نعمت است فرض عین *

علی ما لا یخفی علی من فی قلبه ذرة من الایمان
و فی صدره قدر خردل من الاذعان .

قال الله تعالی شانه لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین
ترجمه هر آئینه تحقیق منت نهاد خدای تعالی بر گروه مومنان چون فرستاد در میان ایشان پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان که می خواند برایشان آیات قران را یا نشانهای توحید

و ایمان را او پاک می گرداند ایشان را از نقص
کفر و شرک و می آموزد ایشان را قرآن و احکام
شریعت و به درستی که بودند ایشان پیش از بعثت
آن پیغمبر در گمراهی هویدا که نه حق را می دانستند
و نه از باطل دوری می توانستند * تاریک بد ز ظلمت باطل
همه جهان * عالم را روشن او نور حق گرفت * انتهی من الحسینی
و قال عز سلطانه استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات
ترجمه آمرزش طلب کن برای گناه خود و برای گناه
مردان مومنان و زنان مومنان * بدانکه حضرت مامور شد باستغفار
خود باوجود آنکه مغفور است و جهش آنست که تا امت
در این سبب اقتدا کنند * و می فرماید که آمرزش خواه
برای مومن و مومنه و این اکرامی است از خدای تعالی
در بارهٔ این امت که پیغمبر ایشان را باستغفار
گناهان ایشان امر کرده * از امام فخر الدین رازی
منقول است که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرد باستغفار
امت و خلاف امر الهی از آن حضرت متصور نیست
پس البته استغفار فرموده باشد و حق تعالی ارحم الراحمین
از آن بزرگتر است که حبیب خود را بفرماید
که از من فلان چیز طلب کن و چون طلب نماید عطا نفرماید

پس معلوم شد که امت مرحومه او را دولت مغفرت عطا خواهد شد بفضله تعالی *مثنوی*

* هر کرا چون تو پیشوا باشد *
* نا امید از خدا چرا باشد *
* بعصیان نماند کسی در گرو *
* که دارد چنین سیدی پیشرو * انتهی من الحسینی

قال جل شانه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما * ترجمه اگر مومنان آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود به نافرمانی خدای تعالی بیامدندی بحضرت تو پس طلب آمرزش کردندی از خدای تعالی و آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را هر آئینه یافتندی خدای تعالی را قبول توبه کنند گناهکاران را مهربان بر آمرزنده‌ش طالبان هکذا فی الحسینی *بیت*

* گر لب بگشای از نکوئی * حرفی ز برای ما بگوئی *
* یعنی که بعذر خواهی ما * از حالت پر گناهی ما *
* نزدیک خدا کنی شفاعت * ما را برهانی از شناعت *

و شکر منعم واجب است لقوله تعالی واشکروا نعمت الله

آن گنتم ایام تعبدون * ترجمه شبا سخن گوئید نعمت خدای تعالی را اگر هستید شما که خاص خدا را می پرستید * و ذکر کردن نعمت و یاد آوردن آن قسمی است از اقسام شکر منعم حقیقی کما قوله تعالی یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم * ترجمه ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا که از فضل خود انعام کردم بر شما * و همچنین تحدث و تکلم بنعمت و اظهار آن نوعی است از انواع شکر منعم جل جلاله لقوله تعالی و اما بنعمة ربک فحدث * ترجمه و اما به نعمت پروردگار تو که نبوت است حدیث کن یعنی آنرا بخلق رسان که تحدث بنعم منعم شکر منعم است انتهی من الحسینی و در مدارج النبوة است و اما بنعمة ربک فحدث اظهار نعمت و تحدث بآن شکر گزاری است و قبول نعمت است و ابلاغ شرائع و احکام و هدایت انام نیز از جمله تحدث نعمت است انتهی * پس بنظر آن همه امور مذکوره اولاً فضائل آن حضرت علیه الصلوة و معجزات باهرات و دیگر حالات عظمت سمات را ذکر میکنم و تحدث بآنها می نمایم و اظهار آنها میکنم و آنها را یاد می آرم و دیگر آن را یاد میدهانم

و از آنجا که مبادی سعادت بنیاد و منشأی جمیع نعمای
دارین و مبنای تمام آلای کونین است لهذا
ذکر دولت بنیاد سعادت را و شکر و اذکار آن را بحسن
نظام و بکمال اعتنا و اهتمام ادا مینماییم *
و چونکه قیام افضل ارکان نماز است شکرا و تعالی
استاده بجا می آریم لقوله تعالی حافظوا الصلوات
والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین * ترجمه
یعنی نگاه دارید نمازها را از ترک و نقصان
و کراهت و امثال آنها و نماز میانه را و بایستید
برای خدا در حالیکه فرمان بردار آن باشید و یا در
حالیکه فروتنی کنندگان باشید یا در حالیکه دعا کنندگان
باشید * و نماز وسطی نزد جمهور مفسرین نماز عصر است
انتهی من الحسینی * پس جدا کردن خدای تعالی فعل
قیام را با وجود آنکه فعل نماز مشتمل است بر آن دلالت میکند
بر فضیلت آن للقاعدة المشهورة ان التخصیص بعد التعمیم للتعظیم
وفی الدر المختار مذهب الامام افضلیة القیام وفی رد المحتار
واقوی دلیل علی افضلیة طول القیام انه علیه الصلوة والسلام
کان یقوم اللیل الا قلیلا وصححه فی البدایع وعبارته
قال اصحابنا طول القیام افضل وقال الشافعی کثرة

* کو لقمهٔ ز خوان درود نبی بجو *
* آنرا که آرزوی نعیم مخلد است *
* یا سید الانام درود جناب تو *
* ورد زبان ماست همه سال وصبح وشام *
* نزدیک تو چه تحفه فرستیم از دور *
* ورد است ما همین که صلوة است والسلام *

ودر حدیث مشهور آمده است که هرکه بر من یک بار صلوة فرستد خدای تعالی برو ده بار فرستد *

* هر بنده که او گشت مشرف بسلامت *
* البته شود خاص به تشریف سلامت *
* لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی *
* زیرا که سلامت همه لطف است وسلامت *

وبدرگاه او تعالی استدعا می نمائیم که او تعالی بفضل واحسان وکرم وامتنان خود رحمت خاص خود بر روح پر فتوح آنقبله حاجات ووجهه مرادات عطا فرماید * وتسلیمات وافرات وتحیات متکاثرات از جانب ما امتان دور ماندگان ومشتاقان واماندگان برساند * وما عاجزان را در کونین شرف زیارت او مشرف ومسعود ودر دارین بسعادت شفاعت او مکرم ومحمود

گردانده و در زمرهٔ امتان مرحومان او مبعوث و محشور ه
و در فرقهٔ امتان مشفوعان او محسوب و مغفور فرماید
آمین ثم آمین   وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
الغرض دلائل استحباب عمل مولد شریف و براهین استحسان
قیام منیف بسیار و بی شمار است اما درین مقام
جهت اختصار برین مقدار اقتصار نموده شد والحمد لله
اولا وآخرا والصلوة علی رسوله باطنا وظاهرا

* از کرم و مرحمت ذو المنن *
* چونکه باتمام رسید این سخن *
* دست برآرم بدعا این زمن *
* نیست مرا جز بدعا دسترس *
* صلی علی حضرت خیر الانام *
* ختم سخن گشت برین والسلام *

؞ روز میلاد نبی طالع و لامع بادا ؞
؞ مجلس مولد او جامع و واسع بادا ؞
؞ ناصرش در دو جهان رابح و نافع بادا ؞
؞ منکرش در دو جهان خاسر و ضائع بادا ؞

تاریخ انعقاد منکران میلاد در شهر کلکته اشهر بلاد
از طبع موزون سعید الزمان حمید الدوران منشی

محمد رشید الزمان مقوی ولد مولوی محمد وحید الزمان مرحوم فاروقی خویش مولوی معین الدین مرحوم اول سررشته دار صدر کلکته بستر سررشته دار صدر اله آباد

* ای سر منکران دروغ نگو * صحن زشت وبی فروغ نگو *

۱۲۷۶

* آنکه ذکر مولد پیغمبری را منکر است *
* کی بود کس همچو او زشت و زبون تر بی ادب *
* همچو او نبود کسی بی شرم و آزرم و حیا *
* همچو او نبود کسی رسوا و ابتر بی ادب *
* حال انکارش ز مولد هاتفی هر گه شنید *
* از سر غلظت ندا زد با پیمبر بی ادب *

۱۲۷۶

خاتمة الطبع

بفضله تعالی رسالهٔ ارشاد الرشاد فی فضل المیلاد در رد اقوال منکران اهل فساد در مادهٔ عمل میلاد و در ابطال زعم مدعیان بد اعتقاد در باب حضور روح خیر العباد علیه الصلوة والسلام الی یوم التناد تالیف استاذ العلماء ملاذ الفضلاء الشیخ محمد وجیه الصدیقی الحنفی القادری مدرس اول مدرسهٔ عربیهٔ کلکته

سلمه الله تعالی وابقاه و ادامه الی غایة ما یتمناه در شهر ربیع الاول از سنه ۱۲۷۸ ہجری بشهر کلکته به محله کالنگه در مطبع سلطان الاخبار باهتمام مولوی محمد طیب صاحب اختتام یافت * والحمد لله علی التمام والصلوة علی نبیه و رسوله والسلام وعلی آله الکرام وصحبه العظام الی یوم القیام *

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱۷	لبعض	البعض
۱۱	۴	راذ	راد
۱۳	۱۱	عاستنباط	استنباط
ایضا	ایضا	گرم	کرم
۱۷	۲	بدلوهران	بدگوهران
۲۲	۷	نکه	آنکه
۲۴	۱	مجتهد ابن	مجتهد بن
۲۸	۱	هلال ن حارث	هلال ابن حارث
۳۱	۱۹	نکه	انکه
۳۴	۱۹	الترشاب	الترهات
۳۴	۱۶	ساعت	سائت
۴۱	۷	جود	خود

الصلوة افضل والصحیح قولنا انتهی *

* هر آنکس که این وجه خواهد شنید * بر تقدیر ایمان نخواهد گزید *
ونیز بجهت امتثال آنکه مدح آنحضرت و ذکر فضائل و معجزات
آن جناب در مجلسی که برای آن منعقد شود استاده
خواندن مسنون است لهذا ذکر ولادت آن حضرت که
مبنای جمیع کرامت و مدحت و منشای مجموع هدایت
و فضیلات است استاده ادا می کنیم چنانکه در کتب
شمائل مرقوم است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای
حسان بن ثابت رضی الله عنه که شاعر مادح آن حضرت بود منبر
در مسجد نبوی می نهاد تا حسان بر آن منبر می ایستاد
و مدح و فضائل آن حضرت و هجو و قبائح دشمنان او
بحضور آن حضرت و جماعت اصحاب کرام می خواند
و آن حضرت در حق حسان می فرمود ان الله یوید
حسانا بروح القدس ما دام ینافح من رسول الله
وفی روایة یفاخر * و عمر رضی الله عنه روزی بر حسان
گذشت و حال آنکه او شعری می خواند در مسجد پس
تیز نگاه کرد عمر رضی الله عنه بجانب حسان و گفت
شعر می خوانی در مسجد پس گفت حسان می خواندم
من شعر را در مسجد نزد کسیکه بهتر بود از تو یعنی

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خاموش گشت عمر کذا فی السیر از جهة اظهار او مدح آن حضرت علیه الصلوة والسلام برخاسته و باد ب استاده ذکر ولادت میمنت عادت می کنیم و بقصد اظهار سرور و بجهت تحدث بآن نعمت می نمائیم و بقصد شکر او تعالی تکلم بآن فضیلت بجا می آریم و اشعار با آنهمه مضامین بر می خوانیم و بمعانی بتبعیت قاریان استاده و باد ب دست بسته می شنوند و بعجز و خشوع و با نکسار و خضوع شکر او تعالی ادا می سازند و بنظر امتثال فرمان واجب الاذعان قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبي یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدرگاه او تعالی مناجات مسکنیم و دعای اللهم صل علی محمد و سلم یا صلی الله علیه وسلم می گوئیم و تسلیمات و تحیات می فرستیم

* نظم *

* گوید خدا درود نبی با فرشتگان *

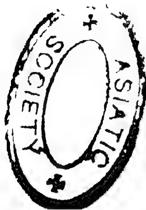
* ای بندهٔ خدا ای تو اهم اتفاق کن *

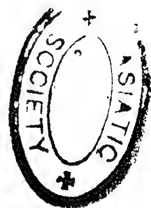
* نقل درود زان شکرستان مصطفی *

* طوطی روح را ده و شیرین مذاق کن *

* میگو درود ختم رسالت که آن درود *

* سرمایهٔ حصول سعادات سرمدا ست *







صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶	۱	جوع	رجوع
ایضا	۴	انچه	ازانچه
۳۸	۱۵	نه	انه
۷۴	۶	اقما	اثما
۷۶	۴	دویک	دریک
ایضا	۸	تابعزش	تابعزش
۷۷	۱	امالن	اماکن
۷۸	۸	اتصافی	اتصالی
۹۰	۶	قوات	قوت
۹۲	۱	لم نام	گم نام
۹۷	۱	فی کتاب	فی کتابه
ایضا	۶	سی	سمی
ایضا	۹	ایام	قیام
۱۰۱	۱۱	ان ارا	آنها زا
۱۰۴	۱۳	به شد	باشد
۱	۱۴	الذی	الذین
۱۰۱	۸	گرزند	گردند
۱۱۰	۱۹	معنی	بمعنی
۱۴	۱	ارق	ارث

[illegible]	۱۸	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۷	جسته است	انشده است
۱۲۸	۱۳	شرح متین	شرح متین
۱۲۹	۱۹	اعمیا	اعمیا
[illegible]	ایضا	خامه	خامه
[illegible]	۴	ولرت	وکثرت
[illegible]	۱۰	خیرز	خیرز
۱۳۱	[illegible]	کامقص	کمامقص
۱۳۳	۴	ازن	اذان
ایضا	۳	بلغیرو نحتی	بلغیرو نحتی
۱۳۷	۵	شت	بست
ایضا	۹	بحبیکم	بحبیکم
۱۴۰	۱	وار	[illegible]
۱۴۳	۳	الولب	الوقت
۱۴۴	۶	اهانت	امانت
۱۴۹	۱۷	ازن	اذان
۱۵۰	۳	ابرار	ابرا
۱۵۱	۲	نکوبت	نکو
۱۵۲	ایضا	توجهه	[illegible]

